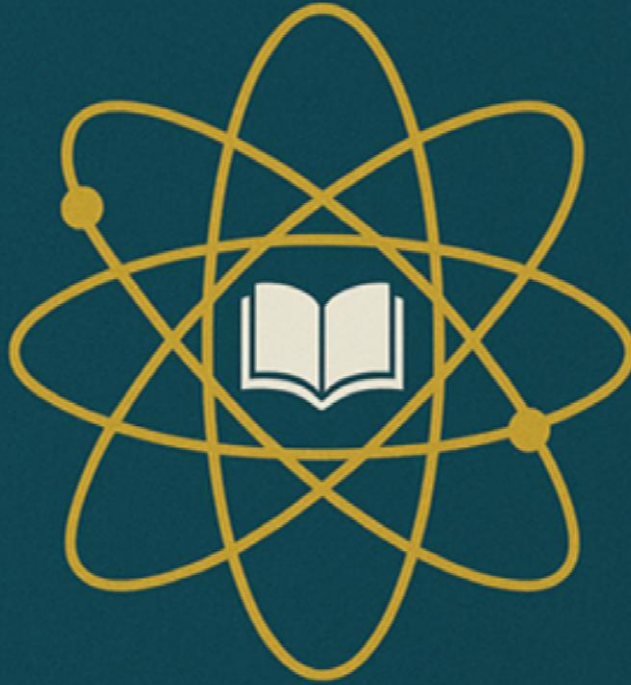


تفسیر علمی قرآن

جلد دوم



آیت اللہ سید رضا حسینی نسب



سوره بقره – آیه ۲۵

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
 مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا
 الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ
 مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥﴾

ترجمه:

مژده ده کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام
 داده اند، که برای آنان بهشت هایی است که از زیر آنها
 نهرها جاری است؛ هرگاه از میوه بهشت روزی آنان گردد،
 می گویند: این همان است که از پیش، روزی ما شده است و

مشابه آنها برای آنان آورده شده است؛ و در آنجا برای ایشان همسرانی پاکیزه وجود دارند؛ و آنان در آن بهشت ها، جاودانه اند.

توضیح:

یکی از نکات مهمی که در آیه یادشده بیان گردیده است، این حقیقت عرفانی و علمی است که اهل ایمان و عمل صالح، با مشاهده نعمتهای بهشت و تناسب آنها با عملکردشان در دنیا، به این حقیقت پی می برند که نعمت های مذکور، تجسم و تبلور اعمال شایسته ای است که در دنیا انجام داده اند. از اینرو می گویند: "هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا" (یعنی: این همان است که از پیش، روزی ما شده است؛ و مشابه آن برای آنان آورده شده است).

بحث علمی

تجسم اعمال

بر اساس معارف عمیق علمی، عرفانی و فلسفی، پاداش ها و همچنین کیفرهای عالم آخرت، تجسم و قابل مشاهده شدن گفتارها و رفتارهای انسان هاست که در طول زندگانی دنیوی انجام داده اند.

قرآن مجید در آیات متعددی به این حقیقت اشاره می کند. به عنوان مثال، در سوره آل عمران، آیه 30، چنین می فرماید:

"يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ".

یعنی: روزی که هرکسی آنچه از کار خوب انجام داده را به صورت حاضر شده در نزدش می یابد؛ همچنین، آنچه را از کار بد مرتکب شده است، و آرزو می کند که ای کاش میان او و کارهای ناروایش زمان دور و درازی فاصله بود. و خداوند شما را هشدار می دهد؛ و خدا نسبت به بندگان، مهربان است.

قرآن در در اشاره به تجسم اعمال ستمگران در عالم آخرت، چنین می فرماید:

"إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا". (سوره نساء ، آیه 10).

یعنی: آنانکه اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خورند، در حقیقت، آتش را به درون شکم های خود می بلعند؛ و به زودی در آتش شعله ور، فرود می آیند.

در اینجا، به تجسم برزخی نوعی از ظلم، یعنی خوردن اموال یتیمان اشاره شده است. این عملکرد ظالمانه در عالم آخرت، به صورت وارد شدن شعله های آتش سوزان در شکم ستمگران غاصب، متبلور می شود.

در زمینه تجسم اعمال شایسته به صورت نعمت های الهی نیز، در آیه بیست و پنجم از سوره بقره، چنین می خوانیم:

"كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ".

یعنی: هرگاه از میوه بهشت روزی آنان گردد، می گویند: این همان است که از پیش، روزی ما شده است.

این امر نشان می دهد که عملکرد انسان در عالم دنیا، با پدیدار شدن آن نعمت در عالم آخرت، به صورت متناسب با نوع رفتار و گفتار وی؛ در حقیقت یکی بوده است.

زمان از دیدگاه "نسبیت"

از منظر تئوری "نسبیت" (Relativity)، که توسط "آلبرت اینشتین" (Albert Einstein)، متولد سال 1879 و متوفای سال 1955 میلادی تبیین گردیده است، زمان های گذشته، حال و آینده به صورت یکسان، در پیوستار "فضا-زمان" وجود دارند. زمان "حال" نیز، وابسته به "ناظر" است و به صورت مطلق، عینی و جهانی، وجود ندارد. زمان حال، برشی ذهنی از پیوستار مذکور است.

زمان به طور کلی، بُعد چهارمی است که با سه بُعد دیگر فضایی به نحو پیچیده ای در هم تنیده شده تا حقیقتی به عنوان "فضا-زمان" تحقق یابد.

بنا بر این، مجموع چهار بُعد مذکور عبارتند از: طول، عرض، ارتفاع و زمان؛ که به اختصار با حروف "x, y, z, t" تبیین می گردند.

نظریه جهان بلوکی

تئوری "جهان بلوکی" (The block universe) که با عنوان "ابدیت گرایی" (Eternalism) نیز، مطرح می گردد، یک دیدگاه فلسفی است که از نظریه "نسبیت"، تأثیر پذیرفته و تفسیری عقلانی نسبت به "فضا-زمان" است، و به آنتولوژی (هستی شناختی) زمان اشاره دارد.

بر اساس این دیدگاه، زمان های گذشته و حال و آینده به صورت یکسان وجود دارند و رویدادهای گوناگون که به ظاهر دارای زمانبندی مختلف هستند، در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر هستند.

زمان، یک حقیقت موجود، ایستا و ثابت است و این ما هستیم که در تجربه خود به عنوان ناظر، در بطن آن حرکت می‌کنیم.

نتیجه

بنا بر مجموعه آیات قرآن، عالم آخرت، از نشئه عالم دنیا جدا نیست؛ و تفاوت عالم طبیعت (دنیا) با عالم معنویت (آخرت) در این است که جهان معنویت، نشئه ای است که باطن و حقیقت اعمال و گفتار انسان، آشکار می‌گردد. بنا بر این، پاداشها و کیفرها در عالم آخرت، تبلور حقیقت همان گفتارها و رفتارهای انسان در عالم طبیعت است. از اینرو، در عالم قیامت به انسان ها، چنین خطاب می‌شود:

"لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ
فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ". (سوره ق، آیه 22).

یعنی: تو از این امر، در غفلت بودی، پس ما پرده را از دیده
تو کنار زدیم و در نتیجه، دیده ات امروز بسیار تیزبین
گردید.

سوره بقره – آیه های ۲۶ و ۲۷

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٢٧﴾

ترجمه:

بی تردید خدا از اینکه به پشه و بالاتر از آن مثل بزند، شرمنده نمی شود؛ اما اهل ایمان می دانند که آن مثل از

سوی پروردگارشان درست است؛ و اما کافران می گویند: خدا از این مَثَل چه اراده کرده است؟ او بسیاری را به آن مَثَل گمراه می کند و بسیاری را به آن هدایت می فرماید؛ و خداوند، جز فاسقان را گمراه نمی سازد. کسانی که پیمان خدا را پس از تعهد به آن می شکنند و با آنچه خدا به ارتباط با آن فرمان داده قطع ارتباط می نمایند و بر روی زمین، فساد می کنند. آنان زیانکارانند.

توضیح:

به منظور تبیین مفاهیم این آیات شریفه، به نکات ذیل، اشاره می کنیم:

نکته اول:

مَثَل زدن، به عنوان نوعی شبیه سازی در کلام، یکی از

شیوه های بیانی در راستای فهماندن موضوع به صورت روشن تر برای مخاطب ؛ و یکی از روش های بلاغی به منظور جذابیت بیشتر سخن است.

از اینرو، در قرآن مجید نیز، مَثَل های گوناگونی برای توضیح مفاهیم آیات الهی، به کار برده شده است. مَثَل زدن به آتش (كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا)، رگبار باران (أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ)، دانه گیاهان (كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ)، مگس (ضَرْبَ مَثَلٍ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا)، تار عنكبوت (كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا) و امثال آنها؛ نمونه هایی از این شیوه است.

چه بسا برخی از کافران که از عمق معانی مَثَل های مذکور آگاهی نداشتند، مَثَل زدن به اشیاء ناچیز و کوچک مانند مگس و تار عنكبوت را زیر سؤال می بردند و می گفتند:

قرآن که خود را کتاب وحی الهی می داند چرا به اشیاء خُرد و ناچیز مَثَل می زند؟

از اینرو، خداوند در آیه بیست و ششم از سوره بقره، بر اهمّیت تشبیه به اشیاء متناسب با موضوع (چه کوچک باشند یا بزرگ)، تأکید می کند و می فرماید: "بی تردید خدا از اینکه به پشه و بالاتر از آن مَثَل بزند، شرمنده نمی شود." زیرا هدف از مثال زدن، توضیح مفهوم و معنایی معین برای شنونده است و خُرد بودن شیئی (مانند عنکبوت و پشه) یا کلان بودن آن (مانند رگبار آسمانی)، در این امر اساسی، تفاوتی ندارند. آنچه مهم است این است که بیان هر مَثَلی، باید متناسب با نوع مطلبی باشد که قرآن در صدد بیان آن است. مثلاً، اعتماد به غیر خدا در آیه 41 از سوره "عنکبوت"، به خاطر بی اعتباری و غیر قابل اعتماد بودن آن، به تار عنکبوت، تشبیه شده است:

"مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ".

یعنی: مثل کسانی که به جای خدا، سرپرست های دیگری برگزیده اند، مانند داستان عنکبوت است که خانه ای برای خود اتخاذ کرده است؛ و بی تردید، سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است، اگر می دانستند.

بر مبنای آنچه بیان شد معلوم می گردد که مثل، ابزار فهم است و اگر حتی یک مثال زدن به یک پشه بتواند یک حقیقت را بهتر روشن کند، خداوند آن را به کار می برد و از این کار شرم ندارد؛ چون معیار، اندازه ظاهری نیست، بلکه مقصود، تبیین و هدایت است.

نکته دوم:

همچنین در آیه مذکور، به این موضوع اشاره شده است که خداوند، بجز فاسقان را گمراه نمی کند. (وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ).

در اینجا ممکن است از ظاهر آیه یا شده، این شبهه به ذهن بیاید که اگر خداوند فاسقان را گمراه می کند، پس آنها مقصّر نیستند، زیرا ضلالت آنان به خواست خدا صورت پذیرفته است.

پاسخ اینگونه شبهات را در تفسیر آیه "اهدنا الصراط المستقیم" بیان کردیم. در آنجا توضیح دادیم که هدایت بر دو قسم است:

1. هدایت اولیّه.

2. هدایت ثانویه.

هدایت اولیه آن است که انسان ها، با اختیار و انتخابگری خود و به حکم عقل، طرفداری از حق و عدالت را بر می گزینند و از باطل و ظلم و ستم، بیزاری می جویند. و هدایت ثانویه آن است که پس از انتخاب راه حق توسط مؤمنان، خداوند نیز هدایت ویژه خود را که تضمین کننده نیل به سعادت مطلوب است، نصیب آنان می فرماید.

ضلالت نیز بر دو بخش است:

1. ضلالت و گمراهی اولیه.

2. ضلالت ثانویه.

ضلالت اولیه آن است که شخص، با اختیار خود، راه باطل را برگزیند و از حق و حقیقت رویگردان باشد. اما ضلالت ثانویه آن است که در صورت انتخاب راه باطل توسط یک فرد فاسق و ظالم، خداوند نیز درهای عنایت و هدایت ویژه را بر روی او نمی گشاید. زیرا شرط گشودن این دروازه

هدایت خاص الهی، خواستن خود شخص مکلف است، و از آنجا که در مرحله هدایت اولیه، او راه باطل را انتخاب کرده، بنا بر این، خود را از الطاف ویژه الهی در هدایت ثانویه، محروم کرده است.

بنا بر آنچه بیان شد معلوم می گردد که که فاسقان، در مرحله اول، بیراهه فسق و فجور را از روی انتخاب و اختیار آزانه، برگزیده اند و بدین سان، خود را از هدایت ویژه الهی نیز، محروم ساخته اند. شاهد این سخن، کلام خداوند در ادامه آیه مذکور است که در توصیف فاسقانی که عهد الهی را با اختیار خود نقض کردند و از اینرو در ورطه ضلالت ثانویه افتاده اند، چنین می فرماید:

"الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ".

یعنی: کسانی که پیمان خدا را پس از آنکه به آن متعهد شدند می شکنند و با آنچه خدا به ارتباط با آن فرمان داده قطع ارتباط می نمایند و بر روی زمین، فساد می کنند. آنان زیانکارانند.

بحث علمی

نقش الگوسازی از دیدگاه علم

در اینجا به بررسی نقش "مثال زدن" به عنوان الگوسازی (Modeling) در جهت یادگیری اجتماعی، از دیدگاه دانشهای گوناگون مانند علوم رفتاری و علوم مغز و اعصاب، می پردازیم.

یکی از دانشمندان روانشناس در زمینه اخلاق تکاملی به نام "جیمز رست" (James Rest)، چهار مؤلفه اخلاقی را بدین شرح، بیان کرده است:

1. حساسیت اخلاقی (Moral Sensitivity)

2. قضاوت اخلاقی (Moral Judgment)

3. انگیزش اخلاقی (Moral Motivation)

4. رویه و شخصیت اخلاقی (Moral Character)

از دیدگاه این دانشمند روانشناس، الگوسازی، در دو مدل اخیر، یعنی: الگوهای انگیزش اخلاقی و رویه اخلاقی، تأثیر گذار می باشد. بنا بر این، فلسفه "مثل زدن" و الگو آوردن، در تقویت انگیزه مخاطبان و شکل گیری رویه و شخصیت آنان، نقش بسزایی دارد و به عنوان یکی از مؤثرترین روشهای آموزشی قلمداد می گردد.

سوره بقره – آیه های ۲۸ و ۲۹

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾

ترجمه:

چگونه به خدا کفر می ورزید در حالی که مرده بودید، پس شما را زندگی بخشید، سپس شما را می میراند، آن گاه دوباره زنده می سازد، سپس به سوی او بازگشت داده می شوید. اوست که هر آنچه را در زمین است برای شما

آفرید، سپس به آسمان پرداخت و آن را به نحو آسمان های هفتگانه، استوار ساخت؛ و او نسبت به همه چیز، داناست.

توضیح

به منظور تشریح این دو آیه شریفه، نکات ذیل را به عرض می‌رسانیم:

نکته اول

آیه بیست و هشتم، به دو نوع حیات و زندگی که خداوند به انسان‌ها عطا می‌فرماید، اشاره می‌کند:

1. حیات نخست، عبارت است از زندگانی طبیعی در این

دنیا که به منظور پرورش و آمایش او عطا گردیده

است. از اینرو می‌فرماید: "در حالی که مرده بودید،

پس شما را زندگی بخشید".

2. حیات دوم، عبارت است از زندگانی جاودانی و معنوی پس از مرگ که به منظور بهره مندی از عملکرد انسان، در عالم آخرت به او ارزانی می شود. از این جهت می فرماید: "سپس شما را می میراند، آنگاه دوباره زنده می سازد، سپس به سوی او بازگشت داده می شوید".

پرسشی که در زمینه آیه بیست و هشتم مطرح می گردد این است که: چرا قرآن می فرماید: "وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ"؟ (یعنی: در حالی که مرده بودید، پس شما را زندگی بخشید). در پاسخ می گوییم: سخن قرآن که می فرماید: "شما اموات بودید"، اشاره به حالت انسان قبل از حلول روح در وجود اوست؛ و سخن بعدی که می فرماید: "و خدا شما را حیات بخشید"، اشاره به زمانی است که روح در جنین انسان ولوج می کند و او دارای حیات می گردد و زندگی دنیوی را آغاز

می کند.

کلمه اموات، جمع میّت است؛ و کلمه میّت در لغت عربی بر شیء غیرزنده اطلاق می شود.
به عنوان مثال، در آیه 33 از سوره "یس"، چنین آمده است:

"وَأَيُّ لَّهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا".

یعنی: زمینِ مرده، برای آنان نشانه ای می باشد که آن را احیا کردیم.

نکته دوم

در آیه بیست و نهم، به نحوه ساندهی به عالم آفرینش اشاره گردیده است. بر مبنای این آیه شریفه، خداوند، لوازم زندگی بشر بر روی زمین را فراهم ساخت و آنگاه آسمان را نیز که قبلاً آفریده شده بود، به نحوی ساماندهی

کرد تا مناسب با رشد انسان باشد. زیرا آیات بیست و هشتم و بیست و نهم این سوره، در مقام امتنان است.

پاسخ به یک شبهه

سؤالی در زمینه معنای آیه بیست و نهم سوره بقره مطرح می شود و آن اینکه عبارت "ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ" (یعنی: سپس به آسمان پرداخت) به چه معناست؟

پاسخ به این پرسش را با توجه به معنای دقیق لغوی واژه "استوی الی" که در کتاب های معتبر لغت عربی بیان گردیده است، از نظر شما می گذرانیم:

در همه قاموس ها و لغتنامه های زبان عربی، کلمه "استوی" که با کلمه "إِلَيْهِ" متعدی شده است، به معنای "توجه" و روآوردن به سوی یک چیز، آمده است.

به عنوان مثال، در کتاب "المصباح المنیر" نوشته "الفیومی" چنین آمده است:

"استوی إلى العراق، یعنی: به سوی عراق، توجّه کرد و روی آورد.

دانشمند دیگر علم لغت عربی به نام "ابن منظور" نیز در کتاب معتبر و معروف "لسان العرب" چنین آورده است:

"تقول : قد بلغ الأمير من بلد كذا وكذا ثم استوی إلى بلد كذا معناه قصد بالاستواء إليه".

یعنی: می گویی: امیر از فلان آبادی آمد، سپس به سوی فلان آبادی توجّه کرد. یعنی: به بلد و آبادی روی آورد.

بنا بر سخن علمای بزرگ لغت عربی، "استوی الی" به معنای روی آوردن به امری است که وجود دارد (مانند عراق در مثال اول، و بلد در مثال دوم).

با این بیان، اشتباه برخی از افراد که از روی ناآگاهی نسبت به معانی لغت عربی و یا از روی غرض ورزی گفته اند که "استوی الی" به معنای "خلق کردن" است، و بر این اساس، آیه بیست و نهم سوره بقره به معنای خلق کردن آسمان بعد از زمین است، روشن می گردد.

زیرا کلمه "استوی الی" در هیچ لغتنامه اصیل عربی به معنای "خلق کردن" نیامده است، بلکه به معنای روی آوردن به شیئی یا مکانی است که قبلاً خلق شده است و وجود دارد. بر اساس آنچه بیان شد معلوم می گردد که همانگونه که قرآن در آیه 27 تا آیه 30 در سوره "نازعات" می فرماید؛ زمین، پس از آفرینش آسمان آفریده شده است.

متن آیات مذکور بدین شرح است:

"أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا. رَفَعَ سَمَكَهَا
فَسَوَّاهَا. وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا. وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ
دَحَاهَا".

یعنی: آیا آفریدن شما دشوارتر است یا آسمان که آن را بنا
کرد؟ آسمان را برافراشت، پس آن را درست و نیکو قرار داد.
و شب را تاریک و روز را روشن ساخت. و زمین را پس از آن
گسترانید.

اما آیه بیست و نهم از سوره بقره، به این نکته اشاره
می کند که خداوند، لوازم حیات بشر بر روی زمین را فراهم
ساخت و آنگاه، به آسمان که قبلاً وجود داشت روی آورد تا
آن را بر اساس نیازهای بشر و تامین رشد او بر روی زمین،
ساماندهی کند.

بنا بر این، میان دو سخن قرآن در آیه بیست و نهم سوره بقره و آیات بیست و هفتم تا سیم سوره نازعات، هیچ تناقض و تضادی وجود ندارد.

با مطرح کردن آیه های بیست و هفتم تا سیم سوره نازعات، ممکن است شبهه دیگری به ذهن بیاید و آن اینکه در آنجا گفته شد: بعد از شب و روز، زمین آفریده شد و این امر، نادرست است. زیرا تا زمین نباشد، شب و روز به وجود نخواهند آمد.

در پاسخ به این شبهه می گوییم: شب و روز، مخصوص و منحصر به کره زمین نیست که این شبهه مطرح شود. زیرا همه سیارات دیگر در منظومه شمسی که بر گرد خورشید می چرخند، بلکه همه سیاراتی که بر گرد ستاره های نورانی دیگر در جهان می گردند، شب و روز دارند. زیرا حالت آن بخشی از سیاره ها که رو به سوی خورشید یا ستاره نورانی

دیگر است، به عنوان روز محسوب می شود و حالت طرف دیگر آن که تاریک است، به عنوان شب قلمداد می گردد.

بحث علمی

منظور از هفت آسمان چیست؟

پرسشی در زمینه آیه بیست و نهم سوره بقره مطرح می شود و آن این است که عبارت "فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ" (یعنی: و آن را به صورت آسمانهای هفتگانه، استوار ساخت)، به چه معناست؟

به منظور پاسخ به این پرسش، به چند نکته اشاره می کنیم:

نکته اول

کلمه "سما" در زبان عربی، به معانی مختلفی مانند موارد ذیل آمده است:

1. سماء به معنای آنچه در مافوق سطح زمین قرار دارد.
 2. سماء به معنای فضا.
 3. سماء به معنای اتمسفر و لایه های غلاف جوّی.
 4. سماء به معنای فلک.
 5. سماء به معنای ابر.
 6. سماء به معنای باران
- کلمه سماء ، بیش از سیصد مرتبه به صورت مفرد یا جمع (سماوات) در قرآن مجید، به معانی گوناگون یادشده آمده است.

نکته دوم

پس از آنکه دانستیم کلمه "سماء" به معانی مختلف مانند آسمان اطراف زمین، کلّ فضا، جوّ زمین و غیر آن آمده است، بنا بر این، در تفسیر آیه بیست و نهم که می فرماید:

"فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ"، باید معانی گوناگون یادشده را در نظر بگیریم. در اینجا، به دو نظریه اشاره می‌کنیم:

نظریه اول

دیدگاه اول این است که کلمه "سماء" را در این آیه به معنای کلّ فضا بدانیم و بنا بر این، معنای آیه این است که مجموعه آسمان‌های طبقه بندی شده در فضا، هفت آسمان هستند؛ و آسمانی که ما مشاهده می‌کنیم و انبوهی از کهکشان‌ها، سحابی‌ها، ستاره‌ها، سیارات، و اقمار و اجرام دیگر را در برگرفته است، آسمان اول است که در قرآن مجید، به عنوان "آسمان دنیا" نامیده شده است.

قرآن در آیه 12 از سوره فُصِّلَتْ، چنین می‌فرماید:

"وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ". یعنی: آسمان دنیا را با چراغهایی آراستیم.

نظیر این سخن، در سوره ملک، آیه 5 نیز، آمده است:

"وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ ."

بر اساس این دیدگاه، جهان های دیگری غیر از جهانی که ما در فضای آن زندگی می کنیم، وجود دارند و مقصود از "سبع سماوات"، مجموعه جهان های موجود در عالم هستی است.

فرضیه ای در دانش فیزیک نظری و مکانیک کوانتم نیز بیان شده است که وجود جهان های متعدّد را پیشنهاد می دهد.

این نظریه تحت عنوان "Many-Worlds Interpretation" (یعنی: تفسیر چند جهانی) که به اختصار، "MWI" نام گرفته است، به منظور اجتناب از نظریه "فروپاشی تابع موج" (Wave function collapse) که در مکانیک کوانتوم مطرح شده، تبیین گردیده است.

گرچه شواهد تجربی و قابل مشاهده برای اثبات این فرضیه در حال حاضر، وجود ندارد؛ اما تئوری مذکور، با متدهای ریاضی، سازگاری دارد.

از اینرو، پژوهشگرانی مانند شان کارول (Sean Carroll) فیزیکدان و عضو هیئت علمی دانشگاه شیکاگو؛ فرضیه "MWI" را یک نظریه منطقی دانسته اند.

محققان دیگری مانند دیوید دویچ (David Deutsch) از دانشگاه آکسفورد؛ و هیو اورت (Hugh Everett) از دانشگاه پرینستون آمریکا نیز، بر این باور بوده اند.

نظریه دوم

دیدگاه دوم این است که کلمه "سماء" در آیه بیست و نهم از سوره بقره، به معنای "اتمسفر" و جوّ زمین قلمداد

شود. و مقصود از هفت آسمان، هفت لایه جوّ زمین در نظر گرفته شود.

جوّ زمین، غلافی از هوای متراکم، شامل گازهای مختلف است، که کره زمین را در بر گرفته و ضخامت آن بیش از هزار کیلومتر است.

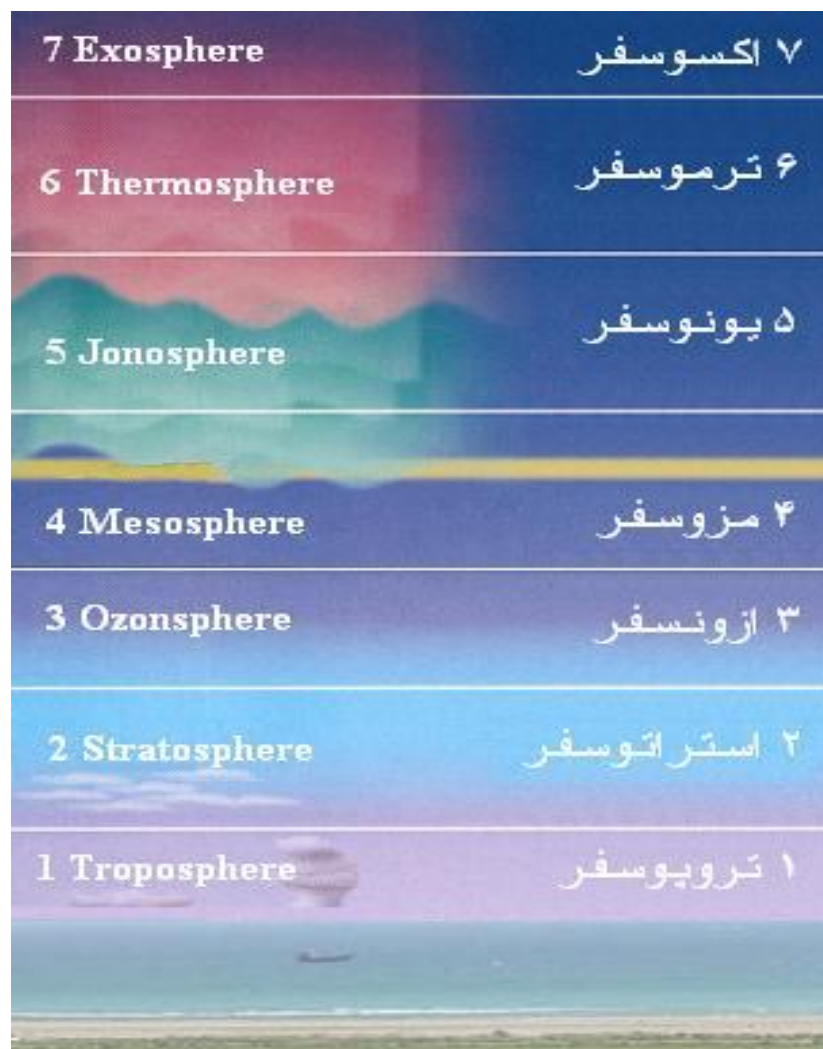
هر چه از سطح زمین بالاتر برویم، از مقدار تراکم جوّ زمین کاسته می شود، اما تعیین مرز مشخصی میان جوّ و فضا دشوار است.

ظهور پرتوهای قطبی در بالاتر از هزار کیلومتر از سطح زمین، بر امتداد جوّ تا آن حدّ، و حتی فراتر از آن دلالت دارد.

مباحث متعدّد و مفصلی در باره جوّ و لایه های گوناگون آن وجود دارد که در علوم مختلف مانند علم نجوم، زمین شناسی، و دانش هوا-فضا و غیر آن، مورد بررسی قرار

می گیرد، ولی در اینجا فقط به چند نکته مهم در زمینه نقش جوّ در حفاظت از کره زمین و ساکنان آن اشاره می کنیم:

جوّ زمین، دارای طبقات مختلفی است که هریک از آنها ویژگیها و خواصی را دارد. دانشمندان به اعتبارات گوناگون، جوّ زمین را طبقه بندی کرده اند. بر اساس یک دسته بندی علمی، طبقات جوّ به هفت لایه متمایز به شرح ذیل، طبقه بندی شده است:



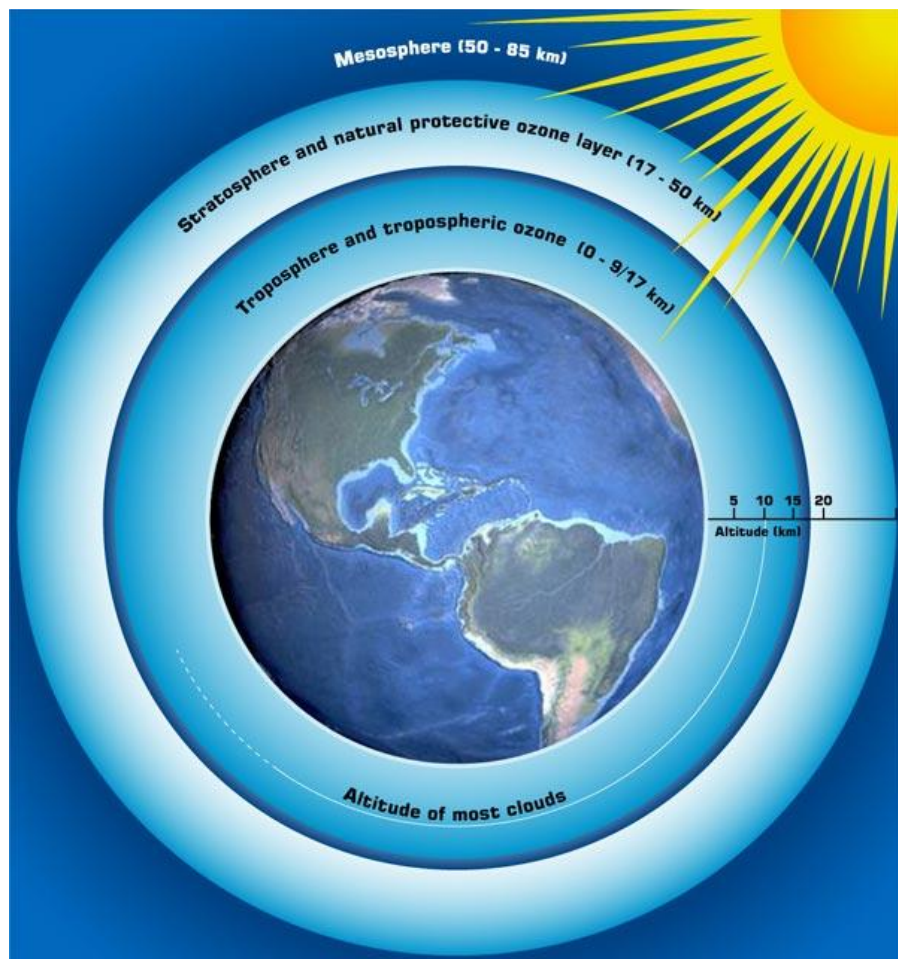
البته بر اساس برخی تقسیم بندی های دیگر که با اعتبارات دیگری صورت پذیرفته است، بعضی از لایه ها در ضمن بعضی دیگر بیان شده اند. یا اینکه برای طبقات جو، برخی

لایه های دیگری به عنوان فاصله میان لایه های هفتگانه، بیان گردیده اند.

لایه های مختلف جوّ زمین در مجموع، وظائف مهمی را در حفاظت از کره زمین و حیات ساکنان آن بر عهده دارند که مهمترین آنها را به شرح ذیل ، یادآور می شویم:

- حفاظت از زمین در برابر شهاب هایی که از هرسوی این کره خاکی به سوی زمین نشانه می روند. این شهاب ها پس از اصابت به جوّ زمین، می سوزند و نابود می شوند و یا از حجم آنها به شدّت کاسته می شود.

- حفاظت از مایه حیات بر روی زمین ، یعنی آب. زیرا بدون جو مناسب برای یک سیّاره، آبهایی که بر روی آن قرار دارد به سرعت نابود می گردد.
- تعدیل حرارت خورشید در روز، و حفاظت از بقاء آن در طول شب.
- فراهم کردن زمینه تقطیر ذرات بخاری که از دریاها و اقیانوسها متصاعد شده است، و بازگرداندن آن به زمین به صورت بارندگی.
- انعکاس امواج.
- جلوگیری از رسیدن پرتوهای زیانبار خورشید و دیگر ستارگان (مانند اشعه خطرناک ماوراء بنفش) به کره زمین، به واسطه لایه اُزن.



سخن قرآن کریم در آیه 32 از سوره انبیاء، که می فرماید:

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا.

یعنی: ما آسمان را به صورت سقفی محفوظ قرار دادیم؛ اشاره به این ویژگی جوّ زمین است که ساکنان آن را از آسیب‌های خطرناک، محافظت می‌کند.

تشبیه آسمان به سقف محفوظ، اشاره ای روشن به نقش جوّ اطراف زمین در حفاظت از این کره خاکی است، که آن را از گزند شهابسنگ‌های مهلک، و پرتوهای خطرناک، نجات می‌دهد و از تباه شدن آب و اکسیژن هوا، جلوگیری می‌نماید.

تعبیر از جوّ زمین به آسمان در این آیه شریفه، مشابه تعبیر دیگری است که در آیات دیگر آمده است.

به عنوان مثال، در آیه 22 از سوره بقره و آیه 32 از سوره

ابراهیم، چنین می‌خوانیم:

وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ.

یعنی: و او از آسمان آبی را فرو فرستاد و با آن میوه ها را به عنوان روزی شما به وجود آورد.

چنانکه ملاحظه می فرمایید، در این آیه شریفه، کلمه سماء، بر جوّ زمین اطلاق گردیده است که محل تشکیل باران و بازگرداندن آن به سوی زمین است.

در پرتو آنچه بیان شد معلوم می گردد که ترتیباتی را که خداوند در فضا و جوّ زمین به وجود آورده است، همه در راستای حفاظت از زندگی بشر و سایر موجودات زنده که بر روی کره زمین زندگی می کنند، صورت گرفته است.

سوره بقره – آیه های ۳۰ تا ۳۳

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾

ترجمه

"و آن زمان که پروردگارت به فرشته ها گفت: به یقین،
 "خلیفه ای" در زمین قرار می دهم. گفتند: آیا کسی را در
 زمین قرار می دهی که در آن به فساد و تباهی پردازد و خون
 ریزی کند؟ در حالی که ما تو را تسبیح می گوئیم و تقدیس
 می کنیم. فرمود: من می دانم آنچه را که شما نمی دانید.

و خداوند، همه نام ها را به آدم آموخت، آنگاه آنها را به
 فرشتگان عرضه کرد و گفت: مرا از نام های ایشان خبر
 دهید، اگر راستگویانید.

گفتند: تو منزّهی، ما را دانشی بجز آنچه تو به ما آموخته ای
 نیست. به یقین، تویی که دانا و حکیمی.

فرمود: ای آدم! ملائکه را از اسماء آنان خبر ده. پس هنگامی
 که او نام هایشان را به ملائکه خبر داد، فرمود: آیا به شما

نگفتم که من به تحقیق، غیبِ آسمان ها و زمین را می دانم،
و بر آنچه که شما آشکار می کنید و آنچه که پنهان
می سازید، آگاهم".

توضیح

این آیات شریفه به منظور تبیین هدف عالی الهی از آفرینش
انسان بر روی زمین نازل گردیده اند و در عین حال، به
نکات دیگری از جنبه های خلقت آدمی نیز، اشاره دارند که
توضیح داده خواهد شد.

هدف از آفرینش انسان

از دیدگاه این آیات شریفه، هدف از آفرینش انسان بر روی
زمین، وجود بشر به عنوان "خلیفه" بوده است. در علم
لغت عربی، کلمه "خلیفه" را چنین معنا کرده اند:

"الخلیفة: من یخلف غیره ویقوم مقامه".

یعنی: خلیفه کسی است که "جانشین" غیر خودش می شود و در مقام او قرار می گیرد.

در این آیات شریفه، اشاره ای به اینکه انسان جانشین چه کسی باشد، نشده و کلمه "خلیفه" به صورت مطلق آمده است. بنا بر این، دو احتمال برای "خلیفه" بودن انسان بر روی زمین وجود دارد:

احتمال اول اینکه انسان به عنوان خلیفه و جانشین خدا قلمداد شود. برخی از مفسران، این احتمال را برگزیده اند و بعضی از روایات اسلامی نیز، به این امر، اشاره دارند.

احتمال دوم اینکه انسان به عنوان موجودی جدید، جانشین موجوداتی مشابه که قبل از او بر روی زمین زندگی می کرده اند و منقرض شده اند، محسوب گردد. برخی از

مفسّران قرآن، به این احتمال گرایش دارند و بعضی از احادیث اسلامی نیز، این امر را تایید می کنند. البته، میان این دو احتمال، تضادّ و تناقضی وجود ندارد و جمع میان آن دو امکانپذیر است.

علم ملائکه به فساد انسان در زمین

همچنین، در این زمینه که چگونه ملائکه دانستند که انسان قرار است بر روی زمین فساد کند و خون بریزد نیز، دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول مبنی بر این که انسان "خلیفه خدا" باشد، این است که فرشتگان می دانستند که مقام خلافت الهی برای انسان، او را بی نهایت طلب می کند، در حالی که امکانات روی زمین، محدود است. بر این اساس، حدس زدند که این موجودهای بی نهایت طلب برای بدست آوردن

مواهب و امکانات بی پایان، با یکدیگر به رقابت و نزاع خواهند پرداخت و در نتیجه آن، فساد و خونریزی اتفاق خواهد افتاد. زیرا امکانات و مواهب زمین، محدود است و بی پایان نیست.

احتمال دوم مبنی بر اینکه انسان "خلیفه" و جانشین موجودات مشابه خود خواهد شد که بر روی زمین می زیسته اند و منقرض شده اند، این است که ملائکه، شاهد فساد و خونریزی آن موجودات انسان نمای پیشین بوده اند و حدس می زدند که این موجود جدید نیز، مانند پیشینیان خود، فساد کند و موجب جنگ و خونریزی شود. حدیث ذیل که در "تفسیر عیّاشی" از امام صادق (ع) روایت شده است، احتمال دوم را تایید می کند:

"عن الصادق (عليه السلام)، قال: ما عَلِمَ الملائكةُ بقولهم: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ، لَوْ لَا أَنَّهُمْ قَدْ كَانُوا رَأَوْا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ".

یعنی: ملائکه که گفتند: "آیا می خواهی موجودی را بر روی زمین بیافرینی که فساد کند و خون بریزد"، این امر را نمی دانستند، اگر موجوداتی را قبلاً بر روی زمین ندیده بودند که فساد کنند و خون بریزند.

معنای "اسماء"

منظور از "اسماء" در این آیه شریفه که خداوند به "آدم" (عليه السلام) تعلیم داد، حقائق عالم هستی است که در نزد خدا محفوظ است. همان حقائق عالیه ای که خداوند در آیه 21 از سوره "حجر" در باره آنها می فرماید:

"وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ".

یعنی: و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزانة هایش نزد ما وجود دارد، و آن را جز به اندازه معین، نازل نمی کنیم.

خلقت انسان به منظور زندگی بر روی زمین

نکته دیگری که از آیات یادشده استنباط می شود این است که خداوند، پیش از خلقت "آدم" به عنوان مظهر "آدمیت" و "انسان خردمند"، تصمیم گرفته است تا آن موجود نوین را بر روی کره زمین قرار دهد. از اینرو می فرماید:

"إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" (یعنی: به یقین، "خلیفه ای" در زمین قرار می دهم).

بر اساس این آیات شریفه، قرار نبود "آدم" و نسل های بعدی انسان خردمند، برای همیشه در بهشت و فردوس برین باقی بمانند؛ بلکه زندگانی افراد بشر، حتی قبل از

آفرینش آنان، در راستای حضور بر روی این کره خاکی، طراحی شده بوده است.

بحث علمی

انسان نماهای ماقبل تاریخ

دانشمندان با استناد به تکنیک "تاریخ گذاری پرتوسنجشی" (Radiometric dating) یا به عبارت دیگر، "تاریخ یابی رادیوایزوتوپ" (Radioisotope dating)، از طریق مطالعه اقشار مختلف کره زمین و اجرامی مانند شهاب سنگها، به این نتیجه رسیده اند که عمر زمین، چهار میلیارد و پانصد و چهل میلیون سال می باشد.

بر مبنای یافته های دانش "دیرین انسان شناسی" (Paleoanthropology) که با مطالعات بر روی فسیل های

انسان تبارها، تاریخ زندگی انسان نماهای پیشین و بشر امروزی را بر روی زمین محاسبه می کند، "انسان خردمند" یا "هومو ساپینس" (Homo sapiens)، بیش از دویست و پنجاه هزار سال قبل، پا به عرصه وجود نهاده است. پیش از پیدایش این نوع از انسان های خردمند و نوین، موجودات انسان تبار دیگری از میلیون ها سال پیش، بر روی زمین، زندگی می کردند. برخی از انواع انسان تباران مذکور عبارت بودند از:

- "هومو هابیلیس" (Homo habilis) به معنای "انسان تبار ماهر" که از حدود دو میلیون و چهارصد هزار سال قبل تا حدود یک میلیون و پانصد هزار سال قبل، بر روی زمین زندگی می کرده است. این انسان تبارها به طور کامل منقرض گردیده اند

انسان تبارهای مذکور، در دوره زمین شناسی پلیستوسن (Pleistocene) زندگی می کرده اند که از دو میلیون و ششصد هزار سال پیش آغاز شده و تا حدود یازده هزار و هفتصد سال پیش ادامه یافته است. یادآور می شود که دوره بعد از آن، هولوسین (Holocene) به عنوان آخرین دوره زمین شناسی قلمداد می شود که از حدود 11700 سال قبل آغاز گردیده و تا کنون ادامه دارد.

- "هومو اِرِکتوس" (Homo erectus) به معنای "انسان تبار راست قامت". این نوع از انسان تبارها نیز، در دوره زمین شناسی پلیستوسن (Pleistocene) زندگی می کرده اند.

قدیمی ترین فسیل یافت شده از "انسان تباران راست قامت"، مربوط به حدود یک میلیون و نهصد هزار سال قبل است.

آخرین فسیل یافت شده از آنان نیز، مربوط به حدود یکصد و چهل هزار سال قبل است. این نوع از انسان تبارها به طور کامل منقرض گردیده اند.

از آنجا که "انسان خردمند" یا "هومو ساپینس" (*Homo sapiens*)، در حدود دویست و پنجاه هزار سال قبل، پدیدار گشته، به این نتیجه می رسیم که بخشی از نسل های اخیر انسان تبارهای راست قامت در برهه ای از زمان، با بخشی از نخستین نسل های انسان خردمند، به صورت همزمان بر روی زمین زندگی می کرده اند.

● "نئاندرتال" (Neanderthal)، به عنوان انسان تبار متأخر، که از حدود چهارصد هزار سال قبل تا چهل هزار سال پیش بر روی زمین زندگی می کردند و سپس منقرض گردیدند. نمونه ای از فسیل های این نوع از انسان تبارها در سال 1856 میلادی در دره "نئاندرتال" (Neandertal) در نزدیکی رودخانه دوسل (Düssel) در سرزمین آلمان امروزی یافت شد، و از اینر، آنان به همین نام، یعنی "نئاندرتال"، نامیده شدند.

از آنچه بیان شد معلوم می گردد که پیش از خلقت انسانهای خردمند (Homo sapiens) بر روی زمین، موجودات مشابه آنها که با عناوینی مانند انسان تبار یا انسان نما نامیده می شوند، بر روی کره خاکی زندگی می کرده اند و به تدریج، منقرض شده اند.

بنا بر این، می توان گفت که انسان خردمند امروزی،
خلیفه و جانشین آن دسته از انسان تبارهای ماقبل تاریخ،
گردیده است.

سوره بقره – آیه ۳۴ تا آیه ۳۹

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ
وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٤﴾ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ
وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ
الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣٥﴾ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا
فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾ فَتَلَقَّى
آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾ قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي
هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾.

ترجمه

هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، آنها سجده کردند مگر ابلیس که سر پیچی کرد و تکبر ورزید و از کافران بود. و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از هر جای آنکه خواستید با رفاه و راحتی بخورید، و به این درخت نزدیک نشوید، و گرنه از ستمکاران خواهید شد. پس شیطان، آن دو را نسبت به آن درخت لغزانید و آنان را از آنچه در آن بودند بیرون کرد. و ما گفتیم: از بهشت فرود آیید در حالی که بعضی از شما دشمن برخی دیگر است، و برای شما در زمین، قرارگاه و امکاناتی است برای مدّتی معین. پس آدم، کلماتی را از سوی پروردگارش دریافت کرد و به وسیله آن توبه کرد، و خدا توبه اش را پذیرفت. و خداوند، بسیار توبه پذیر و مهربان است.

گفتیم: همگی از آن فرود آیید، پس اگر از سوی من هدایتی برای شما آمد، کسانی که از هدایتم پیروی کنند نه ترسی خواهند داشت و نه اندوهگین می شوند. و آنانکه که کفر ورزیدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل آتشند و در آن جاودان خواهند بود.

توضیح

این آیات شریفه در باره رویدادهای پس از آفرینش نخستین انسان خردمند به عنوان "آدم"، سخن می گویند. بخش اول این آیات، به فرمان الهی به ملائکه، مبنی بر سجده برای "آدم" اشاره می کند. این فرمان، نشانه عظمت و جلال مقام "آدمیت"، قلمداد می گردد. روشن است که مقصود از مقام آدمیت، منزلت "انسان کامل" است؛ نه

برخی از افراد بشر که اهل تباهی و فساد اخلاقی هستند و در جهالت و ناآگاهی به سر می‌برند.

فرشتگان که مطیع امر خدا هستند، در عین حال که سجد بر موجودی که برخی از افراد آن قرار است در زمین فساد کنند و خون بریزند را سؤال بر انگیز می‌دانستند، اما پس از آگاهی از منزلت "انسان کامل"، فرمان الهی را اطاعت کردند و برای "آدم"، سجده کردند.

"ابلیس" که به خاطر کثرت عبادت‌های پیشین، به صفوف فرشتگان راه یافته بود، تکبر ورزید و از فرمان حق، سرپیچی کرد. قرآن مجید، علّت مخالفت شیطان با فرمان الهی را که موجب تباهی او گردید، استکبار و خودبزرگ بینی او قلمداد می‌کند. این امر نشان می‌دهد که تکبر ورزیدن می‌تواند به کفر ورزیدن بینجامد. از اینرو خداوند می‌فرماید:

"أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ" (یعنی: سر پیچی کرد و تکبر ورزید و از کافران بود).

همچنین، آیات یادشده، به جایگاه "آدم" به عنوان سمبل "آدمیت" اشاره دارد. بر اساس این آیات، مقام و منزلت "آدم" به مقتضای فطرت پاک اولیّه و پیش از نافرمانی از امر الهی، در حدّ فردوس نشینان بود. از اینرو فرمود:

"وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ".
(یعنی: و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از هر جای آنکه خواستید با رفاه و راحتی بخورید، و به این درخت نزدیک نشوید، و گرنه از ستمکاران خواهید شد).

اما انسان خردمند، با دور شدن از قرب الهی به خاطر نافرمانی از پروردگار، به حضيض خاک، هبوط و سقوط

کرد. بدین جهت فرمود: "فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ" (یعنی: پس شیطان، آن دو را نسبت به آن درخت لغزانید و آنان را از آنچه در آن بودند بیرون کرد. و ما گفتیم: از بهشت فرود آید در حالی که بعضی از شما دشمن برخی دیگر است، و برای شما در زمین، قرارگاه و امکاناتی است برای مدّتی معین).

البته، در صورت توبه و بازگشت به سوی خدا و در پرتو ایمان و عمل صالح، انسان می تواند خسارت وارده را جبران کند و مورد عفو الهی قرار بگیرد. از این جهت می فرماید: "فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ".

(یعنی: پس آدم، کلماتی را از سوی پروردگارش دریافت کرد و

به وسیله آن توبه کرد، و خدا توبه اش را پذیرفت. و خداوند، بسیار توبه پذیر و مهربان است).

سرگذشت "آدم" به عنوان سمبل "آدمیت" و انسان خردمند، شامل همه انسان های خردمند دیگر نیز می گردد. از اینرو در ادامه آیات یادشده، چنین می فرماید:

"قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ".

(یعنی: گفتیم: همگی از آن فرود آید، پس اگر از سوی من هدایتی برای شما آمد، کسانی که از هدایتم پیروی کنند نه ترسی خواهند داشت و نه اندوهگین می شوند. و آنانکه که کفر ورزیدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل آتشند و در آن جاودان خواهند بود).

سجده ملائکه برای آدم

یکی از نکاتی که از آیات یادشده استنباط می شود این است که خضوع فرشتگان پاک خداوند در برابر "آدم" که به صورت سجده کردن برای او صورت پذیرفته است، نه تنها امری جایز بوده، بلکه به فرمان خدای متعال، به عنوان فریضه الهی برای ملائکه قلمداد گردیده است.

از اینجا، به خطای برخی از نویسندگان پی می بریم که "عبادت" را به معنای «خضوع» و یا «خضوع فوق العاده»، تفسیر نموده اند. قرآن مجید نه تنها در این آیات یادشده، بلکه در آیات مشابه دیگر، به صراحت می فرماید: به فرشتگان دستور دادیم که برای آدم سجده کنند:

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ
فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» (سوره حجر، آیه 29 و 30).

یعنی: پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم، و از روح خود در وی دمیدم، پس برای او به سجده درافتید، که همه سجده نمودند.

قرآن، در جای دیگر می فرماید: یعقوب پیامبر، با فرزندان خود، برای حضرت یوسف، سجده نمودند:

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا».(سوره یوسف، آیه 100).

یعنی: و یوسف، پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همه آنان برای وی به سجده درافتادند و یوسف گفت: ای پدر، این است تأویل رؤیایی که پیش از این دیده بودم و خداوند حقانیت آن را ثابت فرمود.

یادآور می شود که مقصود حضرت یوسف، از رؤیای پیشین، همان است که در خواب دیده بود، یازده ستاره

همراه با خورشید و ماه برای وی سجده می کنند، چنانکه قرآن از زبان یوسف چنین می فرماید:

"إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ" (سوره یوسف، آیه 4).

یعنی: من، یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم که برای من، سجده می کنند.

از آنجا که حضرت یوسف، سجده بستگان خود را به عنوان تأویل رؤیای یاد شده می شمارد، روشن می گردد که منظور از یازده ستاره، همان یازده برادر وی و مقصود از خورشید و ماه، پدر و مادر او می باشند.

با این بیان، روشن می گردد که نه تنها برادران یوسف، که پدر آنان، حضرت یعقوب پیامبر نیز برای وی سجده کرد.

اگر چنین خضوعی پرستش یوسف بود، نه حضرت یعقوب پیامبر که از مقام عصمت برخوردار است انجام می داد و

نه به این کارِ فرزندان خود راضی بود. در عین حال که هیچ
خضوعی بالاتر از سجده نیست.

عذر بدتر از گناه!

در اینجا، گروه یاد شده، وامانده از پاسخ، چنین می گویند:
از آنجا که این خضوع که به صورت سجده انجام گردید، با
فرمان خدا صورت گرفته است، دیگر شرک نبوده است.
در پاسخ می گوئیم که این پاسخ، بسیار ناشیانه است؛ زیرا
اگر ماهیّت يك عمل ماهیّت شرک باشد، هرگز خدا به آن
فرمان نمی دهد.

زیرا قرآن مجید می فرماید:

«قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا
تَعْلَمُونَ». (سوره اعراف، آیه 28).

یعنی: بگو: خدا شما را به فحشا فرمان نمی دهد. آیا آنچه را
نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟

علاوه بر اینکه فرمان خدا، ماهیت شی را دگرگون نمی سازد.
اگر حقیقت خضوع در برابر یک انسان، پرستش او باشد و
خدا هم به آن فرمان دهد، نتیجه آن، فرمان به پرستش آن
انسان خواهد بود. و هرگز خداوند، چنین فرمانی صادر
نمی فرماید.

حلّ اشکال، و معنای حقیقی عبادت

تا اینجا روشن شد که سجده فرشتگان برای آدم و سجده
یعقوب و فرزندان وی برای یوسف، به عنوان عبادت و
پرستش آن دو، به شمار نمی رود.

اینك بنگریم چه عاملی موجب آن می گردد که حرکتی معین
يك بار، عنوان عبادت به خود بگیرد ولی بار دیگر، همان
حرکت با همان ویژگی، از جرگه عبادت، بیرون باشد؟

با مراجعه به آیات قرآن، روشن می‌گردد که عبادت، خضوع در برابر موجودی است که توأم با خدا دانستن و یا نسبت دادن کارهای خدایی به وی باشد. از این بیان، به خوبی معلوم می‌شود که اعتقاد به خدا و یا اعتقاد به توانایی او بر انجام کارهای خدایی، همان عنصری است که هرگاه با خضوعی همراه باشد، به آن رنگ عبادت می‌بخشد. مشرکان جهان، اعمّ از ساکنان شبه جزیره و مانند آنها، در برابر موجوداتی خضوع و خشوع می‌نمودند که آنها را مخلوق خدا می‌دانستند، اما در عین حال معتقد بودند که بخشی از کارهای خدا که حدّ نازل آن، حقّ بخشودگی گناهان و مالکیت مقام شفاعت به صورت مستقل بودند، به آنها واگذار شده است.

گروهی از مشرکان بابل در مقابل اجرام آسمانی، به پرستش می‌پرداختند و آنها را «ربّ» خود نه «خالق و آفریدگار»

می دانستند، بعنوان کسانی که تدبیر و کارگردانی جهان و انسان ها به آن ها واگذار شده است. سرگذشت حضرت ابراهیم، در مقام مناظره با آنان، روی همین اصل، صورت پذیرفت؛ زیرا مشرکان سرزمین بابل، هرگز آفتاب و ماه و ستارگان را خدای آفریدگار نمی دانستند بلکه آنان را مخلوقات قدرتمندی تلقی می کردند که ربوبیت و کارگردانی جهان، به آنان واگذار شده است.

آیات 76 تا 78 در سوره انعام نیز که بیانگر مناظره ابراهیم با مشرکان بابل است، روی کلمه «رَبِّ» تکیه می کند و لفظ «رَبِّ» به معنای "صاحب و مدبّر مملوک خود" می باشد. عرب، به صاحب خانه می گوید: «رَبّ البيت» و به صاحب مزرعه می گوید: «رَبّ الضیعة» به خاطر این که کارگردانی منزل و کشتزار، برعهده صاحب آن می باشد.

قرآن مجید، با معرفّی نمودن خدا به عنوان تنها مدبّر و پروردگار جهان، به مبارزه با گروه مشرکان برمی خیزد و همگی را به سوی پرستش خدای یگانه فرا می خواند و چنین می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ».(سوره آل عمران، آیه 51).

یعنی: خدای بزرگ، ربّ من و ربّ شما است، پس او را پرستید که این، راه راست می باشد.
و در جای دیگر می فرماید:

«ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ».(سوره انعام، آیه 102).

یعنی: او است خدایی که ربّ شماست، هیچ خدایی جز او وجود ندارد، آفریننده هر چیز است، پس او را پرستش نمایید.

در سوره «دخان» چنین می فرماید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ».

(سوره دخان، آیه 8).

خدایی جز پروردگار یگانه نیست، زندگی می بخشد و می میراند، پروردگار و مدبر امور شما و پدران پیشین شما می باشد.

قرآن کریم، به نقل از حضرت عیسی (ع)، چنین می فرماید:

«وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ».

(سوره مائده، آیه 72).

یعنی: حضرت عیسی فرمود: ای بنی اسرائیل، خدا را پرستید که ربّ من و شما است.

از آنچه گذشت به روشنی معلوم می گردد هرگونه خضوعی که از اعتقاد به ربوبیت و خدایی طرف و نسبت دادن کارهای الهی به وی، پیراسته باشد، نمی تواند به عنوان

«عبادت» قلمداد گردد، هر چند از نظر خضوع و فروتنی در درجه نهایی باشد.

بنابراین، خضوع فرشتگان در برابر "آدم" و خضوع یعقوب پیامبر و دیگران در برابر حضرت یوسف که از چنین قیدی پیراسته است، هرگز عبادت آنان محسوب نمی گردد.

نتیجه

حقیقت پرستش آن است که انسان، موجودی را خدا بیندیشد و در برابر او به پرستش برخیزد و یا پدیده ای را مخلوق خدا بداند ولیکن تصور کند که کارهای خدایی از قبیل تدبیر جهان و غفران ذنوب به وی تفویض گردیده است. اما اگر خضوع ما در برابر کسی، آنگونه باشد که او را نه خدا بدانیم و نه بیندیشیم که کارهای خدایی به وی واگذار گردیده است، چنین خضوعی، جز احترام وی بسان

تکریم فرشتگان در برابر آدم و احترام فرزندان یعقوب در مقابل یوسف، بیش نخواهد بود.

بحث علمی

ارتباط میان تکبر و کفر از دیدگاه علم

در توضیح آیات فوق، به این نکته اشاره شد که علّت سرپیچی شیطان از سجده بر آدم، تکبر و خودبزرگبینی بود. از منظر علوم روز، ارتباط روشنی میان تکبر و خودبزرگ بینی بیش از حد از یکسو، و لغزش به پرتگاه ناباوری، وجود دارد.

در اینجا، به نمونه هایی از دیدگاه های علمی در این زمینه، اشاره می کنیم.

دیدگاه روانشناختی

از نظر روانشناسی شخصیتی (Personality Psychology)، افراد "خودشیفته" که خود را به نحو اغراق آمیزی بیش از حد بزرگ می بینند، اندیشه هایی مغایر با دیدگاه متکبرانه خود را بر نمی تابند و به "سوگیری تأییدی" (Confirmation bias) کشیده می شوند.

این افراد، تنها شواهد و ایده هایی را می پذیرند که با مقتضیات تکبر و غرور آنها همسو باشند. از اینرو، سوگیری آنان در جهت نفسانیت، آنان را در معرض انکار آنچه "انانیت" آنان را زیر سؤال می برد، سوق می دهد.

تکبر افراطی که "خوشیفتگی" (Narcissism) نامیده می شود، موجب کاهش "گشودگی شخصیتی" می گردد و به دنبال آن، تعصبات غیر منطقی افزایش می یابد و تمایل به

پذیرش تجارب جدید کاهش پیدا می کند و درک مفاهیم
 انتزاعی نوین، تنزل می یابد و شک و تردید نسبت به
 مرجعیت بیرونی به وجود می آید.
 بر اساس آنچه بیان شد معلوم می گردد که تکبر و
 خودبزرگ بینی، به سرپیچی از پذیرش خطای خود و انکار
 مرجع بالاتر، منتهی می شود و از این رهگذر، "ناباوری
 انگیزشی" را نسبت به مرجعیت بیرونی به وجود می آورد.

اثر دانینگ-کروگر

به منظور ریشه یابی علمی عمیق تر، "اثر دانینگ-کروگر"
 (Dunning–Kruger effect) را که عنوان یک الگوی ترسیم
 شده توسط دو روانشناس اجتماعی به نام دیوید دانینگ

(David Dunning) و جاستین کروگر (Justin Kruger) است و در سال 1999 میلادی ارائه گردیده، شرح می دهیم.



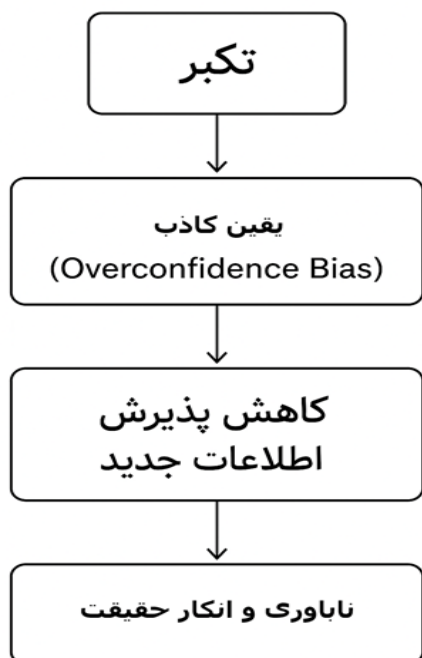
بر اساس الگوی مذکور، افرادی که دانش یا مهارت کمتری در یک زمینه دارند، نوعاً خود را بزرگتر می پندارند و شایستگی خویش را بیش از حد می دانند و از اینرو، متوجه

خطای خود نمی شوند. زیرا این دسته از افراد، فاقد فراشناخت لازم هستند و ابزارهای معرفتی مورد نیاز را برای ارزیابی دقیق عملکرد خود ندارند. بدین جهت، افراد مذکور که خود را بیش از حدّ بزرگ می پندارند، تفکّر خود را برتر از همه می دانند و هرگز خطا بودن آن را نمی پذیرند و در گردونه "یقین کاذب" گرفتار می شوند و در نتیجه، هر اندیشه دیگر که از مرجعی بالاتر صادر شود را که با دیدگاه آنان مخالف باشد، انکار می کنند و دچار "ناباوری" می گردند.

این در حالی است که اشخاص داناتر و ماهرتر، شایستگی خود را بیش از حدّ، ارزیابی نمی کنند و از گشودگی شخصیتی مناسبی برخوردار هستند و متواضعانه، ایده و اندیشه ای را که برتر و متقن تر باشد، می پذیرند.

نتیجه:

بر اساس آنچه بیان شد معلوم می گردد که نقص در
فراشناخت و فقدان دانش و مهارت لازم، موجب غرور و
تکبر می شود؛ و تکبر و خودبزرگ بینی، به "ناباوری" و انکار
حقیقت، منتهی می گردد.



از اینرو، قرآن مجید در آیات یادشده در سوره بقره، به این نکته اشاره کرد که تکبر ابلیس، موجب کفر ورزیدن او گردید.

قرآن، در آیه های یازدهم تا سیزدهم از سوره اعراف، این نکته را بیشتر توضیح می دهد:

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ ﴿١١﴾ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ ۖ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ ﴿١٢﴾ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿١٣﴾.

یعنی: و شما را آفریدیم و آنگاه صورت گری کردیم، سپس به فرشتگان گفتیم: بر آدم سجده کنید. بی درنگ همه سجده کردند، جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود. خدا فرمود: هنگامی که تو را فرمان دادم، چه چیز مانع شد که سجده

کفی؟ گفت: من از او بهتر هستم، مرا از آتش آفریده ای و او را از گل پدید آوردی. خدا فرمود: از این جایگاه فرود آی که تو را نرسد در آن تکبر بورزی؛ پس بیرون شو، همانا تو از خوارشدگان هستی.

سوره بقره – آیه ۴۰ تا ۴۴

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿٤٠﴾ وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ ﴿٤١﴾ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾ اتَّأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾.

ترجمه

ای بنی اسرائیل! نعمت های مرا که به شما دادم به یاد آورید
و به عهد من وفا کنید تا من به عهد شما وفا کنم، و فقط

از من بهراسید. وبه آنچه نازل کرده ام ایمان آورید، در حالی که تصدیق کننده آن چیزی است که با شماست، و نخستین کافر به آن نباشید و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید، و فقط از من پروا داشته باشید. و حق را با باطل در هم نیامیزید و حق را پنهان نکنید در حالی که آن را می شناسید. و نماز را بر پا دارید و زکات پردازید، و همراه راکعان، رکوع کنید. آیا دیگر مردمان را به نیکی فرمان می دهید و خودتان را فراموش می کنید؛ در حالی که کتاب آسمانی را می خوانید؛ آیا نمی اندیشید؟

توضیح

این دسته از آیات شریفه قرآن، خطاب به قوم بنی اسرائیل سخن می گوید. "بنی اسرائیل" یعنی فرزندان اسرائیل؛ و کلمه "اسرائیل" (در عبری: יִשְׂרָאֵל)، لقب حضرت یعقوب

است که از نوادگان حضرت ابراهیم بوده و در بین سال 1800 قبل از میلاد تا سال 1500 قبل از میلاد، زندگی می کرده است.

در باره معنای کلمه "اسرائیل" دیدگاه های گوناگونی وجود دارد. برخی از تاریخ نگاران، آن را به معنای "بنده خدا" دانسته اند. اما برخی دیگر از محققان، این کلمه را به معنای "هم نبرد با خدا" قلمداد کرده اند.

در کتاب تورات، سفر پیدایش (Genesis) باب 32 ، آیه های 24 تا 31 چنین آمده است:

"Finally Jacob was left by himself. Then a man began to grapple with him until the dawn ascended. When he got to see that he had not prevailed over him, then he touched the socket of his thigh joint; And

*the socket of Jacob's thigh joint got out of place during his grappling with him. After that he said: Let me go. For the dawn has ascended. To this he said: I am not going to let you go until you first bless me, so he said to him: What is your name? to which he said: Jacob. Then he said: Your name will not longer be called Jacob but **Israel**, for you have contented with God and with men so that you at last prevailed. In turn Jacob inquired and said: Tell me please, your name. However he said: Why is it that you inquire for my name? with that he blessed him there. Hence Jacob called the name of the place Peni'el because to quote him, I have seen God face to face and yet my soul was delivered.*

And the sun began to flash upon him as soon as he passed by Peni'el,, but he was limping upon his thigh."(Holy Scriptures, Genesis, 32:24-31)

یعنی: "و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت. و چون او دید که بر وی غلبه نمی یابد کف ران او را لمس کرد و کف ران یعقوب با کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت مرا رها کن زیرا که فجر میشکافد. گفت تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم. به وی گفت نام تو چیست؟ گفت یعقوب. گفت از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی. و یعقوب از او سؤال کرده گفت مرا از نام خود آگاه ساز. گفت چرا اسم مرا می پرسی؟ و او را در آنجا برکت داد. و یعقوب آن مکان را فنیئیل نامیده (گفت) زیرا

خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد. و چون از فنوئیل گذشت آفتاب بر وی طلوع کرد و بر ران خود می لنگید."

بر اساس این بخش از کتاب پیدایش از "تورات"، جمعی از مورّخان، یعقوب را با عنوان "اسرائیل" به معنای "کسی که با خدا نبرد کرده یا گُشتی گرفته و بر وی پیروز شده است" نامیده اند.

از آن پس، فرزندان و نوادگان یعقوب نیز، "بنی اسرائیل" یعنی فرزندان اسرائیل (یعقوب)، نامیده شدند.

خداوند در آیات چهل تا چهل و چهارم سوره بقره به قوم "بنی اسرائیل" فرمان می دهد تا نعمت های او را به یاد آورند و به عهد الهی وفا کنند و به قرآن که اصالت آئین آنان را تایید می کند ایمان بیاورند و حق را با باطل در هم نیامیزند و حق را پنهان نکنند و نماز را بر پا دارند و زکات پردازند، و

اینگونه نباشند که دیگر مردمان را به نیکی فرمان دهند و خود را فراموش کنند.

بحث علمی

نقش "یادآوری نعمت ها"

قرآن مجید، قبل از توصیه به بنی اسرائیل در جهت پذیرش هدایت الهی، آنان را به یادآوری نعمت هایی که خداوند به قوم یادشده ارزانی داشته است، فرا می خواند.

اینک، به تشریح نقش به یادآوردن خیرها و نعمت ها، در راستای افزایش انگیزه افراد و رشد شناختی آنان، از دیدگاه علوم نوین، مانند روانشناسی، علوم تربیتی و علوم مغز و اعصاب، می پردازیم، تا فلسفه توصیه به تذکر نعمت ها،

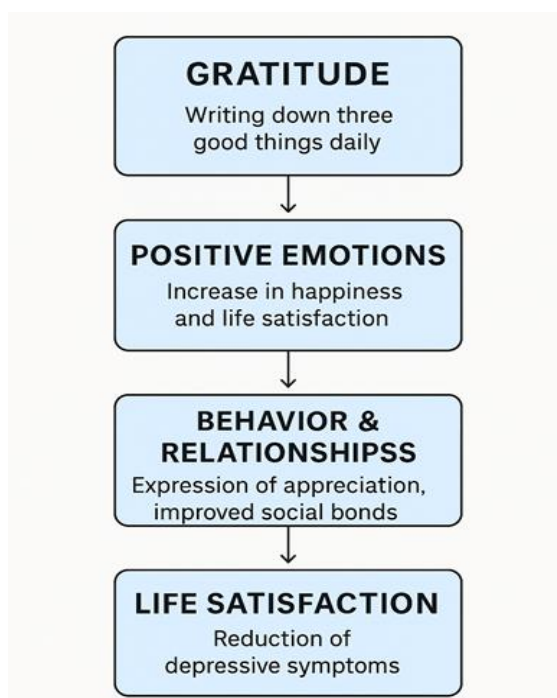
پیش از سفارش به پذیرش مبانی ارزشمند یادشده در آیات
چهل تا چهل و چهارم سوره بقره، روشن گردد.

دیدگاه روانشناسی مثبت گرا

از منظر "روانشناسی مثبت گرا" (Positive Psychology)،
به یادآوردن خوشی ها و نعمت ها و یا شکرگزاری برای آنها،
دستاوردهای ذیل را به دنبال دارد:

1. افزایش شادمانی و رضایت پایدار.
2. کاهش افسردگی و اضطراب.
3. تقویت روابط اجتماعی
4. افزایش حمایت اجتماعی
5. تقویت انگیزه

بر اساس مطالعات دانشمند روانشناس "مارتین سلیگمن" (Martin Seligman) که از پیشتازان روانشناسی مثبت گرا می باشد، به یاد آوردن نعمت ها و قدردانی از آنها، علاوه بر افزایش شادمانی معنوی و رضایت از زندگی، موجب تقویت انگیزه و کاهش افسردگی، استرس و حسادت نسبت به دیگران می شود.



وی در کتاب های خود مانند "خوشبختی اصیل" (Authentic Happiness)، توصیه می کند تا هر روز، سه نعمتی که به ما ارزانی شده است را یادآوری کنیم، تا ذهن ما به جای توجّه به کمبودها، بر داشته های خود و نعمت ها متمرکز گردد. زیرا تذکر نعمت ها و قدردانی از آنها، مسیرهای عصبی مثبتی را در مغز انسان به وجود می آورد و با تداوم این حالت، ذهن انسان به تمرکز بر روی داشته ها و نکات مثبت، عادت می کند.

پژوهش های دانشمندان دیگر در عرصه های روانشناسی و روان درمانی مانند رابرت ایمونز (Robert Emmons)، موضوع یادشده را تایید می کند. توصیه های این دانشمندان، در روان درمانی شناختی-رفتاری (Cognitive Behavioral Therapy) که به اختصار "CBT" نامیده می شود، کاربرد دارد.

نتیجه

با یادآوری نعمت‌ها و تقدیر از آنها، روابط اجتماعی تقویت می‌شود و حمایت اجتماعی میان فرد و جامعه افزایش می‌یابد و انعطاف‌پذیری شناختی و گشودگی ذهنی (Open-mindedness) به وجود می‌آید. همچنین، حالت‌های پرخاشگری و عناد، و رفتارهای خودتخریب‌گرایانه، کاهش می‌یابند.

گشودگی ذهنی که با یادآوری نعمت‌ها افزایش می‌یابد، باعث فاصله گرفتن از تفکر متعصبانه (Rigid Thinking) می‌شود؛ و آستانه تحمل افراد را در مواجهه با ابهامات و مسائل پیچیده بالا می‌برد (Tolerance for Ambiguity)؛ و در نتیجه، خلاقیت را افزایش می‌دهد و موجب مدارا و تاب‌آوری بیشتر در امور تعلیم و تربیت می‌گردد.

روشن است که نتایج یادشده، زمینه را برای پذیرش منصفانه تر حق و حقیقت، فراهم می سازد. از اینرو، در روان درمانی، علوم آموزشی و تربیتی، روابط خانواده و تعلیمات فنون رهبری و راهبردی؛ از یافته های مذکور، بهره برداری می شود.

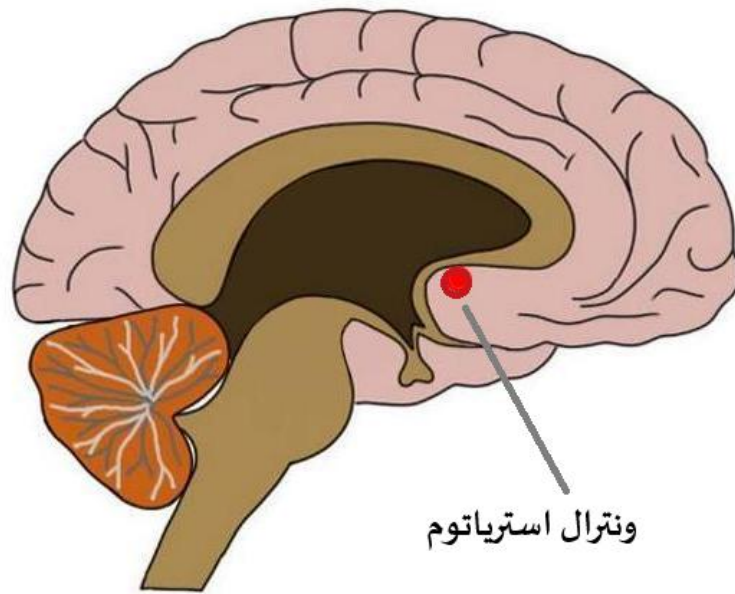
دیدگاه زیست شناسی و علوم مغز و اعصاب

در دانش زیست شناسی نیز، شواهدی توسط دانشمندان علوم مغز و اعصاب (Neuroscience) در جهت اثبات سخن روانشناسان در این زمینه، ارائه گردیده است. یادآوری نعمت ها و تقدیر از آنها، موجب کنترل فعالیت "آمیگدال" در مغز انسان می شود و از این طریق، ترس،

استرس و هیجان منفی را کاهش می دهد و در نتیجه، آمادگی و ظرفیت پذیرش اندیشه های دیگر، افزایش می یابد.

همچنین، بر مبنای پژوهش های دانشمندان و روانشناسان اجتماعی مانند باربارا فردریکسون (Barbara Fredrickson)، یادآوری نعمتها و تقدیر از آنها، علاوه بر کاستن اضطراب از طریق کاهش هورمون استرس (کورتیزول)؛ موجب افزایش گشودگی ذهنی نسبت به دیدگاه های دیگران از طریق افزایش هورمون های مفید ارتباطی مانند اکسی توسین (Oxytocin) می شود.

یادآوری نعمت ها، مسیرهای دوپامینرژیک (Dopaminergic) مانند وِنترال استریاتوم (ventral striatum) را در مغز، فعال می سازد و تجربه های شاد و خوشایند را تداعی می کند و انعطاف پذیری عصبی (Neuroplasticity) را به وجود می آورد.



سوره بقره – آیه های ۴۵ و ۴۶

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى
الْخَاشِعِينَ ﴿٤٥﴾ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ
إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٦﴾.

ترجمه

از شکیبایی و نماز، مدد بجوئید، و همانا این امر، دشوار
است، مگر بر خاشعان. کسانی که می دانند دیدار کننده
پروردگارشان خواهند بود و قطعاً به سوی او باز خواهند
گشت.

توضیح

"استعانت"، یعنی طلب کمک از دیگری برای انجام دادن کاری که شخص به تنهایی نمی تواند انجام دهد.

"صبر"، یک ویژگی اخلاقی و درونی انسان است، و نماز هم ارتباط آدمی با خداوند است. بنا بر این، برای پیروزی بر مشکلات بزرگ، لازم است از استعدادهای ذاتی خویش که خداوند عطا فرموده است، و از ارتباط با ذات لایزال الهی که منبع اصیل علم و قدرت است، یاری بجوییم.

روشن است که نیروی صبر و شکیبایی انسان، برای کسانی که خود را در جوار حضرت حق می بینند و در پرتو نماز و نیایش، حمایت خدای قادر متعال را جلب می کنند؛ به طرز معجزه آسایی افزایش می یابد. این حالت ارزشمند، همانند

نیروی شکست ناپذیر، آدمی را در پیروزی بر سختی های بزرگ، یاری می کند.

"خشوع" به معنای حالت تواضع و فروتنی و تذلل قلبی است که آثار آن در عملکرد انسان، ظاهر می گردد.

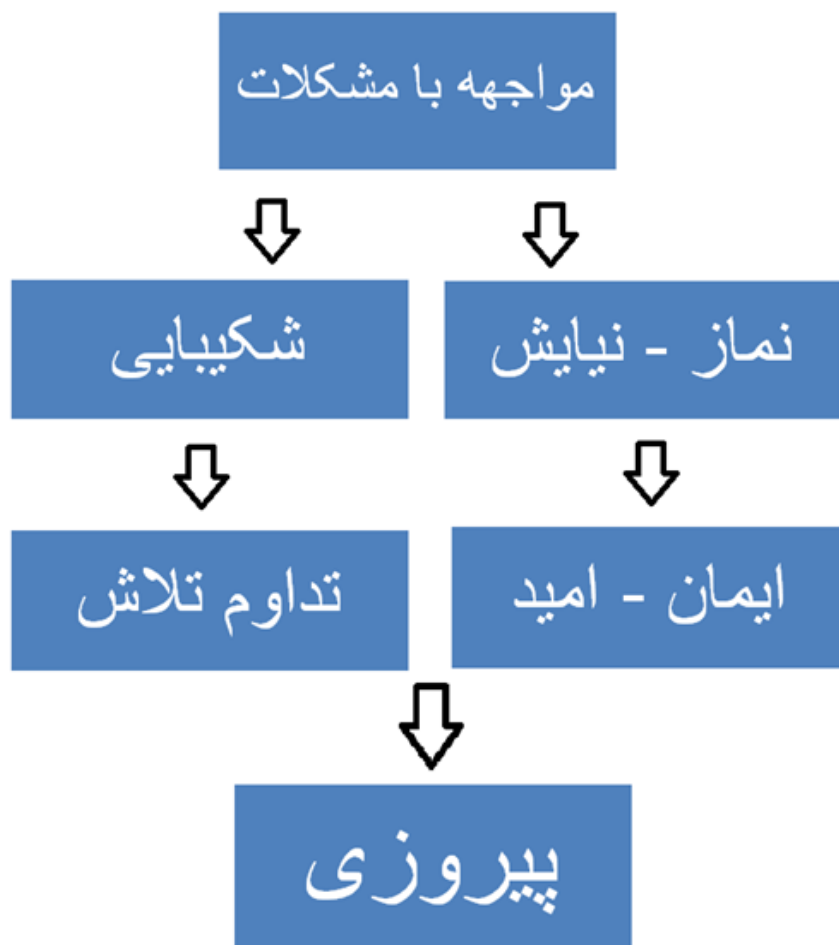
قرآن به این نکته اشاره می کند که نماز، در عین حال که امری سهل و آسان به نظر می رسد و زمان کوتاه و محدودی را از شبانه روز به خود اختصاص می دهد؛ اما بر کسانی که از مقام خشوع و فروتنی در برابر پروردگار خود بی بهره هستند و عشق به دیدار حق ندارند، به صورت امری دشوار محسوب می شود. انسان های متکبر و یا غافل از جمال و جلال حق، نماز خواندن را مانند بر دوش گرفتن باری سنگین تصوّر می کنند؛ در حالی که انسان های با ایمان، متواضع و عارف به پروردگار که شوق به لقاء حق دارند و می دانند که به دیدار او خواهند شتافت، از ارتباط و راز و

نیاز با محبوب خود، احساس مسرت و خوشبختی می نمایند.

بحث علمی

نقش تاب آوری و نیایش در پیروزی

نقش صبر و شکیبایی در پیروزی و نقش نماز و نیایش در رسیدن به موفقیت، به طور جداگانه در دانش های امروزی، مورد بحث و بررسی قرار گرفته اند. اما هنگامی که این دو عامل موفقیت با یکدیگر به کار گرفته شوند، ترکیبی ممتاز و منحصر به فرد از ظرفیت های معنوی و روانشناختی به وجود می آید و قدرت آنها به صورت چشمگیری در مواجهه با مشکلات و چالش ها، افزایش می یابد.



استعانت به نماز و نيايش، موجب آرامش خاطر و رفع اضطراب می شود و تمرکز مجدّد ذهن و اميد به موفقيت را در رويارويي با دشواری ها تقويت می کند. زیرا روشن ماندن

چراغ امید به پیروزی در ذهن انسان، باعث استحکام اراده در ادامه راه مبارزه و رسیدن به هدف می شود.

استعانت به صبر و شکیبایی نیز، تداوم حرکت به سوی هدف را در موقعیت های دشوار و بحران های سخت، تضمین می کند.

نکته مهمی که باید به آن اشاره کنیم این است که نماز و نیایش بدون شکیبایی و مقاومت، تضمینی برای موفقیت و پیروزی به وجود نمی آورد، بلکه صرفاً به نوعی انتظار منفعلانه منتهی می گردد. همچنین، صبوری بدون نماز و نیایش نیز، نمی تواند چراغ امید را به صورت همیشگی در دل انسان روشن نگاه دارد و در نتیجه، به احساس خستگی و یأس منتهی می شود.

اما هم افزایی میان استعانت به نماز و یاری جستن از صبر، نیروی استقامت انسان را در برابر دشواری ها به نحو

معجزه آسای افزایش می دهد و راه رهایی از مشکلات و رسیدن به قلّه پیروزی را هموار می سازد.

دیدگاه روانشناسی

تاب آوری از منظر روانشناسی، به انعطاف پذیری عصبی (Neuroplasticity) و مدیریت استرس منجر می شود. انعطاف پذیری عصبی، عبارت است از توانایی سازمان دهی مجدد و بازآرایی مدارهای عصبی و تغییر شبکه های عصبی در مغز، که عملکرد نوینی را جایگزین عملکرد قبل می کند. نیایش نیز از دیدگاه "روانشناسی مثبت گرا"، مانند سایر تجارب معنوی، هورمون استرس را کاهش می دهد و خوشبینی و امیدواری را افزایش می دهد.

در اینجا، به نمونه هایی از پژوهش های دانشمندان، اشاره می کنیم:

در زمینه نیایش و تجارب معنوی، دکتر هارولد کوئینگ (Dr. Harold Koenig) به عنوان یک روانپزشک، در مقالات خویش که در مجله "نیوزویک" منتشر می گردید، نیایش را موجب کاهش افسردگی و افزایش پشتکار در برابر چالش ها دانسته است.

همچنین، دکتر کنت پارگامنت (Dr. Kenneth Pargament)، به عنوان یک روانشناس و استاد دانشگاه در آمریکا، نقش تجارب معنوی مانند نیایش را در افزایش امید و پشتکار، در مبارزه با دشواری ها و بحران ها، برجسته می داند و آن را به عنوان ابزاری مثبت برای مقاومت در جهت رسیدن به هدف قلمداد می نماید.

در زمینه صبر و شکیبایی نیز، دکتر جورج بونانو (Dr. George Bonanno) به عنوان روانشناس و استاد دانشگاه کلمبیا، تاب آوری را پاسخی مناسب به "تروما" و ضربه های روحی و روانی معرفی می کند.

نتیجه

صبر و شکیبایی با مکانیسم های ذیل، انسان را در رسیدن به هدف، یاری می دهد:

- **ذهنیت رشد (Growth Mindset)** به عنوان کلید تبدیل شکست ها و تهدیدها به فرصت ها، موجب خیزش مجدد با قدرت بیشتر در جهت افزایش مهارتها می گردد

● مدیریت استرس، با تکنیک هایی مانند بازسازی

شناختی، موجب تقویت استقامت در مسیر مبارزه با

بحران ها می شود.

● افزایش پشتکار با انعطاف پذیری هیجانی، راه

وصول به هدف را با راه حل های سازنده، هموار

می سازد.

از سویی دیگر، نیایش و سایر تجارب معنوی مانند نماز، در

پرتو راهکارهای ذیل، نیروی مقاومت را افزایش می دهند:

● کاهش افسردگی. نیایش با کنترل سطح هورمون

کورتیزول، موجب ایجاد آرامش بیشتر و افزایش

احساس امنیّت می شود.

● شکفتگی ذهنی. بنا بر سخن دکتر الکسیس کارل

(Alexis Carrel) به عنوان یک زیست شناس و

فیزیولوژیست، در کتاب "نیایش" (Prayer)؛ این تجربه
 ارزشمند معنوی، موجب انبساط درونی و شکوفایی
 ذهنی می گردد.

بر اساس آنچه بیان شد معلوم می گردد که ترکیب
 استعانت از نماز و نیایش، و یاری طلبیدن از صبر و
 شکیبایی که مکمل یکدیگر هستند، موجب تقویت تحمل
 پذیری، امید به پیروزی، مهارت های مقابله ای و انبساط
 درونی می شود، و امکان پیروزی پایدار در بحران های
 سخت، و غلبه بر مشکلات زندگی را افزایش می دهد.

سوره بقره – آیه های ۴۷ و ۵۰

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي
فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ
عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ
وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ
يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ
نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾ وَإِذْ فَرَقْنَا
بَيْنَكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنتُمْ
تَنْظُرُونَ ﴿٥٠﴾.

ترجمه

"ای بنی اسرائیل! نعمت هایم را که به شما ارزانی داشتم و
اینکه شما را بر جهانیان برتری بخشیدم، به یادآورید. و پروا

کنید از روزی که نه هیچکس برای دیگری کاری می تواند انجام دهد، و نه شفاعتی از کسی پذیرفته می شود، و نه از کسی عوض و معادلی دریافت می شود، و نه یاری می شوند. آن گاه که شما را از فرعونیان رهایی بخشیدیم؛ آنان که همواره شما را به بدترین صورت شکنجه می کردند، پسران شما را ذبح می کردند و زنان شما را زنده می گذاشتند. و در این امر، بلائی بزرگ از پروردگار شما بود. هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم، پس شما را رهایی بخشیدیم و فرعونیان را در حالی که نظاره گر بودید، غرق کردیم."

توضیح

این آیات شریفه نیز، ادامه موعظه های خداوند، خطاب به قوم "بنی اسرائیل" است و حاوی نکاتی است که به برخی از آنها اشاره می شود.

نکته اول

در آیه چهل و هفتم، نعمت های الهی برای قوم یهود بیان گردیده و اینکه خداوند در زمان گذشته با اعزام پیامبرانی مانند حضرت موسی (ع) و ارسال کتاب آسمانی تورات، آن قوم را نسبت به اقوام مشرک و بی دین دوران یادشده، برتری بخشیده است.

بنا بر این، آیه مذکور، برتری قوم بنی اسرائیل را بر همه اقوام دیگر جهان در همه دوران ها، تبیین نمی کند. بلکه افضلیّت اعتقادی آنان را به خاطر پیروی از پیامبران خود در آن برهه از زمان، نسبت به دشمنان دین مانند فرعونیان، بیان می نماید.

نکته دوم

آیه چهل و هشتم، اشاره به روز قیامت دارد که نه هیچکس

برای دیگری کاری می تواند انجام دهد، و نه شفاعت و توصیه ای به صورت مستقل از کسی پذیرفته می شود، و نه از کسی عوض و معادل دریافت می شود.

این آیه نشان می دهد که تأثیر روابط میان خویشاوندان، دوستان و هم پیمانان که در دنیا مرسوم است، در عرصه قیامت از میان می رود و هرکسی در گرو اعمال خویش خواهد بود.

از اینرو، مقصود از شفاعت در این آیه، که هرگز پذیرفته نمی شود، اعمال نفوذ بیجا و توصیه های ناحقی است که افراد برای نجات خویشاوندان و بستگان و هم پیمانان خود از مجازات، و یا برای ارتقاء مقام و موقعیت آنان به سبک آنچه در دنیا رواج دارد، انجام می دهند. روشن است که چنین اعمال نفوذهای خلاف عدالت، در عالم آخرت پذیرفته نخواهد شد.

بنا بر این، آنچه در قرآن و روایات اسلامی در باره "شفاعت" عادلانه و حکیمانه اولیاء الهی به اذن پروردگار، ذکر شده است، منافاتی با این آیه شریفه ندارد.

بدین جهت، قرآن مجید در آیات دیگر، شفاعتی را که به اذن خدا و در چهارچوب عدالت الهی صورت می گیرد، مورد استثناء قرار داده است و چنین می فرماید:

"مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ" (سوره بقره – آیه 255)

یعنی: کیست آن که در پیشگاه خدا شفاعت کند؟ مگر اینکه به اذن او باشد.

در اینجا برای توضیح بیشتر، مبحث کوتاهی در باره شفاعت را از دیدگاه قرآن و روایات اسلامی، از نظر گرامی شما می گذرانیم.

مبحث شفاعت

حقیقت شفاعت مورد پذیرش اسلام این است که انسانی گرمی که در نزد خداوند از قرب و مقامی برخوردار است، با اذن خداوند و با مراعات شرایطی که بیان خواهد شد، خواستار بخشودگی گناهان انسان دیگری در پیشگاه خدا گردد. همانگونه که بیان شد، اگر شفاعت مذکور در چهارچوب عدل الهی و به اذن پروردگار باشد، مورد قبول حضرت حق قرار می گیرد.

رسول گرمی اسلام (ص) فرمود:

"أُعْطِيَتْ خَمْسًا... وَ أُعْطِيَتْ الشَّفَاعَةُ فَأَدَّخَرْتُهَا لِأُمَّتِي".

(مسند احمد، ج 1، ص 301; صحیح بخاری، ج 1، ص 91، ط مصر).

یعنی: پنج چیز به من ارزانی شد... و شفاعت به من عطا شد، پس آن را برای امت خود، ذخیره نمودم.

نکات مهمی که در این زمینه باید مورد توجّه قرار بگیرند عبارتند از اینکه:

اولاً: شفیع از جانب خدا در شفاع مأذون باشد. تنها گروهی می توانند شفاعت نمایند که علاوه بر قرب معنوی به خدا، از جانب وی مأذون باشند.

قرآن مجید در این مورد می فرماید:

"لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا"

(سوره مریم: آیه 87).

یعنی: مالک شفاعت نیست مگر کسی که نزد خدای رحمان، عهد دریافتۀ باشد.

و در جای دیگر می فرماید:

"يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ"

قَوْلًا" (سوره طه: آیه 109).

یعنی: در روز رستاخیز، شفاعت کسی درباره دیگران سودی
 نمی بخشد، مگر کسی که خدا به او اذن دهد و به گفتار
 وی راضی گردد.

ثانیاً: شخص مورد شفاعت نیز باید لیاقت فیض الهی را از
 طریق شفیع پیدا کند. یعنی رابطه ایمانی او با خدا و پیوند
 روحی وی با شفیع، گسسته نشود، بنابراین، جانیان و
 معاندان که رابطه ایمانی با خداوند ندارند و برخی از
 مسلمانانی که مرتکب برخی از گناهان بزرگ شده اند، مانند
 افراد آدمکش و بی نماز که فاقد پیوند روحی با شفیع
 هستند، مورد شفاعت قرار نمی گیرند.

قرآن در مورد معاندان، افراد بی نماز و منکران روز
 رستاخیز می فرماید:

"فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ" (مدّثر: 48).

یعنی: پس شفاعت شفیعان، به آنان سودی نمی بخشد.

و درباره ستمگران می فرماید:

"مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ" (مؤمن: 18).

یعنی: برای ستمگران هیچ خویشی و شفיעی، که شفاعت وی پذیرفته شود، نخواهد بود.

شفاعت، همانند توبه، روزنه امیدی است برای کسانی که می توانند در نیمه راه ضلالت و معصیت، گناهان خویش را ترك کنند و از آن پس، باقیمانده عمر خود را در طاعت خدا سپری نمایند، زیرا انسان گناهکار هرگاه احساس کند که در شرایط محدودی (نه در هر شرایطی) می تواند به شفاعت شفیع، نایل گردد، سعی می کند که این حد را حفظ نماید و گام فراتر نهد.

نکته سوم

در آیات چهل و نه و پنجاه، خداوند، بحران ها و سختی های گذشته قوم بنی اسرائیل را به آنان یادآوری می کند و اینکه خدای متعال، آنان را در طوفان حوادث سهمگین گذشته، نجات بخشیده است.

از اینرو، به آنان می فرماید:

"به یاد آورید آن گاه که شما را از فرعونیان رهایی بخشیدیم؛ آنان که همواره شما را به بدترین صورت شکنجه می کردند، پسران شما را ذبح می کردند و زنان شما را زنده می گذاشتند. و در این امر، بلائی (یا امتحانی) بزرگ از پروردگار شما بود. هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم، پس شما را رهایی بخشیدیم و لشکر فرعونیان را در حالی که نظاره گر بودید، غرق کردیم".

بحث علمی

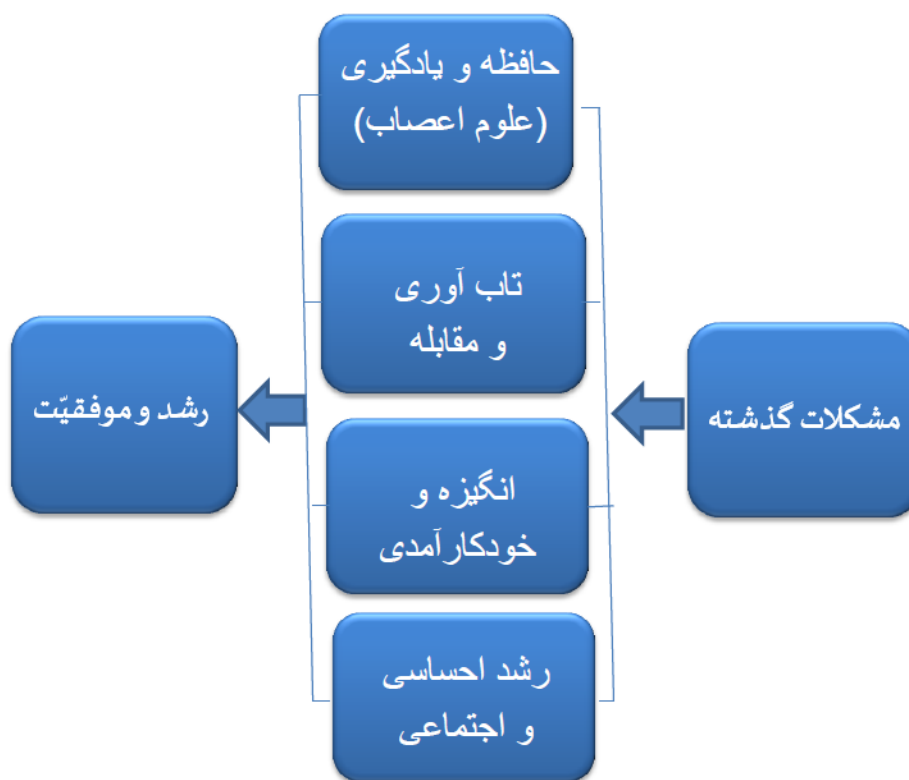
نقش یادآوری بلاهای گذشته

از دیدگاه علوم اعصاب و دانش روانشناسی، یادآوری بحرانها، مشکلات و بلاهای گذشته، موجب تقویت مغز و افزایش تاب آوری و بهبود انگیزه و گسترش همدلی می گردد. مجموعه نتایج یادشده، به معنادار شدن زندگی، تقویت امید، یادگرفتن مهارت های بیشتر در حل مشکلات، و افزایش قدرت مقاومت می انجامد.

یادگیری مبتنی بر خطاهای گذشته، باعث انعطاف پذیری عصبی (Neuroplasticity) و به روز رسانی مدل های ذهنی می شود.

این امر مانند واکسیناسیون است که دشواری های گذشته را به نقاط قوت تبدیل می نماید و موجب بروز

"رشد پس از سانحه می گردد. همچنین، با یادآوری نجات یافتن از بحران ها و مشکلات گذشته، اعتماد به نفس انسان به موفقیت در آینده و غلبه بر دشواری ها، افزایش می یابد و پشتکار و تداوم تلاش آدمی تقویت می گردد. علاوه بر اینکه حس همدلی و قدردانی نیز، بهبود می یابد.



علّت فیزیولوژیکی نتایج یادشده چنانکه در علوم اعصاب تبیین شده این است که با یادآوری دشواری های گذشته، مدارهای عصبی مربوط به تثبیت حافظه در بخش های هیپوکامپ، آمیگدال و قشر جلوی مغز؛ فعال می شوند. این امر، به تقویت مسیرهای مرتبط با راهبردهای مقابله، می انجامد.

همچنین، از دیدگاه زیست شناسی، یادآوری اضطراب های گذشته، می تواند موجب تنظیم بیولوژیکی استرس گردد و کنترل آزاد سازی کورتیزول و واکنش ها به استرس را به بدن بیاموزد.

پژوهش های روانشناختی نیز بر این امر تأکید می ورزند که یادآوری مشکلات گذشته، موجب معناسازی، تاب آوری بیشتر، رشد شخصیتی و روانی، قدردانی از زندگانی، تقویت

روابط اجتماعی، و آمادگی برای مقابله با چالش های آینده می شود.

این امر در دانش روانشناسی، به نام رشد پس از سانحه (Post-traumatic growth) و به اختصار "PTG"، نامیده می شود.

مجموعه نتایج یادشده، زمینه را برای اوج گیری تلاش های مثبت، کوشش در جهت جبران کاستی های پیشین، و رشد فکری و ذهنی، هموار می سازد.

سوره بقره – آیه ۵۱ تا ۶۱

وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ
وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٥١﴾ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ ﴿٥٣﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ
أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا
أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ
التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ
نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ
تَنْظُرُونَ ﴿٥٥﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ﴿٥٦﴾ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ
وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن

كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾ وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ
فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا
حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾ فَبَدَّلَ
الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾ وَإِذْ
اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ
الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ
مَّشْرِبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعَثَوْا فِي الْأَرْضِ
مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ
وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا
وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ
أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا
سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّن

اللَّهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ
بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾

ترجمه

"و هنگامی که با موسی برای مدت چهل شب وعده گذاشتیم و شما پس از آن، گوساله را برگزیدید، در حالی که ستمکار بودید. سپس شما را عفو کردیم تا شکرگزار گردید. و هنگامی که به موسی کتاب معیار تشخیص، عطا کردیم تا هدایت شوید. و زمانی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! شما با گرفتن گوساله، به خود ستم کردید. پس به سوی آفریدگار خود بازگردید و با خود قتال کنید، این کار برای شما در نزد آفریدگارتان بهتر است. پس خدا توبه شما را پذیرفت، زیرا او توبه پذیر مهربان است. و آنگاه که گفتید: ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم، مگر اینکه

خدا را آشکارا ببینیم، پس صاعقه شما را در برگرفت، در حالی که نظاره می کردید. سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم، تا سپاسگزار باشید. و ابر را بر شما سایه افکن ساختیم و "مَنْ" و "سَلُوا" را برای شما فرستادیم. از نعمت‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی دادیم بخورید.

ما به آنان ظلم نکردیم ولی آنان به خود ستم روا داشتند. و هنگامی که گفتیم: به این قریه درآید و از آن، هر چه می‌خواهید با رفاه بخورید و به دروازه، سجده‌کنان وارد شوید و بگویید: "خدایا گناهان ما را بریز" تا ما خطاهای شما را ببخشیم؛ و بر پاداش نیکوکاران خواهیم افزود. پس از آن، ستمگران، سخنی را که به آنان گفته شده بود، به سخنی دیگر تبدیل و تحریف کردند، پس کیفری را از آسمان بر کسانی که ستم کردند، به خاطر فسق آنان، فرو فرستادیم.

و زمانی که موسی برای قوم خود طلب آب نمود، به او گفتیم: عصایت را به سنگ بزن؛ پس دوازده چشمه آب از آن جوشید، هر گروهی آبشخور خود را شناخت. از روزی الهی بخورید و بیاشامید و در زمین با تبهکاری، فساد نکنید. هنگامی که گفتید: ای موسی! ما هرگز یک نوع طعام را تحمل نمی‌کنیم. پس از پروردگارت بخواه تا از آنچه زمین می‌رویانند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیاز، برای ما بیرون آورد. موسی گفت: آیا می‌خواهید پست‌تر را به جای بهتر برگزینید؟ وارد شهر شوید، که هر چه خواستید برای شما فراهم است.

پس خواری و درماندگی بر آنان زده شد و به خشم خدا گرفتار شدند. این امر، به خاطر آن بود که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند، و بدان جهت که سرکشی کردند و تجاوز نمودند."

توضیح

در بخش اول از این آیات شریفه (از آیه 51 تا 54)، به وعده الهی به حضرت موسی (ع) برای نیایش و مناجات وی به درگاه پروردگار به مدّت چهل شب اشاره شده است. این امر، در راستای ایجاد آمادگی آن پیامبر بزرگ، برای دریافت کتاب آسمانی "تورات"، صورت پذیرفت.

حضرت موسی پس از بازگشت به سوی قوم "بنی اسرائیل"، بسیاری از آنان را در حال پرستش مجسمه یک "گوساله" که توسط فردی به نام "سامری" ساخته شده بود، مشاهده کرد.

در ادامه آیات، تبعات آن انحراف بزرگ در قوم یادشده و نحوه برخورد حضرت موسی به فرمان خداوند با مردم، بیان شده است. خداوند، آن گروه ستمکار را بخشید، اما

ادامه لجاجت برخی از آنان، موجب درگیری های خونین میان اقشار مختلف آن قوم گردید.

در آیات 55 و 56 چنین آمده است که قوم "بنی اسرائیل"، از حضرت موسی خواستند تا امکان رؤیت خدا را با چشم ظاهری و جسمانی برای آنان فراهم سازد. روشن است که مشاهده حضرت حق با بصیرت عقلانی و عرفانی امکانپذیر است، اما از آنجا که ذات اقدس حق، مجرد از ماده و فراتر از عالم طبیعت است، امکان دیدن وی با چشم مادی و ظاهر بین، وجود ندارد.

بنا بر این، دوباره قوم بنی اسرائیل به خاطر لجاجت و اصرار بر امری که برای آنان مقدور نبود، گرفتار یک صاعقه مرگبار شدند. اما خداوند، به آنان عمر دوباره و فرصتی دیگر داد تا سپاسگزار نعمت ها گردند.

در آیه 57، به دو نوع خوردنی به نام "مَنْ" و "سَلْوَى" اشاره شده که به قوم بنی اسرائیل ارزانی گردید. در لغتنامه های عربی، معانی گوناگونی برای آن دو آمده است.

بر اساس برخی از روایات اسلامی نیز، مقصود از "مَنْ"، نوعی خوردنی شیرین همانند عسل بوده است؛ و منظور از "سَلْوَى"، مرغی بریان مانند بلدرچین.

همچنین در فرهنگ و ادب عربی، مجموعه دو کلمه "مَنْ" و "سَلْوَى"، به معنای "نعمت فراوان و گوارا"، آمده است. معانی دیگری نیز، برای واژه های مذکور، در تفاسیر گوناگون، لغتنامه های مفصل و کتب روایی بیان گردیده است.

در آیه 58 و 59، به این موضوع اشاره شده است که به امر خدا، حضرت موسی به قوم بنی اسرائیل فرمان داد تا به یک آبادی معینی وارد شوند. فرمود: "به این قریه درآید و از آن، هر چه می خواهید با رفاه بخورید و به دروازه،

سجده‌کنان وارد شوید و بگویید: "خدایا گناهان ما را بریز"
 تا ما خطاهای شما را ببخشیم؛ و بر پاداش نیکوکاران
 خواهیم افزود. پس از آن، ستمگران، سخنی را که به آنان
 گفته شده بود، به سخنی دیگر تبدیل و تحریف کردند، پس
 کیفری را از آسمان بر کسانی که ستم کردند، به خاطر
 فاسق شدنشان، فرو فرستادیم."

بر اساس بسیاری از روایات اسلامی، مقصود از آن آبادی
 (قریه)، شهر "بیت المقدس" (اورشلیم) بوده است.

بحث علمی

خطر تحریف در فلسفه تاریخ

با دقت در آیات یادشده به این نتیجه پی می‌بریم که
 حضرت موسی (ع) به فرمان خداوند، در برابر تحریف و

تبدیل حوادث تاریخی و دینی توسط برخی از اقشار قوم "بنی اسرائیل"، با جدّیت به مقابله پرداخته است. از اینرو، هنگامی که از وعده گاه الهی به سوی قوم خود باز می گردد و بسیاری از آنان را در حال پرستش مجسمه گوساله مشاهده می کند، برآشفته می شود و آنان را به بازگشت از مسیر انحراف، فرا می خواند و چنین می گوید: "ای قوم من! شما با گرفتن گوساله، به خود ستم کردید. پس به سوی آفریدگار خود بازگردید و با خود قتال کنید، این کار برای شما در نزد آفریدگارتان بهتر است. پس خدا توبه شما را پذیرفت، زیرا او توبه پذیر مهربان است".

همچنین، هنگامی که گروهی از بنی اسرائیل، سخنی را که خدا فرموده است تحریف می کنند و تغییر می دهند، خداوند بر آنان خشمگین می شود و می فرماید: "پس از آن، ستمگران، سخنی را که به آنان گفته شده بود، به سخنی

دیگر تبدیل و تحریف کردند، پس کیفری را از آسمان بر کسانی که ستم کردند، به خاطر فسق آنان، فرو فرستادیم."

دلیل این همه حسّاسیت در مقابله با تحریف و تغییر حوادث و رویدادهای تاریخی این است که در صورت تداوم و بقاء این رفتار نادرست، امکان اعتماد نسل های آینده در عصرهای دیگر نسبت به صحّت مجموعه تاریخ، از جمله، تاریخ ادیان و انبیاء الهی، خدشه دار می گردد و عینیت رسالت رسولان خدا را از میان می برد.

متأسفانه، بروز و ظهور این پدیده ناروا (تحریف تاریخ)، بسیاری از رویدادهای تاریخی جهان را در هاله ای از ابهام فرو برده است. گرچه برخی از فلاسفه تاریخ، با قطع امید از صحّت کامل و عینیت تاریخ، به ذهنیت آن بسنده کرده اند، اما روشن است که در صورت عدم اثبات صحّت و درستی

روایات تاریخی، امکان اعتماد همراه با اعتقاد قلبی به آنها فراهم نخواهد شد.

برای توضیح بیشتر، مبحث "عینیت و ذهنیت در تاریخ" را که از جمله مباحث ارزشمند در دانش "فلسفه تاریخ" است، از نظر گرامی شما می گذرانیم.

عینیت و ذهنیت در تاریخ

در این مبحث، به این پرسش پاسخ داده می شود که آیا علم تاریخ، یک دانش عینی است و بر اساس بی طرفی و بیان حقیقت به رشته تحریر درآمده، و یا اینکه تحت تاثیر ذهنیت های شخصی و گرایش های فرهنگی، عقیدتی، سیاسی و اجتماعی مورخان، به وجود آمده است؟

گرچه تاریخ نگاران، مدّعی آنند که حوادث تاریخی را پس از پژوهش ها و بررسی های لازم و تجزیه و تحلیل شواهد تاریخی و بر اساس تبیین حقیقت نگاشته اند، ولی آیا سوگیری های ایدئولوژیک و سیاسی آنان در نحوه نگارش و افزودن یا حذف کردن بخش هایی از رویدادهای تاریخی، نقشی نداشته است؟.

این در حالی است که می دانیم برخی از تاریخ نگاران، فرمانروایان و صاحبان قدرت بوده اند که با قلم خود و یا دبیران و وقایع نگاران تحت امر خود، رویدادهای تاریخی زمان خویش را به رشته تحریر درآورده اند.

یک مثال

به عنوان نمونه، ژولیوس سزار (Julius Caesar)، نویسنده کتاب های تاریخی مانند "خاطراتی در باب جنگ گالی"

(Commentarii de Bello Gallico) و "خاطراتی در باب جنگ داخلی" (Commentarii de Bello Civili)، که به عنوان یک مورّخ معروف شناخته می شود؛ در عین حال، یک حاکم اقتدارگرا و فرمانروای مستبد در سرزمین روم بوده است. وی در کتاب اول، رویدادهای جنگ های خارجی در منطقه "گالی" (فرانسه) را که به فرماندهی خودش صورت گرفته و از سال 58 قبل از میلاد تا سال 50 قبل از میلاد ادامه داشته است، شرح می دهد؛ و در کتاب دوم، حوادث جنگ داخلی روم را که در سال 48 قبل از میلاد میان او و رقیب سرسختش به نام "پومپیوس" (Pompeius) به وقوع پیوسته و سرانجام به پیروزی خودش ختم شده است، روایت می کند.

مثال دیگر

یکی دیگر از تاریخ نگارانی که از سردمداران حکومت زمان

خویش بوده اند و حوادث تاریخی عصر خود را به رشته تحریر درآورده اند، "تاسیتوس" (Tacitus)، متولد سال 56 قبل از میلاد است. وی به عنوان یک تاریخ نگار، کتاب های متعددی را مانند "ژرمنیا" (Germania)، "وقایع سالیانه" (Ab excessu divi Augusti) و "تواریخ" (Historiae) از خود به جای گذاشت. وی در عین حال، به عنوان یک سناتور قدرتمند و سردمدار بانفوذ در دولت روم بوده است.

بنا بر این، برخی از تاریخ نگاران، صاحبان قدرت و حاکمان زمان خود بوده اند و حوادث تاریخی عصر خویش را که در آنها نقش داشته اند، به رشته تحریر درآورده اند.

آیا می توان گفت که این حکمرانان اقتدارگرا و حاکمان تمامیت خواه، همه رویدادهای زشت و زیبا را که توسط خود آنها رقم خورده است، به صورت صریح و شفاف تبیین کرده اند؟ آیا از تاریخ نگاری به عنوان ابزار پروپاگاندا و

شیپور تبلیغاتی برای موجّه نشان دادن خود و اظهار مشروعیت حکومت خویش و پوشاندن جنایاتی احتمالی که در حوادثی مانند جنگ ها و کشتارها مرتکب شده اند، بهره برداری نکرده اند؟

این پرسش اساسی در مورد تاریخ نگارانی که از جمله فرمانروایان نبوده اند ولی تحت تاثیر و نفوذ حاکمان و اقتدارگرایان معاصر خویش قرار داشته اند و یا دستمزد و مزایای خود را از حکمرانان و صاحب منصبان عصر خویش دریافت داشته اند نیز ، مطرح می گردد.

از این دو گروه که بگذریم، آیا سایر مورّخان و گزارشگران تاریخ، از حبّ و بغض های شخصی یا عقیدتی، گرایش های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و امثال آنها تاثیر پذیرفته اند و بر مبنای ذهنیت خود در باره رویدادهای تاریخی قضاوت نکرده اند؟

در پاسخ به این پرسش، نظریه های گوناگونی در تایید یا ردّ عینیّت یا ذهنیّت در تاریخ ارائه گردیده است که در این گفتار به آنها اشاره خواهد شد. بسیاری از اندیشمندان فلسفه تاریخ اجتماعی نیز بر آنند که به جای جستجوی عینیّت در عرصه تاریخ، باید با دیدگاه نقّادانه و تمرکز بر تعدّد تواریخ، به تفسیر رویدادهای تاریخی پرداخت.

دیدگاه "دیوید کار"

دیوید کار (David Carr) متولد سال 1940 میلادی، به عنوان یک فیلسوف پیرو مکتب رئالیسم، نه مانند پیروان نظریه پزیتیویسم، رویدادهای روایت شده در تاریخ را واقعیت مطلق می شمارد و نه مانند اندیشمندان پست مدرنیسم، با دیده تردید جدّی به روایات تاریخی می نگرد؛

بلکه روایت تاریخی را به عنوان روشی واقعی برای درک کیفیت زندگانی مردمان در زمان های گوناگون قلمداد می کند.

وی ، دیدگاه های خویش را در کتاب "زمان، روایت و تاریخ" (Time, Narrative, and History) که در سال 1986 منتشر گردیده، تبیین کرده است و بر این باور است که تاریخ، در ذات خود، روایت است.

دیدگاه "آنکرسمیت"

فرانک آنکرسمیت (Frank Ankersmit) متولد سال 1945 میلادی به عنوان یک فیلسوف و تاریخدان، نظریات خود را در کتاب "منطق روایی" (Narrative Logic) بیان کرده است.

وی بر این عقیده است که تاریخ ، آئینه تمام نمای گذشته نیست، بلکه روشی خلاقانه برای تفسیر رویدادهاست. زیرا رویدادهای واقعی که در گذشته اتفاق افتاده اند، سپری شده اند و ما به آنها دسترسی نداریم و نمی توانیم به صورت عینی آنها را مشاهده کنیم. تنها چیزی که ما به آن دسترسی داریم، روایات تاریخی هستند که بر مبنای "زبان" که نیازمند تفسیر است و بر اساس نظریات و ایدئولوژی ها به منظور قابل درک کردن گذشته، تبیین گردیده اند.

مورخان، با کنار هم قرار دادن و نظم دادن به رویدادهای پراکنده، یک مجموعه کلی منسجم را به وجود می آورند و آن را روایت می کنند.

بنا بر این، روایت های تاریخی، صرفاً حقایق گذشته را نشان نمی دهند، بلکه رویدادهای تاریخی را "بازسازی" و "بازنمایی" می کنند.

دیدگاه میشل فوکو

میشل فوکو (Michel Foucault)، متولد سال 1926 و متوفای سال 1984 میلادی، به عنوان یک فیلسوف و تاریخدان، مبحث عینیت را در تاریخ، به چالش کشیده و در کنار مطالعه گفتمان ها، قدرت را در جایگشت های تاریخی آن نیز، مورد تحلیل قرار داده است.

بر اساس این دیدگاه، تاریخ با مناسبات قدرت به صورت عمیقی در هم تنیده شده است و تاریخ نگاران نیز، بخشی از ساختارهای قدرت هستند که رویدادهای تاریخی را متناسب با آن ساختارها، روایت می کنند.

بنا بر این، نمی توان مفهوم تاریخ را حقیقتی عینی دانست، بلکه باید با ملاحظه ماهیت سیال و متغیر آن، به تفسیر و تحلیل رویدادهای آن پرداخت.

دیدگاه ژاک دریدا

ژاک دریدا (Jacques Derrida)، متولد سال 1930 و متوفای سال 2004 میلادی به عنوان یک فیلسوف، با تشریح نظریه فلسفی خود تحت عنوان "Déconstruction" که به معنای ساختار شکنی و واسازی تعبیر شده است و به لزوم کشف پیش فرض‌های داخل یک متن اهتمام می‌ورزد، دیدگاه‌های معروف خود را تبیین کرده است.

وی در کتاب‌های خود مانند "نوشتن و تفاوت" (L'écriture et la différence)، "گراماتولوژی" (De la grammatologie) و "گفتار و پدیده‌ها" (La Voix et le phénomène)؛ نظریه خود را شرح داده است.

ژاک دریدا عینیت تاریخ را مورد نقد قرار می‌دهد و بر آن است که تاریخ، نمی‌تواند با بی‌طرفی نوشته شده باشد. بنا

بر این، نگارش رویدادها و شکل‌گیری تاریخ، در چهارچوب شرایط خاص اجتماعی و سیاسی صورت گرفته است. زیرا تاریخ نگاران، بیرون از عصر و زمان خویش نیستند، بلکه تحت تاثیر باورها و گرایش‌های خاص خویش، و متأثر از گفتمان زمان خود می‌باشند.

از اینرو، بازنمایی تاریخ توسط ما، از طریق واسطه‌هایی مانند ساختار قدرت، زبان و گفتمان عصر، و چهارچوبهای تفسیری صورت می‌گیرد.

تاریخ، بسان یک بایگانی است که تحت سلطه ساختارهای قدرت است و آنچه که مشمول حذف شود، در آن بایگانی، تحت تاثیر قرار می‌گیرد.

بر این اساس، تاریخ با رویکرد مطالبه‌عینیّت، قابل دسترسی نیست، بلکه همواره باید در معرض تفسیر قرار داشته باشد.

نظریه گادامر

هانس گئورگ گادامر (Hans-Georg Gadamer)، بر مبنای نظریه خود در هرمنوتیک فلسفی، عینیت را در تاریخ، مورد نقد قرار می دهد و آن را به چالش می کشد. وی ، دیدگاه خویش را در این زمینه در نوشتارهای خود مانند "حقیقت و روش" (Truth and Method) تبیین کرده است.

کلمه "هرمنوتیک" از واژه یونانی Hermeneia به معنای تفسیر کردن گرفته شده است. دانشمندانی مانند: "فردریش شلایرماخر" ، "مارتین هایدگر" و "گادامر" از سردمداران نظریه هرمنوتیک محسوب می شوند.

از دیدگاه برخی از پیش قراولان این نظریه ، روش فهمیدن یک متن (مانند متون تاریخی) ، عبارت است از تجربه کردن

دوباره اعمال ذهنی مؤلف متن. بر اساس این نظریه، شنونده، مجموعه ای از واژگان در متن را ملاحظه می کند و با یک عمل ذهنی پیچیده، معنا و مفهوم آن را به صورت حدسی کشف می کند. بنا بر این، تفسیر متن دو جنبه دارد:

- جنبه ادبی و لغوی به معنای فهم عبارات گوینده بر اساس شرایط زبانی که مؤلف متن با آن محشور بوده است.
- جنبه روان شناختی به معنای فهم ذهنیت خاص مؤلف.

همچنین، هرگونه تفسیری از متن، از طریق مجموعه ای از پیش فرضهای خواننده شکل می گیرد. معنای کلمات، مبتنی بر شرایط ذهنی و زمانی و حال هوایی است که مؤلف در آن بسر می برده است. بنا بر این، برای فهمیدن درست سخن

وی ، باید از آنچه در لغتنامه ها و فرهنگها آمده است فراتر برویم و شرایط زمانی و جهان معاصر مؤلف را بازسازی کنیم. هرگونه برداشت و تفسیر ما از گذشته، وابسته به وضعیت هرمنوتیکی ما است و در آینده نیز ، در معرض تجدید نظر قرار دارد .

از آنجا که هیچ تفسیری در تاریخ بدون پیش فرض امکان پذیر نمی باشد، بنا براین ، هیچ تفسیر عینی و نهایی برای تاریخ وجود ندارد.

زیرا تفسیر، مستلزم ترکیب افق های گذشته و حال ؛ و به عبارت دیگر ، ترکیب افق متن و افق فهم مفسر است. در عین حال، ترکیب افق های مذکور، به معنای درک عینی تاریخ نیست، بلکه رویدادی است که موجب ادراک عمیق تر نسبت به تاریخ می گردد.

دیدگاه "هیدن وایت"

هَیدِن وایت (Hayden White) متولد سال 1928 و متوفای 2018 میلادی، به عنوان تاریخ نگار، دیدگاه های خاص خویش را در کتاب "Metahistory" (متا تاریخ: تصوّر تاریخی در اروپای قرن نوزدهم) تبیین کرده است. وی تاریخ را نه به عنوان یک واقعیت عینی و تبیین کننده بی طرفانه حوادث گذشته، بلکه به عنوان یک روایت ادبی قلمداد می کند.

از اینرو، برخی از مورّخان به عنوان مثال، انقلاب فرانسه را به صورت یک "تراژدی"، و برخی دیگر آن را به شکل یک "حماسه" و بعضی دیگر هم آن را در شمایل یک "طنز" تاریخ، روایت کرده اند.

نتیجه

بنا بر مجموع آنچه بیان شد، به دلیل عدم قطعیت و فقدان عینیت در تاریخ، و نقش ذهنیت مورخان و تاثیرات شرایط زمانی، مکانی، سیاسی، اجتماعی، عقیدتی و فرهنگی خاص در عصر تدوین تواریخ؛ باید با دید نقّادانه، و تمرکز بر تعدّد، و تلاش در جهت شناخت شخصیت و شرایط زمانی تاریخ نگاران، در جهت فهم بهتر و عمیق تر رویدادهای تاریخی تلاش کنیم.

بر اساس آنچه بیان شد، دلیل حسّاسیت پیامبران الهی در جهت مبارزه با تحریف، و پیشگیری از تغییر و تبدیل در معارف دینی و رویدادهای تاریخی ادیان، روشن می گردد.

سوره بقره – آیه ۶۲

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ
آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ
رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

ترجمه

"آنان که ایمان آوردند و آنانکه به آیین یهود گرویدند و نصرانیان و صابئان، هر کدام که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، پس پاداش آنان در نزد پروردگارشان است؛ و نه ترسی بر آنان هست، و نه اندوهگین می شوند".

توضیح

بر اساس این آیه شریفه قرآن، تنها عنوان ظاهری مسلمان بود، مانند عناوین ظاهری یهودی، مسیحی و یا صابئی بودن و امثال آنها، نمی تواند موجب سعادت ابدی و ضامن پاداش الهی باشد. بلکه آنچه سرنوشت ساز است و گوهر دین را تشکیل می دهد، ایمان به خدا و روز رستاخیز و عمل صالح است، که رستگاری آدمی را تضمین می کند.

از اینرو، خداوند در سوره مائده، آیه 9، چنین می فرماید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ.

یعنی: خدا به کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده آمرزش و اجر عظیم، داده است.

در سوره فتح، آیه 29، که پیرامون ویژگی های اصحاب و یاران رسول خدا (ص) سخن می گوید، در عین حال، مغفرت و پاداش الهی را تنها برای اهل ایمان و عمل صالح از میان آنان (نه همه آنان)، تبیین کرده و چنین می فرماید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا.

یعنی: خداوند به کسانی از آنان که ایمان آوردند و کار شایسته انجام دادند، وعده آمرزش و پاداش بزرگ داده است.

همچنین، این آیه شریفه سخن برخی از اهل کتاب پیروان ادیان دیگر که فقط خودشان را شایسته رفتن به بهشت می دانستند، مردود می شمارد. قرآن مجید درآیه 111 از سوره بقره، در باره آنان چنین می فرماید:

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

یعنی: "آنان گفتند: هیچکس هرگز به بهشت وارد نمی شود، مگر اینکه یهودی یا نصرانی باشد. اینها آرزوهای واهی آنان است. بگو: اگر راستگو هستید، دلیل بیاورید."

قرآن (در آیه 112 از همان سوره) در پاسخ آنان می فرماید:
بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .

یعنی: "آری، هرآنکس تسلیم فرمان خدا، و نیکوکار باشد، پس پاداشی بزرگ در نزد پروردگارش برای اوست، و هیچ ترسی بر او نیست، و آنان محزون و اندوهگین نمی شوند".
بر اساس این آیه شریفه، ایمان و تسلیم در برابر فرمان خدا و احسان و نیکوکاری، تضمین کننده پاداش الهی و موجب نجات از هراس و اندوه است.

نکته دیگری که شایسته است در اینجا تبیین گردد، علت نامگذاری پیروان سه دین یادشده در آیه شریفه، یعنی یهودیان، نصرانیان و صابئان است.

وجه تسمیه یهود

دلیل نامگذاری یهود آن است که این قوم، از نسل یکی از دوازده پسر حضرت "یعقوب" به نام "یهودا" (به زبان عبری: יהודה / Yehudah) بودند. در حالی که عنوان "بنی اسرائیل"، همه نوادگان یعقوب پیغمبر را در بر می گرفت که ملقب به "اسرائیل" بوده است. بنا بر این، قوم "یهود"، بخشی از مجموعه طوایف "بنی اسرائیل" را تشکیل می دادند.

اما در طول زمان و پس از پیروی آن قوم از رسالت حضرت موسی (ع) که در حدود قرن سیزدهم یا پانزدهم قبل از

میلااد می زیسته است، کلمه "یهود"، تعمیم یافت و سایر نسل ها از طوایف بنی اسرائیل را شامل گردید.

حضرت موسی (ع) بنا بر مشهور، در زمان فرمانروایی یکی از فراعنه مصر به نام "رامسس دوم" (Ramesses II) می زیسته است. این فرعون مصر، در قرن سیزدهم پیش از میلاد، فرمانروایی سرزمین مصر را بر عهده داشت.

وجه تسمیه نصارا

حضرت عیسی مسیح (ع)، معروف به عیسی ناصری (Jesus of Nazareth)، در "بیت لحم" (Bethlehem) که در آن زمان، بخشی از سرزمین های تحت سیطره حکومت روم بود، به دنیا آمد.

اما شهر "ناصره" (Nazara - Nazareth) در منطقه "جلیل" که حضرت عیسی به آن شهر نسبت داده شده است، محل دوران کودکی ایشان بوده است. از اینرو، آن پیامبر بزرگ، به "عیسی ناصری" نیز، مشهور گردیده است.

همچنین، مسیحیان که پیروان آن حضرت بودند، در طول زمان به عنوان "نصاری" و یا "نصرانی" نامیده شدند.

وجه تسمیه صابئان

صابئان، پیروان مذهب خاصی هستند که ماهیت آن، مورد بحث می باشد. در عصر حاضر، گروهی از پیروان این آئین، به عنوان صابئان مندایی در بخش هایی از عراق و ایران و مناطق مرزی میان آن دو کشور زندگی می کنند و خود را

پیرو حضرت "یحیی" معرفی می نمایند. کتاب "گنزا ربا" (Ginza Rabba) از جمله کتابهای مقدس آنان است که شامل هیچده باب و شصت و دو فصل است. دیگر پیامبرانی که مورد قبول این گروه مذهبی هستند، عبارتند از: آدم، شیث، نوح، سام، و یوحنا.

این گروه، خداپرست هستند و مناسکی مانند نیایش روزانه، غسل در آب جاری، نوعی روزه داری و احسان به دیگران دارند.

کلمه "صَابئة" ممکن است از واژه "صُبّا" (ṣubbā) گرفته شده باشد که در زبان آرامی به معنای "تعمید" و فرو رفتن در آب و غسل کردن است. همانطور که بیان شد، یکی از مناسک متداول مذهبی گروه یادشده، غسل کردن در آب جاری است.

بحث علمی

خطر "خود حق پنداری" از دیدگاه علم

همانگونه که در شرح آیه شصت و دوم از سوره بقره بیان شد، این آیه شریفه در ردّ سخن برخی از اهل کتاب و پیروان ادیان دیگر که فقط خودشان را پیرو حق و حقیقت و شایسته رفتن به بهشت می دانستند، نازل شده است. یعنی آنانکه می گفتند: هیچکس هرگز به بهشت وارد نمی شود، مگر اینکه یهودی یا نصرانی باشد.

در اینجا، به خطراتی که اینگونه "خود حق پنداری" به بار می آورد، از دیدگاه علوم روز، مانند دانش روانشناسی و علوم اجتماعی، اشاره می کنیم.

"خود حق پنداری" (Self-Righteousness) و به عبارت دیگر "سوگیری قطعیت" (Certainty Bias) از دیدگاه

روانشناختی، نوعی گز اندیشی و خطای شناختی، قلمداد می‌گردد.

خود حق پنداری عبارت است از حالتی که یک شخص، همه رفتارها و باورهای خود را به طور کامل و به صورت قطعی، درست و حق و غیر قابل خدشه، قلمداد می‌کند؛ و همه افکار و اندیشه‌های دیگران را باطل می‌پندارد.

این حالت ناهنجار از دیدگاه روانشناسی اجتماعی، به عنوان "سوگیری اعتماد به نفس افراطی" (overconfidence bias) و یا "خود برتر بینی اعتقادی" (belief superiority)، شناخته می‌شود.

همچنین، سوگیری قطعیت (Certainty Bias) که نوعی خطای شناختی محسوب می‌شود، عبارت است از اطمینان متعصبانه و غیر قابل تردید فرد (به صورت صد در صد)

نسبت به همه ایده های مورد نظر خویش، و مردود شمردن هر ایده و اندیشه دیگر که مطابق نظر او نباشد.

خطرات ناشی از "خود حق پنداری" عبارتند از:

- تضعیف روابط اجتماعی و طرد بسیاری از همگنان که دارای ایده و اندیشه ای هستند که با دیدگاه شخص مذکور، زاویه دارد.
- گرفتار ماندن در محدوده افکار بسته و متعصبانه و محروم شدن از اندیشه های نوین و طیف گسترده ای از دستاوردهای فکری دیگر که می توانند نجات بخش و راهگشا باشند.
- بسته شدن روزنه اصلاح و تکامل به خاطر تعصب افراطی نسبت به باورهای جزمی و خودپسندانه.
- افزایش برخوردهای پرخاشگرانه و خشمگینانه و به دنبال آن، افزایش اضطراب و کاهش آرامش روانی.

● گسترش سوگیری های متعصّبانه، موجب دو یا چند قطبی شدن جامعه و پدید آمدن حرکت های افراطی می شود و به دنبال آن، برخوردهای خشن و درگیری های اعتقادی میان اقشار گوناگون ملت ها، افزایش می یابد. روشن است که این پدیده، به فروپاشی اجتماعی و زوال انسجام ملی در کشورها منتهی می گردد.

از اینرو، اندیشمندان عرصه روانشناسی و علوم اجتماعی، راهکارهایی برای پیشگیری از خسارت ها و خطرات پدیده "خود حق پنداری" ارائه کرده اند.

برخی از راهکارهای پیشنهادی از این قرارند:

● تمرین بازتاب دادن فکری (Self-Reflection) به منظور توسعه خودآگاهی و توجّه به دلایلی که در پشت اندیشه ها و ایده ها قرار دارند.

- تمرین انتقاد پذیری و گشودگی فکری نسبت به پذیرش بازخوردها (Openness to Feedback).
- پذیرش ادامه آموزش دانش ها و مهارت ها.
- یادگیری و تمرین تاب آوری و مقابله با سوگیری های شناختی.

منطق قرآن

قرآن مجید نیز، به منظور تشویق گشودگی فکری و آموزش مقابله با "خود حق پنداری" به پیروان ادیان گوناگون، نوع برخورد متقابل و ادب گفتگو با مخالفانی که ایده ها و اندیشه های متفاوت دارند را به جهانیان آموزش می دهد. به عنوان مثال، در آیه 24 از سوره سبأ چنین می فرماید:

وَإِنَّا أَوْإِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.

یعنی: (ای پیامبر! به مشرکان بگو): ... و بی تردید ما یا شما،
بر هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم.

سوره بقره – آیه ۶۳ تا آیه ۷۳

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ
بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ
بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ
الْخَاسِرِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنكُمْ فِي
السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿٦٥﴾ فَجَعَلْنَاهَا
نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾ وَإِذْ
قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا
أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ
الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَّنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ
يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فافْعَلُوا مَا
تُؤْمَرُونَ ﴿٦٨﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ

يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقْعُ لَوْنَهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ﴿٦٩﴾
 قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا
 إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولَ
 تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ
 جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾ وَإِذْ قَتَلْتُمْ
 نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ
 تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ
 الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾.

ترجمه

هنگامی که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما
 بالا بردیم. آنچه را به شما ارائه کرده ایم، با قدرت بگیرید و
 آنچه را در آن هست، به یاد داشته باشید تا پرهیزکار
 شوید. سپس شما بعد از آن، روی گردان شدید و اگر فضل

و رحمت خداوند بر شما نبود، به یقین از زیانکاران بودید. همانا، از کسانی از میان شما که در روز شنبه، نافرمانی کردند آگاهید، ما به آنان گفتیم: به شکل بوزینه‌هایی خوار و حقیر درآیید. ما این کیفر را درس عبرتی برای آن زمان و پس از آن، و پندی برای پروا پیشگان قرار دادیم. و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما فرمان می‌دهد ماده گاوی را ذبح کنید. گفتند: آیا ما را به تمسخر می‌گیری؟ گفت: به خدا پناه می‌برم از این که از نادانان باشم. گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که آن گاو چگونه باشد؟ گفت: خدا می‌فرماید: ماده گاوی که نه پیر و از کار افتاده باشد، و نه خیلی جوان، بلکه میان این دو باشد. پس آنچه به شما فرمان داده شد را انجام دهید. گفتند: از پروردگارت بخواه تا برای ما تبیین کند که رنگ آن چگونه باشد؟ گفت: خداوند می‌فرماید:

زرد صاف و خالص باشد که رنگِ آن، بینندگان را مسرور سازد. گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن سازد چگونه گاوی باشد؟ زیرا بر ما مشتبه شده و اگر خداوند بخواهد هدایت خواهیم شد. گفت: خدا می‌فرماید: آن گاو نه چنان رام باشد که زمین را شخم بزند و نه کشتزار را آبیاری کند، سالم باشد و هیچ لکه‌ای در آن نباشد. گفتند: حالا حقّ را آوردی. پس آن را ذبح کردند، ولی نزدیک بود آن را انجام ندهند. و هنگامی که فردی را کشتید و سپس درباره‌ی او، به نزاع پرداختید؛ اما خداوند آنچه را شما پنهان می‌داشتید، برملا ساخت. آنگاه گفتیم: قسمتی از گاو ذبح شده را به مقتول بزنید. خداوند این‌گونه مردگان را دوباره زنده می‌سازد و نشانه‌های خود را به شما نشان می‌دهد، تا بیندیشید.

توضیح

این دسته از آیات نیز، خطاب به قوم بنی اسرائیل است و بیانگر رویدادهایی است که در زمان حضرت موسی (ع) اتفاق افتاده است. نکات مهمی از نوع بهانه جویی های آن قوم و شیوه رفتار آن پیامبر الهی با آن گروه، در آیات یادشده آمده است که به آنها اشاره می کنیم.

نکته اول

منظور از "طور" در این آیات شریفه، کوهی است با ارتفاع حدود 2285 متر از سطح دریا، که در جنوب صحرای "سیناء" در کشور مصر امروزی قرار دارد. بر اساس آیات قرآن، حضرت موسی برای مناجات با خدا به منظور دریافت کتاب مقدس "تورات"، به آن منطقه می رفته است. بر مبنای "سفر تثنیه" و "سفر خروج" از کتاب تورات نیز،

"ده فرمان" (به زبان عبری: עשרת הדיברות) در آن منطقه، بر آن پیامبر الهی نازل شده است. منطقه یادشده، با نام های دیگری مانند "کوه موسی"، "کوه سیناء"، "کوه یهوه" و غیر آن نیز، نامیده شده است.

نکته دوم

در "سفر تثئیه" از آیه 1 تا 9، اشاره ای به صورت مجمل به ذبح "گوساله" برای فصل خصومت و تشخیص قاتل، صورت گرفته است. متن عبارات مذکور بدین شرح است:

1. اگر در زمینی که یهوه خدایت برای تصرفش به تو می دهد مقتولی در صحرا افتاده پیدا شود و معلوم نباشد که قاتل او کیست.

2. آنگاه مشایخ و داوران تو بیرون آمده مسافت

شهرهایی را که در اطراف مقتول است بپیمایند.

3. و اما شهری که نزدیکتر به مقتول است مشایخ آن

شهر گوساله رمه را که با آن خیش نزده و یوغ به آن

ن بسته اند بگیرند.

4. و مشایخ آن شهر آن گوساله را در وادی ای که آب در

آن همیشه جاری باشد و در آن خیش نزده و شخم

نکرده باشند فرود آورند و آنجا در وادی گردن

گوساله را بشکنند.

5. و بنی لاوی که نه نزدیک بیایند چون که یَهُوَه خدایت

ایشان را برگزیده است تا او را خدمت نمایند و به

نام یَهُوَه برکت دهند و بر حسب قول ایشان هر

منازعه و هر آزاری فیصله پذیرد.

6. و جميع مشايخ آن شهری که نزدیکتر به مقتول است دست های خود را برگوساله ای که گردنش دروادی شکسته شده است بشویند.

7. و جواب داده بگویند: «دست های ما این خون را نریخته و چشمان ما ندیده است.

8. ای یَهُوَه قوم خود اسرائیل را که فدیہ داده‌ای پیامرز و مگذار که خون بی گناه در میان قوم تو اسرائیل بماند. پس خون برای ایشان عفو خواهد شد.

9. پس خون بی گناه را از میان خود رفع کرده‌ای هنگامی که آنچه در نظر یَهُوَه راست است بعمل آورده‌ای.

نکته سوم

یکی از نکات ارزشمندی که از آیات شریفه یادشده در قرآن و داستان گاو بنی اسرائیل استفاده می شود، این است که احکام و دستورات الهی در اصل، به صورت سهل و آسان، صادر شده اند، اما بهانه جویی های بیجا و طرح پرسشهای لجوجانه، موجب سخت تر شدن احکام یادشده گردیده است.

در روایات اسلامی در منابع مختلف اهل تشیع و اهل تسنن، به این نکته اشاره شده است که اگر طایفه بنی اسرائیل پس از اولین فرمان الهی، هر گاوی را ذبح می کردند، از آنها پذیرفته می شد. ولی با بهانه جویی و طرح پرسش های غیر ضروری، توصیف هایی برای گاو قربانی بیان شد که پیدا کردن آن برای آن قوم بسیار دشوار گردید، و پس از یافتن آن، مجبور شدند آن را به قیمت گزافی خریداری و ذبح کنند.

به عنوان مثال، در کتاب "تفسیر عیّاشی" از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده است که اگر آنان هر گاوی را انتخاب می کردند، مجزی بود، ولی شدّت به خرج دادند و خداوند هم بر آنان سخت گرفت. در ادامه این روایات از امام رضا (ع) نقل شده است که فرمود:

"إياكم وذاك، فإنما هلك من كان قبلكم بكثرة سؤاله".

یعنی: پرهیزید از این رفتار. زیرا کسانی قبل از شما به خاطر کثرت سؤال، هلاک شدند.

جلال الدین سیوطی در کتاب "الدرّ المنثور" که از کتب تفسیر اهل سنّت است، از پیامبر گرامی اسلام روایت کرده است که اگر قوم بنی اسرائیل قبل از طرح پرسش های بهانه جویانه، هر گاوی از گاوها را ذبح می کردند، کفایت می کرد و از آنان پذیرفته می شد، ولی آنان شدّت عمل به خرج دادند و خدا هم بر آنان سخت گرفت.

قرآن مجید، در آیه 101 از سوره مائده، از اهل ایمان می‌خواهد تا از طرح پرسش‌های غیر ضروری و افراط در

سؤال کردن در باره جزئیات احکام پرهیزند:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ".

یعنی: ای اهل ایمان! از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار شود، شما را اندوهگین کند.

با مطالعه تاریخچه برخی از احکام شرعی، به این نکته پی می‌بریم که افراط در طرح پرسش‌های مکرر و غیر ضروری از جزئیات احکام، موجب دشوارتر شدن عمل به آنها گردیده است.

در کتاب "مستدرک الوسائل"، جلد هشتم، چنین می‌خوانیم:

"وعن علي (عليه السلام)، أنه قال: "لما نزلت: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى

الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً﴾ قال المؤمنون:

یا رسول الله أفی کل عام؟ فسکت، فأعادوا علیه مرتین،.
 فقال: لا، ولو قلت نعم لوجبت " فأنزل الله: ﴿يا أيها الذين
 آمنوا لا تسألوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤکم﴾ ".

یعنی: از امام علی علیه السلام روایت شده که هنگامی که
 آیه وجوب حج ﴿ولله على الناس حج البيت من استطاع
 إليه سبيلاً﴾ نازل شد، مؤمنان پرسیدند: آیا هر ساله واجب
 است که یک حج به جا آوریم؟ پیامبر (ص) سکوت کردند.
 دوباره سؤال کردند. پیامبر فرمود: نه؛ و اگر می گفتم بله،
 بر شما واجب می شد که هر ساله به حج بروید. آنگاه این آیه
 شریفه نازل شد که: "ای اهل ایمان! از چیزهایی نپرسید که
 اگر برای شما آشکار شود، شما را اندوهگین کند".

بحث علمی

بهانه جویی و پرسش های غیر ضروری

در اینجا، موضوع "بهانه جویی" را از دیدگاه دانش هایی مانند روانشناسی مدرن، علوم رفتاری، و علوم مغز و اعصاب، مورد بحث قرار می دهیم.

بهانه جویی در بسیاری موارد، به عنوان نوعی مکانیزم شناختی به منظور اجتناب از مسئولیت پذیری، و یا ناهماهنگی شناختی، صورت می گیرد؛ و از منظر عصب شناسی، با مدارهای "پاداش و تهدید" در مغز، در ارتباط می باشد.

کثرت سؤال های غیر ضروری نیز، نوعاً به خاطر وجود اضطراب، سوگیری های شناختی و یا عدم اعتماد به نفس و یا عدم اعتقاد به موضوع، صورت می پذیرد.

ناهنجاری های یادشده، موجب آفت هایی به شرح ذیل می گردند:

- بهانه جویی و کثرت پرسش های بیجا، از رشد شخصیت و پیشرفت در امور، جلوگیری می کنند.
- این دو امر، موجب تأخیر در یادگیری در آزمون و خطا می شوند.
- دو امر یادشده، اعتماد متقابل را تضعیف می کنند.
- ناهنجاری های مذکور، قدرت تصمیم گیری افراد را نیز، سلب می کنند
- این دو پدیده می توانند به تعارض و تنش، منجر شوند.

بنا بر این، گرچه اشخاص بهانه تراش، فکر می کنند که با کثرت پرسش های بی ربط و بهانه جویی های غیر ضروری

می‌توانند به طور موقت از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند و یا موجب تأخیر شوند؛ اما در بلند مدّت، باعث محرومیت از رشد و تعالی شخصیت خود می‌شوند و اعتماد متقابل با دیگران را خدشه دار می‌سازند و یادگیری خود را به تأخیر می‌اندازند و موجب تضعیف نیروی اراده و تصمیم‌گیری در وجود خود می‌گردند.

دانشمندان و روانشناسانی مانند استیون برگلاس (Steven Berglas) و ادوارد جونز (Edward Jones)؛ "خود-ناتوان سازی" (Self-Handicapping) و توجیه‌گری را عامل بهانه تراشی دانسته‌اند.

برخی از متخصصان این رشته، اموری مانند تکانشگری، وظیفه‌شناسی پایین، و بیزاری از کار و تلاش را از جمله عوامل مرتبط با پدیده مذکور دانسته‌اند.

بنا بر این، کسانی که به ناهنجاری های یادشده مبتلا هستند، شایسته است تا با به کار گیری رفتاردرمان شناختی (Cognitive Behavioral Therapy) که به اختصار "CBT" نامیده می شود، از طریق یادگیری خودنظارتی و به چالش کشیدن ایده های غیر منطقی، به اصلاح پندار و رفتار خود پردازند.

سوره بقره – آیه ۷۴ تا ۷۷

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَمِی كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ
 قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا
 يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ
 اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾ أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ
 يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ
 يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ وَإِذَا لَقُوا
 الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضِهمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا
 اتَّحَدَّثْنَاهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ
 رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾ أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا

يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾.

ترجمه

"پس از آن، دل‌های شما سخت شد، مانند سنگ یا سخت‌تر از آن. زیرا از برخی سنگ‌ها، نهرها فوران می‌کند و بعضی از آنها، شکافته می‌شود و آب از آن جاری می‌گردد، و برخی دیگر، از خوف خدا به زیر می‌افتد. و خداوند، نسبت به رفتارهای شما غافل نیست.

آیا انتظار دارید که گروهی از آن جماعت به شما ایمان بیاورند؟ در حالی که جمعی از آنان، سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن آن، تحریف می‌کردند، با آن که می‌دانستند.

هنگامی که آنان اهل ایمان را می‌بینند، می‌گویند: "ما ایمان آوردیم"، ولی هنگامی که با یکدیگر خلوت می‌کنند،

می‌گویند: چرا آنچه را که خداوند برای شما گشوده است با آنها بازگو می‌کنید تا در پیشگاه پروردگارتان، بر ضدّ شما به آن احتجاج کنند؟ آیا نمی‌فهمید؟

آیا نمی‌دانند که خدا می‌داند آنچه را که پنهان می‌کنند و آنچه را که آشکار می‌سازند؟".

توضیح

در بخش اول آیات یادشده، به سنگدل شدن برخی از افراد در قوم بنی اسرائیل اشاره شده است. این امر نشان می‌دهد که انسان‌ها در ذات خود، بی‌رحم و سنگدل نیستند، بلکه تحت تأثیر عوامل ذیل، سنگدل می‌شوند:

- محیط تربیتی ناسالم
- تلقین اعتقادات خشونت‌آمیز
- استرس مزمن

- سوگیری های شناختی

- تعصبات قومی، مذهبی، سیاسی و غیر آن.

قرآن مجید، سخت شدن دلها را از سخت بودن سنگ ها هم شدیدتر توصیف می کند. زیرا هنگامی که تحت تأثیر تلقین و آموزش اعتقادات غیر انسانی و خشونت آمیز، باورهای افراد در راستای خشونت طلبی اعتقادی و بی رحمی ایدئولوژیک گرایش پیدا کند، هیچ امیدی برای تأثیرگذاری اخلاق انسانی مانند رحم و شفقت بر دل ها، باقی نمی ماند.

از اینرو در طول تاریخ، بسیاری از جنگ های خونین، خشن و بی رحمانه، نبرد میان پیروان باورهای متضاد و مخالف یکدیگر بوده است که کشتن و به آتش کشیدن طرف مقابل خود را موجب قرب به خدا و رسیدن به سعادت ابدی

می دانستند و هرگونه جنایت و بی رحمی را در راستای اعتقادات غیر قابل انعطاف خود، توجیه می کردند. جنگ های خونین "صلیبی"، هجمه های بی رحمانه "داعش" و امثال آنها، نمایانگر این حقیقت بوده و هستند.

نکته دیگر در آیات یادشده این است که فرو افتادن سنگها از بالای کوه ها، به "خشیت" خدا نسبت داده شده است. دلیل این امر این است که گرچه عوامل طبیعی مانند نیروی جاذبه و امثال آن، موجب فرو غلطیدن تخته سنگها از بالای کوهها می شود، ولی همه نیروهای طبیعی سرانجام، منتسب به آفریننده عالم، یعنی خداوند بزرگ، می باشند که جهان هستی را با مجموعه نیروهای طبیعی و غیر طبیعی آن به وجود آورده است.

بنا بر این، علل حوادث طبیعی، به اراده آفریدگار جهان، منتهی می گردد. همه ارکان و اجزاء عالم نیز، در برابر خواست و مشیت خداوند، خاضع و خاشع می باشند.

در ادامه آیات یادشده به این نکته نیز اشاره شده است که بی رحمی و قساوت قلب، چنان فکر و ذهن انسان را ناتوان می سازد که درهای خودآگهی و شکوفایی فکری را مسدود می سازد و هرگونه امیدی را به پذیرش حق و حقیقت و تحوّل فکری و معنوی از جانب آنان، به یأس مبدّل می سازد. از اینرو، قرآن فرمود: "آیا انتظار دارید که گروهی از آن جماعت به شما ایمان بیاورند؟ در حالی که جمعی از آنان، سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن آن، تحریف می کردند، با آن که می دانستند".

بحث علمی

ممانعت قساوت قلب از خلاقیت و رشد فکری

قساوت قلب که در پژوهش های روانشناختی، به عنوان "بی رحمی عاطفی" (Emotional callousness) نامیده می شود، آثار ناگواری بر ذهن انسان بر جای می گذارد و از این رهگذر، خلاقیت و رشد و شکوفایی فکری را سرکوب می کند.

دیدگاه علوم مغزو اعصاب

سنگدلی، با کاستن فعالیت در نظام "نورون آئینه ای" (Mirror neuron system) و "اینسولای قدامی" (Anterior

insula) در مغز انسان؛ همدلی و گشودگی فکری را تضعیف می کند.

همچنین، با افزایش سطح کورتیزول (هورمون استرس) در بدن، موجب تضعیف انعطاف پذیری عصبی، اختلال در اتصالات "سیناپسی" و بیش فعال شدن "آمیگدال" و آتروفی و کاهش در "هیپوکامپ" می گردد.

اضطراب مداوم و استرس مزمن که موجب اختلال در عملکرد مغز می شود، قدرت تمرکز فکر و برنامه ریزی را خدشه دار می سازد و مسیرهای عصبی که در ارتباط با خلاقیت و شکوفایی فکری و یادگیری هستند را سرکوب می کند.

بی رحمی عاطفی

- کاهش فعالیت سیستم "نورن آئینه ای" و "اینسولای قدامی"
- تقویت واکنش پذیری آمیگدال
- افزایش کورتیزول
- کاهش مدارهای همدلی در "ACC"

- کاهش خلاقیت و شکوفایی فکری
- کاهش درک نظریات دیگران
- کاهش ارتباطات و زوال همدلی و همفکری

دیدگاه روانشناختی

بی‌رحمی عاطفی یا به عبارت دیگر بی‌تفاوتی اخلاقی، موجب تضعیف "هوش هیجانی" می‌شود و از این رهگذر، خلاقیت و رشد فکری را خدشه دار می‌سازد.

"هوش هیجانی" با علامت اختصاری "EQ" و "EI"، که توسط روانشناسانی چون "استنلی گرینسپن" (Stanley Greenspan)، "پیتر سالووی" (Peter Salovey) و "جان مایر" (John Mayer) مطرح گردیده است، به درک بهتر عواطف خویش و دیگران می‌پردازد. نقش آن نیز، افزایش خودآگاهی، انگیزه، هدفمندی، همدلی و کنترل تکانشگری است.

روشن است که تضعیف این پدیده ارزشمند در وجود انسان، بر آگاهی و همدلی و هدفمندی افراد، تاثیر منفی

خواهد داشت و استدلال همدلانه را کاهش خواهد داد.
سنگدلی و بی تفاوتی اخلاقی، در ارتباط با تعصب فکری و
جزم اندیشی است. این امر، به انعطاف پذیری فکری در
جهت یادگیری و تکامل اندیشه، ضربه می زند.

سوره بقره – آیه ۷۸ و ۷۹

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا
يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ
يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ
مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾ .

ترجمه

و گروهی از آنان که درس نخوانده اند، از کتاب آسمانی جز
گمان های نادرست، چیزی نمی دانند و تنها حدس می زنند.
پس وای بر کسانی که با دست خود نوشته ای را به اسم
کتاب آسمانی می نویسند، سپس می گویند: این، از سوی
خداست؛ تا با این عمل، مُزد ناچیزی به دست آورند؛ پس

وای بر آنان از آنچه را که دست هایشان نوشت؛ و وای بر آنان از آنچه را که به دست می آورند .

توضیح

گرچه آیات یادشده در ادامه آیه هایی است که مخاطب آنها یهودیان و بنی اسرائیل هستند، اما مفاهیم آیات مذکور را می توان به بسیاری از امت ها و ادیان دیگر نیز، تعمیم داد. کلّ افراد جامعه در این آیات، به دو دسته تقسیم شده اند:

- عوام و درس نخوانده ها.

- خواص و علماء دینی درس خوانده.

در آیات یادشده، به وضعیت اسفبار جامعه ای اشاره شده است که عوام آن، اهل مطالعه و تحقیق نیستند و صرفاً به تخیّلات نادرست خود پایبند هستند و از گوهر دین، چیزی نمی دانند. علماء آن جامعه که درس خوانده اند نیز، به

خاطر مطامع دنیوی مانند بدست آوردن مال، و حفظ جاه و مقام و موقعیت اجتماعی و سیاسی، حقیقت دین را تحریف می کنند و خواسته های نامشروع خود را به اسم دین الهی و فرمان خدا، به عموم مردم ارائه می کنند. روشن است که چنین جامعه ای، هرگز به اصل و گوهر دین حقیقی راه نخواهد یافت و برای همیشه، در جهالت گمراهی باقی خواهد ماند.

بحث علمی

نقش دین در ساختار قدرت

در دانش "فلسفه تاریخ"، به این نکته اشاره شده است که برای برخی از اقوام و ملّت ها، نقش دین در قوام دادن به قدرت و حکومت، بسیار مؤثر و چشمگیر است و به همین

دلیل، بسیاری از قدرت طلبان و فرمانروایان، از دین به عنوان ابزاری برای رسیدن به حکومت و یا تقویت پایه های نظام حکمرانی و افزایش مشروعیت خود، استفاده می کنند.

به عنوان مثال، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون به عنوان یکی از پیشتازان این دانش، در کتاب "المقدمه"، حکومت دینی را برای قوم عرب، مناسب تر دانسته است و برای اثبات سخن خود، چنین می گوید:

"دلیل این امر این است که تشتت آراء و خود محوری ها همیشه مانع از حصول اتحاد و انسجام این قوم بوده و تنها چیزی که می تواند آنان را حول محور واحد گرد آورد، دین است که منسوب به خداوندی است که عالم به همه امور و منزه از خطاست. هنگامی که توجه مردمان به دین که آنان را به خدا و عالم آخرت فرا می خواند جلب شود، میل آنان

به دنیا و مال و جاه دنیوی کم رنگ می گردد و از اینرو، رقابت های افراد و گروه های مختلف بر سر نیل به مقام حکمرانی و اریکه قدرت و ثروت، کاسته می شود. این امر موجب آن می گردد که درگیری های داخلی در درون جامعه کم شود و امنیّت و ثبات بیشتری را برای نظام حاکم به ارمغان آورد. علاوه بر این، صبغه دینی حکومت، مردمان معتقد و متدیّن را در دفاع از آن، مصمّم تر می سازد و نیروی ایمان، قدرت مقاومت آنان را در برابر دشمنان نظام حاکم، به مراتب افزایش می دهد و بر پیروزی های آن می افزاید."

اما همین دانشمند "فلسفه تاریخ"، به حکمرانان و صاحبان قدرت اِخطار می کند که در مسیر استفاده از دین به عنوان عامل جذب مردم به حکومت، مبادا مفاهیم و ارزش های دینی را به نفع شخصی یا سیاسی خود تحریف کنند، و یا

منافع دنیوی شخصی و گروهی خود را بر ارزش های دینی ترجیح دهند و به سوی بی عدالتی و زر اندوزی و فریب مردم، گرایش پیدا کنند.

وی در همان کتاب "المقدّمة" چنین می نویسد:

"در عین حال، به حکومت ها هشدار داده می شود که هرگز دین را به عنوان ابزاری برای قدرت طلبی و تحمیل سلطه نامشروع و یا استبداد و ستم بر مردم نسازند."

از اینرو، قرآن مجید، استفاده ابزاری از دین، همراه با تحریف آن، و ارتکاب ستم بر مردم در راستای ثروت اندوزی و قدرت طلبی را گناهی نابخشودنی می داند و در یک آیه، سه مرتبه کلمه "ویل" را که اشاره به هلاکت است، به کار می برد و چنین می فرماید:

"فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ
وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ".

یعنی: پس وای بر کسانی که با دست خود نوشته ای را به
اسم کتاب آسمانی می نویسند، سپس می گویند: این، از
سوی خداست؛ تا با این عمل، مُزد ناچیزی به دست آورند؛
پس وای بر آنان از آنچه را که دست هایشان نوشت؛ و وای
بر آنان از آنچه را که به دست می آورند .

سوره بقره - آیه ۸۰ تا ۸۲

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۸۰﴾ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۱﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۲﴾ .

ترجمه

"و گفتند: جز چند روز محدود، هرگز آتش دوزخ با ما تماس نخواهد داشت، بگو: آیا عهد و پیمانی را از نزد خدا گرفته اید؟ که البته خداوند هرگز بر خلاف عهد خود عمل

نمی کند، و یا اینکه چیزی را که به آن علم ندارید، به خداوند نسبت می دهید؟

آری، هرکس بدی به دست آورد و خطایش او را فراگیرد، آنها اهل آتشند و در آن، جاودانه خواهند بود. و آنانکه ایمان آورده اند و کار شایسته انجام داده اند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود."

توضیح

در آیات یادشده، به توهم هایی اشاره شده است که ناشی از "خودبرترینی" و استعلا طلبی نژادی است. این امر، به نوعی تبعیض نژادی و برتری طلبی برای قوم خود، و تحقیر و خوار دانستن اقوام دیگر بشر، منجر می شود.

از اینرو، قرآن مجید با طرح پرسشی تأمل برانگیز، توهّمات یادشده را نقش بر آب می کند و می پرسد: "آیا عهد و پیمانی از نزد خدا گرفته اید؟".

قرآن، در ادامه سخن خود، یک قانون کلی برای رستگاری بیان می کند، و آن قانون این است که هرکس با ایمان و عمل شایسته در این جهان زندگی کند، به بهشت برین و مقام قرب الهی نائل می گردد.

اما کسانی که از این دو موهبت بزرگ بی بهره گردند، از هر قوم و نژادی که باشند، از سعادت ابدی و رستگاری جاودان، محروم خواهند بود.

بحث علمی

"خود برتر بینی" از دیدگاه دانش روز

پدیده "خود برتر بینی" (Illusion Superiority) به صورت مطلق و افراطی، نوعی ناهنجاری روانی و اجتماعی است که پیامدهای پرخطری را به دنبال دارد. حالت حادّ این ناهنجاری می تواند ملازم با برخی از اختلالات شخصیتی مانند "خودشیفتگی" (Narcissism) باشد.

دیدگاه روان شناسی و نورولوژی

تعریف:

خود برتر بینی، حالتی است که برخی از افراد، منزلت و توانمندی هوشی و یا استعدادهای خود را بالاتر از حدّ

واقعی تصوّر می کنند و همه افراد دیگر را در جایگاهی
پست تر، می بینند.

علل:

افزایش "سوگیری شناختی" (Cognitive Bias) و سطح بالای
"سوگیری توجه" (Attentional bias)، و ازدیاد فعالیت در
قشر پیش‌پیشانی و سیستم "دوپامین" مغز، از عوامل
اصلی ناهنجاری یادشده، یعنی "خودبرتربینی" می باشند.
سوگیری شناختی که به عنوان خطای شناختی هم نامیده
می شود، نوعی توهم ذهنی است که به باورهای غلط و
نگرش‌های ناهنجار، منتهی می شود. این امر باعث می شود
تا یک فرد، تصویری بسیار عالی از خود که از شخصیت
حقیقی او برتر است، برای خویش تصوّر کند.

سوگیری توجّه، می تواند به قضاوت نادرست، و ارزیابی ناقص نسبت به داشته ها و توانمندی ها، و یکجانبه نگری در برآورد ارزش ها؛ منجر شود. این امر، موجب نادیده انگاشتن نقاط ضعف خود می گردد.

افزایش فعالیت در قشر پیش پیشانی (Prefrontal Cortex) که نقشی اساسی در قضاوت در امور و ارزیابی توانمندی ها دارد، و اختلال در نظام آزادسازی پیام رسان عصبی دوپامین (Dopamine) ، که با سامانه پاداش مغز مرتبط است؛ با پدیده "خودبرتربینی"، در ارتباط هستند. افزایش فعالیت قشر پیش پیشانی مغز می تواند بر میزان ترشح "دوپامین" تأثیر گذار باشد و آن را افزایش دهد. همچنین، افزایش آزادسازی دوپامین، ممکن است با ایجاد حسّ پاداش، بر تمرکز فرد بر جنبه های مثبت خود تأثیر بگذارد و موجب ارزیابی بیش از حدّ واقعی از خود گردد.

پیامدها

برخی از پیامدهای منفی خودبرتربینی افراطی بدین شرحند:

- ناتوانی در خود انتقادی.
- تضعیف همدلی و روابط اجتماعی.
- ایجاد درگیری با دیگران به خاطر تحقیر آنان.
- خطا در تصمیم گیری.
- فراهم شدن زمینه برای اختلال شخصیتی "خودشیفتگی" (Narcissism).

سوره بقره – آیه ۸۳ تا ۸۸

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ ﴿٨٤﴾ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا

تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ
فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٨٦﴾ وَلَقَدْ
آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى
ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ
رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا
تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ
فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾.

ترجمه

و آنگاه که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را
نپرستید، و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان
و مستمندان احسان کنید، و با مردم به زیبایی سخن گوید،
و نماز را بر پا دارید، و زکات را پردازید؛ سپس همه شما جز
گروه اندکی، روگردان شدید و اعراض کردید.

و از شما عهد و پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید، و همدیگر را از دیار خود نرانید، سپس شما اقرار کردید در حالی که بر آن امر، گواهی می دهید. این شما هستید که یکدیگر را به قتل می رسانید، و جمعی از خودتان را از دیارشان آواره می سازید، و از روی گناه و تعدی بر ضدّ آنان همکاری می کنید، و اگر آنان به صورت اسیران به نزد شما آیند، فدیّه می دهید؛ و این در حالی است که آواره کردن آنان بر شما حرام بود. آیا به بخشی از کتاب ایمان می آورید و به بخشی دیگر کفر می ورزید؟ پس کیفر کسانی که چنین کنند، جز خواری در زندگی دنیا نیست، و روز قیامت به سوی سخت ترین عذاب بازگردانده می شوند، و خدا از آنچه انجام می دهید، غافل نیست.

آنان کسانی هستند که زندگی دنیا را به جای آخرت خریدند؛ پس نه عذاب آنان کاهش می یابد و نه یاری می شوند.

همانا ما به موسی کتاب دادیم و پس از او پیامبرانی را به صورت پیاپی فرستادیم، و به عیسی بن مریم دلایل روشن ارزانی داشتیم، و او را به وسیله روح القدس حمایت کردیم؛ آیا هرگاه پیامبری چیزی را که مطابق هوای نفس شما نبود برای شما آورد، سرکشی کردید؟ پس گروهی از آنان را تکذیب کردید و گروهی دیگر از آنان را می کشتید.

و آنان گفتند: قلب های ما در غلاف است، بلکه خداوند به سبب کفرشان، آنان را از رحمت خود دور ساخته است، پس اندکی از آنان ایمان می آورند.

توضیح

در این آیات شریفه، احسان به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و تهیدستان، و همچنین، خوش برخورد بودن و به زیبایی سخن گفتن با دیگران، اقامه نماز، کمک مالی به

مستمندان، پرهیز از خونریزی و خودداری از آواره کردن مردم؛ به عنوان عهد و پیمان الهی، قلمداد گردیده اند.

در بخش دیگری از آیات یادشده، ایمان التقاطی به معنای باور به بعضی از احکام کتاب مقدس و نادیده انگاشتن برخی دیگر از آن احکام، مورد نکوهش قرار گرفته است. زیرا جمعی از بنی اسرائیل، فدیة دادن را برای آزادی اسیران قوم خود که در شریعت آنان آمده قبول داشتند و به آن عملی می کردند؛ اما حکم حرمت آواره کردن گروهی آن اقوام را که حرام دانسته شده، زیر پا می گذاشتند. قرآن، دنیا پرستی را عامل این حالت دانسته و چنین می فرماید: "آنان کسانی هستند که زندگی دنیا را به جای آخرت خریدند".

نکته دیگر در آیات یادشده این است که قرآن مجید، خوش برخورد بودن و به زیبایی سخن گفتن با دیگران را وظیفه دینداران در مقابل عموم مردم، قلمداد می کند؛ نه فقط

در برابر مؤمنان. از اینرو، می فرماید: "وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا". یعنی: با عموم مردم، به زیبایی سخن بگویید.

در پایان این دسته از آیات، از گروهی از بنی اسرائیل که فرمان های الهی را زیر پا می گذاشتند و به تکذیب پیامبران می پرداختند، چنین نقل قول می کند که می گفتند: "وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ"؛ یعنی آنان می گفتند: قلب های ما در غلاف است. بنا بر این، آنان به مسدود بودن دل ها و عدم گشودگی افکار خود، اذعان داشتند.

بحث علمی

نقش گشودگی فکری در پذیرش حقیقت

در اینجا، به اهمیّت "گشودگی فکری" (Intellectual openness) و نقش آن در فهم و پذیرش واقعیّت ها اشاره می کنیم، تا

به ارزش والای این موهبت بزرگ پی ببریم، و آفت های ناشی از فقدان آن را بهتر بشناسیم.

دیدگاه روانشناختی

در مباحث روانشناختی، موضوعی تحت عنوان "مدل پنج عامل بزرگ شخصیت" (Five-Factor Model)، که به اختصار، "FFM"، نامیده می شود، مطرح گردیده است. این مدل، چارچوبی در دانش روانشناسی است که شخصیت انسان را بر اساس آن عوامل کلی، توصیف می کند. پنج عامل مذکور عبارتند از:

1. گشودگی نسبت به تجربه - کنجکاوی، تخیل، خلاقیت و تمایل به بررسی اندیشه های نوین.

2. وظیفه‌شناسی - انضباط شخصی، سازماندهی، مسئولیت‌پذیری، رفتار هدفمند.

3. برونگرایی - اجتماعی بودن، قاطعیت، پر انرژی بودن، جستجوی تحریک در زمینه‌های اجتماعی.

4. سازگاری - مهربانی، همدلی، همکاری، توجه به دیگران.

5. روان‌رنجوری - تمایل به بی‌ثباتی عاطفی، اضطراب، نوسانات خلقی یا اضطراب.

همانطور که در مدل نخستین ملاحظه می‌کنید، گشودگی نسبت به تجربه، با کنجکاوی، خلاقیت و تمایل به بررسی اندیشه‌های نوین، مرتبط می‌باشد.

اشخاصی که ویژگی شخصیتی فوق را دارند، در پذیرش شواهد جدید، نقد فرضیات پیشین، و سازگاری با حقایق نوین؛ موفق می‌باشند.

دیدگاه معرفت‌شناسی و علوم شناختی

معرفت‌شناسی یا شناخت‌شناسی (Epistemology)، شاخه‌ای از فلسفه می‌باشد که در باره موضوعاتی مانند چیستی دانش و ماهیت شناخت، حدود و منابع معرفت، محدودیت‌ها و اعتبارات آن، چگونگی تشخیص حقیقت از باطل، امکان یا عدم امکان بدست آوردن یقین و امثال این امور، بحث می‌کند.

علوم شناختی (Cognitive science)، به یک حوزه میان-رشته‌ای اطلاق می‌شود که با ابزار علوم تجربی و از طریق

ادغام یافته ها و متدهای علوم مغز و اعصاب، روانشناسی، علوم رایانه ای و هوش مصنوعی، انسان شناسی، فلسفه و زبان شناسی؛ به مطالعه "ذهن" و بررسی فرایندهای آن اهتمام می ورزد.

جایگاه و نقش "گشودگی فکری"، از دیدگاه دو دانش فوق، مورد بررسی قرار گرفته است.

به عنوان مثال، در علوم شناختی، باورهای افراد باید به روش "قضیه بیز" (Bayes' Theorem) به روزرسانی شوند تا حقیقت امر، مورد تایید قرار بگیرد.

قضیه بیز، یک قانون علمی و ریاضی برای دسته بندی پدیده ها در نظریه احتمالات، به منظور تبیین چگونگی به روزرسانی باورها و فرضیه ها در پرتو شواهد جدید است.

گشودگی فکری، آمادگی لازم را در بُعد روانشناختی برای پذیرش شواهد جدید و مشارکت در فرایند مذکور، به

وجود می آورد و "استدلال انگیزشی" را که مانع از پذیرش واقعیت جدید است، کاهش می دهد.

انقلاب علمی در زمینه های نجومی، روانشناسی، بیولوژی، کیهان شناسی و امثال آنها، مرهون "گشودگی فکری" در وجود دانشمندانی بوده است که در عصری زندگی می کردند که حاکمانش ایده های جدید را غیر قابل قبول می دانستند، اما اندیشمندان یادشده در پرتو آن موهبت بزرگ، توانستند به اختراعات و اکتشافاتی ارزشمند، دست یابند.

آفت های فقدان گشودگی فکری

آنچه در باره امتیازات گشودگی فکری بیان شد، نشان می دهد که فقدان این موهبت ارزشمند، موجب خسارات بزرگی نسبت به افرادی می شود که دروازه دل های خود را به

روی نوآوری ها بسته اند و ذهن خود را در دام باورهای متعصبانه، گرفتار کرده اند.

برخی از آفات مذکور عبارتند از: مقاومت افراد در برابر شواهد و دلائل روشن که بر خلاف باورهای رایج آنان است؛ و جزم اندیشی غیر منطقی که انسان را از خلاقیت و رشد علمی و فکری محروم می سازد.

سوره بقره – آیه ۸۹ تا ۹۳

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ
 قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا
 كَفَرُوا بِهِ ۖ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾ بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ
 أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
 عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ
 وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ
 اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ
 الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ
 إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩١﴾ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ
 اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٩٢﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا
 مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ

وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ
 بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
 ﴿٩٣﴾.

ترجمه

"و چون کتابی از سوی خداوند برای آنان آمد که آنچه در نزد آنان بود را تصدیق می کرد، و پیش از این به خود نوید می دادند بر کافران پیروز گردند؛ پس هنگامی که آن کتاب را که می شناختند نزد آنان آمد، به آن کفر ورزیدند. پس لعنت خدا بر کافران باد. چه بد بود آنچه که خویشان را به آن فروختند، که به سبب ستمگری و حسادت، به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند، از اینکه خداوند، فضل و رحمت خود را بر هر که از بندگان بخواند نازل می فرماید.

پس آنان به خشم پی در پی الهی گرفتار شدند. و مجازاتی
خوارکننده در انتظار کافران است.

هنگامی که به آنها گفته شود: به آنچه خداوند نازل فرموده،
ایمان آورید، می گویند: ما تنها به چیزی ایمان می آوریم که بر
خودمان نازل شده باشد، و به غیر از آن کفر می ورزند، در
حالی که آن چیز حق است و آنچه را با آنان هست، تصدیق
می کند.

بگو: اگر اهل ایمان بودید، پس چرا پیامبران خدا را پیش از
این کشتید؟

همانا موسی، نشانه های روشنی را برای شما آورد، ولی شما
پس از او، گوساله را برگزیدید، در حالی که ستمکار بودید.
و آن گاه که از شما عهد و پیمان گرفتیم و کوه طور را بر
فراز شما بالا بردیم؛ آنچه را که به شما داده ایم، با قوّت
بگیرید و بشنوید. گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم. و به

سبب کفرشان، دلباخته گوساله شدند. بگو: باور شما بدچیزی را به شما فرمان می دهد، اگر اهل ایمان هستید".

توضیح

آیات یادشده به این نکته اشاره می کنند که جامعه یهودیان مدینه، پیش از مبعث رسول گرامی اسلام، بر اساس پیشگویی های کتاب آسمانی خود، می دانستند که پیامبری عدالت خواه برای نجات مردم خواهد آمد. از اینرو، در مقابل مشرکان مدینه که آنان را می آزدند، نوید می دادند که به زودی پیامبری خواهد آمد که ما با همکاری او، بر شما پیروز خواهیم شد.

اما هنگامی که آن پیامبر، مبعوث به رسالت شد و کتاب آسمانی قرآن را عرضه کرد؛ گروه یهودیان به مقابله با آن پرداختند و کلام خدا را تکذیب کردند.

قرآن مجید، علّت سرپیچی آنان از رسالت اسلام را تعدّی و حسادت آن گروه قلمداد می کند. آنان می گفتند: چرا کتاب آسمانی مذکور و رسالت جدید، بر قومی دیگر غیر از قوم خودشان نازل شده است.

در بخش دیگری از آیات یادشده، به این نکته اشاره شده است که وقتی به آنان گفته می شد: چرا به آنچه بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده است ایمان نمی آورید، آنها می گفتند: ما فقط به آنچه بر قوم خودمان (یعنی یهود) نازل شده ایمان داریم.

قرآن مجید، خطاب به آنان می گوید: اگر شما اذعان دارید که به آنچه بر پیامبران قوم خودتان نازل شده است ایمان دارد، پس چرا پیامبران قوم خودتان را کشتید؟ و چرا سخن حضرت موسی را که از قوم یهود بود، زیر پا نهادید و پرستش گوساله را برگزیدید؟

در پایان آیات یادشده، به این نکته ظریف اشاره شده است که اگر عملکرد ظالمانه شما بر اساس ایمانی است که ادّعا می کنید، پس ایمان شما، به بد چیزهایی فرمان می دهد. این امر، اشاره به باورهای نادرست، ظالمانه و بدون پشتوانه تفکر و شناخت است که آن گروه را به سوی رفتارهای ناهنجار و ستمگرانه سوق داده بود.

بحث علمی

خطر "باور" بدون شکوفایی فکری

باور، بدون رشد و شکوفایی فکری، به جزم گرایی، تندروی و سرسختی در برابر حق و حقیقت منتهی می شود.

در اینجا به تشریح دیدگاه علوم روانشناسی و جامعه شناسی، در تبیین آفات و آسیب های پدیده مذکور می پردازیم.

دیدگاه روانشناسی

باوری که مبتنی بر گشودگی فکری نباشد، در برابر هر انتقادی مقاومت می کند و هرگونه دستاورد جدید معرفتی را مردود می شمارد. این امر، موجب پدید آمدن آفتی به نام "انسداد شناختی" (cognitive closure) می شود.

انسداد شناختی، موجب بسته شدن فضای ایمان می گردد؛ در عین حال که دلائل و شواهد روشن بر خلاف آن وجود دارد. در صورت افراط در این امر، آسیب هایی مانند کوتاه بینی، اطاعت کورکورانه از دیگران، و تصمیمات تکانشی و بدون تأمل به وجود می آیند.

دیدگاه جامعه‌شناسی

از منظر جامعه‌شناختی، باور بدون پشتوانه تفکر، موجب قطبی‌سازی گروهی در جامعه می‌شود. این امر، جامعه را به "خودی‌ها" در برابر "غیرخودی‌ها"، و به عبارت دیگر "ما و آنها"، تقسیم می‌کند.

روشن است که این حالت ناهنجار، به تقابل و درگیری، و افراط‌گری و تندروی در جامعه، منتهی می‌شود. علاوه بر اینکه جوامعی که مبتلا به باورهای متعصبانه و غیر قابل انعطاف هستند، رشد کمتری در علم و حکمت دارند. وضعیت اسفبار جوامع اروپایی در دوران قرون وسطی و امثال آن، که تحت سیطره دادگاه‌های "تفتیش عقاید" و تعصبات مذهبی کورکورانه بودند، شاهدی بر این مدّعاست.

اما اگر ایمان، بر اساس شناخت صحیح و گشودگی فکری باشد، می تواند انگیزه های اخلاقی را تقویت کند و موجب رشد فکری و توسعه اجتماعی و فرهنگی شود.

بنا بر این، همانگونه که "استیون جی گولد" (Stephen Jay Gould)، به عنوان یک دیرین شناس و زیست شناس تکاملی و استاد دانشگاه "هاروارد" و دانشگاه "نیویورک" می گوید:

„If there is any consistent enemy of science, it is not religion, but irrationalism“. (Ever Since Darwin: Reflections in Natural History -1992).

یعنی: "اگر دشمنی همیشگی برای علم وجود داشته باشد، آن دین نیست، بلکه خردگریزی است".

به همین دلیل که ایمان، به علم و شناخت صحیح احتیاج دارد، و علم و دانش نیز به ایمان نیازمند است؛ دانشمندان معروف "آلبرت انیشتین" (Albert Einstein) چنین می گوید:

“Science without religion is lame, religion without science is blind .” (“Science, Philosophy and Religion: A Symposium - 1939”).

یعنی: علم بدون دین، لنگ است؛ دین بدون علم، کور است.

سوره بقره – آیه ۹۴ تا ۱۰۱

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ
النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٤﴾ وَلَنْ يَتَمَنَّوَهُ
أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
بِالظَّالِمِينَ ﴿٩٥﴾ وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ
الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ
بِمُزْخَرَجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا
يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾ قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى
قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى
لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٩٧﴾ مَن كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ
وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ ﴿٩٨﴾ وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ
آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿٩٩﴾ أَوْكَلَّمَا

عَاهَدُوا عَهْدًا نَّبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا
يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٠﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا
مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ
ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾.

ترجمه

"بگو: اگر سرای آخرت در نزد خداوند فقط مخصوص
شماست، نه مردمان دیگر، پس آرزوی مرگ کنید، اگر
راست می‌گویید. اما آنان به سبب آنچه از پیش
فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند از
حال ستمگران، آگاه است. همانا آنان را حریص‌ترین مردم،
حتّی از مشرکان، بر زندگی خواهی یافت، هر کدام از آنان
دوست دارد هزار سال عمر کند، در حالی که این عمر
طولانی هم، آنان را از عذاب الهی دور نخواهد ساخت و

خداوند به اعمال آنها بیناست. بگو: هر که دشمن جبرئیل باشد، همانا او به فرمان خدا، قرآنی را بر قلب تو نازل کرده است، که آنچه را در نزد اوست، تصدیق می کند و هدایت و بشارت برای مؤمنان است. هر که دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل باشد، خداوند دشمن کافران است. همانا آیات روشنی به سوی تو فرستادیم و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی ورزد.

و آیا چنین نبود که هر بار آنان پیمانی بستند، جمعی از آنها، آن را دور افکندند؟ بلکه بیشتر آنها ایمان ندارند. و هنگامی که فرستاده‌ای از سوی خدا به سوی آنان آمد که نشانه‌هایی را که نزد آنها بود تصدیق می کرد، گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، گویا هیچ نمی دانند."

توضیح

بنی اسرائیل بر این عقیده بودند، که پاداش های جهان آخرت، فقط مخصوص آنهاست و هرچقدر گناه کنند، خداوند آنها را کیفر نمی دهد، مگر چند روز محدود.

در آیه هشتادم از سوره بقره، چنین می خوانیم:

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً".

یعنی: آتش جهنم هرگز با ما تماس نخواهد داشت، مگر چند روز محدود. برخی روایات حاکی از آن است که آنان، بر این عقیده بوده اند که فقط به مدّت چهل روز که قوم بنی اسرائیل، گوساله پرستی کردند، مشمول کیفر خواهند شد و در غیر این مدّت، خود را مصون از عذاب الهی، و مستحق پاداش های بیکران عالم آخرت می دانستند.

از اینرو، قرآن مجید برای اثبات عدم اطمینان آنان به آنچه می گویند، چنین می فرماید:

"بگو: اگر سرای آخرت در نزد خداوند فقط مخصوص شماست، نه مردمان دیگر، پس آرزوی مرگ کنید، اگر راست می گوئید".

نکته دیگر در آیات یادشده، اشاره به نژادپرستی گروه بنی اسرائیل در زمان صدر اسلام است. این قومیت گرایی در حدّی بود که به خاطر اینکه "جبرئیل" به عنوان فرشته وحی الهی، قرآن را بر یکی از افراد قوم یهود نازل نکرده، بلکه به پیامبر اسلام ارزانی داشته بود، بنا بر این با جبرئیل، ابراز دشمنی می کردند.

قرآن مجید با دو روش منطقی به آنان پاسخ می دهد: روش اول: اینکه: نزول وحی بر پیامبر گرامی اسلام توسط جبرئیل، به فرمان خدا صورت پذیرفته است. پس اگر آن

گروه، پیرو فرمان خداوند باشند، نباید با آن فرشته وحی، دشمنی کنند.

روش دوم: اینکه این کتاب آسمانی قرآن، تصدیق کننده رسالت حضرت موسی و کتاب آسمانی تورات است. بنا بر این، هیچ دلیل منطقی بر عداوت گروه بنی اسرائیل نسبت به فرشته وحی الهی، وجود ندارد.

هر دو روش پاسخگویی مذکور، در یک آیه به این شرح، آمده است:

" بگو: هر که دشمن جبرئیل باشد، همانا او به فرمان خدا، قرآنی را بر قلب تو نازل کرده است، که آنچه را در نزد اوست، تصدیق می کند و هدایت و بشارت برای مؤمنان است."

بر این اساس، دشمنی با جبرئیل و دیگر فرشتگان الهی و پیامبران خدا، در حکم دشمنی با خداوند است. زیرا آنان به

فرمان خداوند، رفتار می کنند و اوامر او را به مورد اجرا می گذارند.

بحث علمی

آسیب های "نژاد پرستی" از دیدگاه علم

همانطور که در توضیح آیات یادشده روشن گردید، جماعت بنی اسرائیل در صدر اسلام، از اینکه فرشته وحی، قرآن را بر فردی از قوم و نژاد آنان نازل نکرده، بلکه بر پیامبر اسلام که از نژاد عرب بود فرو فرستاده است، ناخرسند بودند و از اینرو، به مخالفت با شریعت اسلام و کتاب آسمانی قرآن برخاستند. بنا بر این، وجود رگه هایی از قومیت گرایی و نژاد پرستی در افکار و اندیشه های گروه یادشده، به خوبی هویدا می گردد.

بدین جهت در اینجا، مبحثی را تحت عنوان آسیب های نژاد پرستی از دیدگاه دانش های روز، از نظر گرامی شما می گذرانیم.

از دیدگاه دانش های روز مانند روانشناسی، جامعه شناسی، پزشکی و علوم مغز و اعصاب؛ نژاد پرستی به عنوان عامل بی عدالتی اجتماعی قلمداد می شود و در نهایت، به فروپاشی جوامع و تمدن های بشری منتهی می گردد. علاوه بر این، تبعیض نژادی، سلامت جسمانی و روانی افراد را به خطر می اندازد.

عملکردهای نژادپرستانه و تبعات آنها، موجب افزایش هورمون های استرس زا و انتقال دهنده های عصبی مانند آدرنالین (Adrenaline) و کورتیزول (Cortisol) می گردد و در صورت تداوم، به عوارض ناگوار ذیل، منجر می شود:

• افسردگی شدید

• اضطراب مزمن

• اختلال استرس پس از سانحه

• ترومای مزمن

در زمینه اعصاب و روان، این پدیده خطرناک اگر مرتباً تکرار شود، در محور "HPA"، یعنی: هیپوتالاموس (Hypothalamus)، هیپوفیز (Pituitary gland) و آدرنال (Adrenal)، اختلال ایجاد می کند و به عملکرد "هیپوکامپ" (Hippocampus) و قشر پیش پیشانی (prefrontal cortex) آسیب می رساند. این امر باعث می شود تا نیروی حافظه و قدرت تصمیم گیری صحیح، خدشه دار شوند.

در بُعد جسمانی، مجموعه عوامل یادشده، موجب آسیبهای جسمانی مانند فراهم شدن زمینه برای مشکلات قلبی عروقی، بالا رفتن فشار خون، و سکته های مغزی و قلبی می گردد. عوامل مذکور همچنین، سیستم ایمنی بدن را

تحت تأثیر قرار می دهند و به تبع آن، زمینه را برای گسترش عفونت های خطرناک و مزمن، فراهم می سازند.

در بُعد اجتماعی، نژادپرستی موجب گسترش تبعیض (Discrimination) در ارکان جامعه می گردد و از اینرو، نظام عادلانه و تساوی محور را در جامعه ویران می سازد و باعث توسعه نابرابری و ستم می شود. این امر، در نهایت به کاهش کارآمدی و تباه کردن مواهب و استعداد های بخش بزرگی از افراد جامعه در محیط های علمی، اجتماعی و اقتصادی، منجر می گردد.

در نتیجه، نژادپرستی موجب قطبی سازی افراطی و تفرقه در میان اقشار جامعه می شود و به تبع آن، برخوردهای خشونت آمیز و درگیری های خونین به وجود می آیند.



از اینرو، دین اسلام، نژاد پرستی را مردود می شمارد و اقوامی را که به این ناهنجاری مبتلا بوده اند، نکوهش می کند.

سوره بقره – آیه ۱۰۲ و ۱۰۳

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ
 سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا
 أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ
 أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا
 مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ
 إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا
 لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ
 أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا
 لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْكَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٣﴾ .

ترجمه

و آنان از آنچه شیاطین در زمان فرمانروایی سلیمان قرائت کردند، پیروی کردند. و سلیمان کافر نشد، بلکه آن شیاطین که به مردم سحر می آموختند، کافر شدند. و همچنین از آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در سرزمین بابل نازل شد، در حالی که آن دو فرشته به هیچکس یاد نمی دادند مگر آنکه می گفتند: ما فقط مایه آزمایش هستیم، پس کافر نشو. اما آنان از آن دو فرشته اموری می آموختند که با آنها، میان مرد و همسرش جدایی بیندازند؛ در حالی که آنان جز به اذن خدا قدرت آسیب رساندن به کسی را با آن نداشتند؛ و آنان همواره چیزی را می آموختند که به آنان آسیب می رسانید و هیچ سودی نداشت؛ و آنان به یقین می دانستند که هرکس خریدار

جادو باشد، در آخرت هیچ بهره ای نخواهد داشت. و آنان به یقین، به بدچیزی خود را فروختند اگر می دانستند. و اگر آنان ایمان می آوردند و پرهیزکار می شدند، قطعاً پاداشی که از جانب خداست، برای آنان بهتر بود، اگر می دانستند.

توضیح

آیات یادشده به این امر اشاره دارند که گروه هایی از قوم بنی اسرائیل، در بهره هایی مانند دوران حکومت حضرت سلیمان، به یادگیری و به کار گرفتن سحر و جادو، اهتمام می ورزیدند. گرچه حضرت سلیمان، با این عمل ناپسند، مخالفت می کرد.

همچنین، گروه های یادشده، از آموزه های "هاروت" و "ماروت" که در سرزمین "بابل" به تعلیم کیفیت ابطال

سحر اشتغال داشتند، سوء استفاده می کردند و می کوشیدند تا آن تعلیمات را در جهت ایجاد تفرقه در جامعه و جدایی میان مردان و همسرانشان، به کار ببرند. مفسران، در توضیح شخصیت دو فرد مذکور (هاروت و ماروت) اختلاف نظر دارند. برخی از آنان، کلمه "ملکین" را در آیه های فوق، به کسر لام خوانده اند. در این صورت، معنای آن می شود: "دو پادشاه". اما بعضی دیگر، آن واژه را به فتح لام قرائت کرده اند. در این حالت، معنای آن می شود: "دو فرشته".

همچنین، علماء تفسیر، در معنای "ما أنزل علی الملکین" نیز، اختلاف نظر دارند. برخی از آنان، کلمه "ما" را در آن آیه به معنای "ما" نافیه دانسته اند. بنا بر این بیان، معنای آیه چنین می شود: "سحر، بر آن دو ملک، نازل نشده بود"، بر خلاف آنچه که بنی اسرائیل ادّعا می کردند. اما بعضی دیگر

از مفسّران، آن را "ما" موصوله دانسته اند. بنا بر این نظریّه، معنای آیه چنین است: "آنچه بر آن دو ملک نازل شده بود". در عین حال، آن دو ملک به مردم توصیه می کردند که از آموزه های آنان که برای ابطال سحر بوده است، سوء استفاده نکنند و کافر نشوند.

از دیدگاه اسلام و قرآن، دین اصلی یهود، از سحر و جادوگری منزّه بوده است. بلکه دشمنان حضرت موسی که فرعونیان بودند، جادوگری را ابزاری برای شکست دادن آن حضرت قرار دادند و ساحران به امر فرعون، جادو کردند تا حضرت موسی را بترسانند. اما خداوند با معجزاتی که به آن حضرت ارزانی داشت، ساحران را شکست داد.

قرآن در این زمینه، در آیه 69 از سوره مبارکه "طه" چنین می فرماید:

وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ
وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى.

یعنی: (ای موسی) آنچه را در دست راست داری بیفکن، تا همه
آنچه را ساخته اند ببلعد؛ همانا آنچه را ساخته اند، نیرنگ
ساحر است، و ساحر از هر جا بیاید، رستگار نمی شود.

بحث علمی

حقیقت سحر و جادوگری

آنچه که در جوامع گوناگون به عنوان سحر و جادو و یا
امور خارق العاده نامیده می شود، به چند بخش تقسیم
می گردد:

بخش اول

اموری که به خطای ادراکی و توهم (Illusions)، و یا تأثیر

روانی، منسوب هستند. مانند پدیده های چون "شعبده" (Magic)، پلاسیبو (Placebo) و هیپنوتیزم (Hypnosis).

پلاسیبو یا "دارونما"، نوعی روش درمانی تلقینی است که با داروهای صوری، نه واقعی انجام می شود. اما از راه تلقین به بیمار که با مصرف این دارو، بهبود حاصل می شود، و در پرتو یقین و باور قطعی بیمار به تأثیر گذاری آن، برخی از امراض و ناراحتی ها برطرف می شوند و یا کاهش می یابند. این امر، نمونه ای از تأثیر گذاری ذهن و باورهای یقینی بر بدن، قلمداد می شود. در این موارد، تأثیرگذاری اصلی نه از داروی صوری است و نه از تلقین کنند؛ بلکه ایمان قطعی شخص مداوا شونده به تأثیر گذاری، عامل اصلی بهتر شدن حال اوست. تلقین کننده فقط با مهارت خود، زمینه را برای به وجود آمدن باور یقینی بیمار، فراهم می سازد.

هیپنوتیزم یا خوابگری نیز، از نوع تلقین و ایجاد باور یقینی در ذهن سوژه در پدیده یادشده است. این امر، موجب افزایش تمرکز و تلقین پذیری شدید در سوژه می شود که با مساعدت فردی ماهر در این دانش، به وجود می آید. برخی از مشکلات مانند درد، عادت و اعتیاد، و اضطراب های روانی؛ در پرتو این پدیده، درمان می شوند.

روشن است که امور مذکور، از نوع سحر اصطلاحی نیستند. بلکه اموری مانند شعبده ها، به خطای ادراکی نسبت داده می شوند؛ و مواردی مانند دارونما و هیپنوتیزم، به تأثیر ذهنی و روانی.

بخش دوم

اما بخش دوم، یعنی جادوی اصطلاحی (Black Magic)، پدیده هایی هستند که - بنا بر اعتقاد انجام دهندگان آنها -

نیروهای ماوراء الطبیعه، به منظور تأثیر گذاری هایی که نوعاً منفی و در راستای آسیب رساندن به دیگران یا کنترل آنان قرار دارند، به کار گرفته می شوند. به کاربردن نیروهای ماوراء الطبیعه – بر اساس ادّعای عاملان سحر – عبارت است از اموری مانند طلسمات، احضار ارواح، وردها و نفرینها، کمک گرفتن از شیاطین و اجنّه و امثال آنها. در اینجا به نکات ذیل، اشاره می کنیم:

پدیده سحر از دیدگاه علم

در حال حاضر، شواهد علمی تجربی از دیدگاه دانش فیزیک و دیگر علوم طبیعی، بر امکان تغییر قوانین و نوامیس طبیعت از طریق سحر، ارائه نشده است. اما بعضی از اندیشمندان، برخی از مصادیق سحر مانند خبر دادن از غیب، احضار ارواح، تصرّف در طبیعت و

سایر اعمال خارق العاده که توسط مرتاضان انجام می گیرد را به نیروی اراده و یقین به تأثیر، نسبت داده اند. صاحب علم قطعی که به امری معین یقین دارد، با اراده نیرومند خود، حواس ظاهری را وادار می کند تا آنچه را که یقین کامل به آن تعلق گرفته را مشاهده و احساس کند. گرچه آن چیز در خارج از ذهن، نباشد.

هرگاه این اراده به اوج قدرت خود برسد، ممکن است بتواند دیگری را نیز تحت تأثیر قرار دهد و حواس او را وادار کند تا آنچه را که اراده کرده است، مشاهده و احساس کند. گرچه آن امر در خارج از ذهن آنان نباشد. بنا بر این، امری که مشاهده و احساس می شود، فقط در ذهن و مشاعر آن شخص حضور دارد، نه در عالم واقع طبیعی که خارج از ذهن است.

تأثیرگذاری جادو از دیدگاه علم عصب شناسی

از دیدگاه علم عصب شناسی، تأثیر باورهای جازم و قطعی بر مغز انسان، امری طبیعی است. هنگامی که یک فرد به یقین قطعی برسد که در معرض سحر و جادو قرار گرفته که تأثیری حتمی دارد، سیستم عصبی او تحت تأثیر قرار می گیرد. این تأثیر، موجب افزایش هورمون های استرس زا مانند کورتیزول (Cortisol) و آدرنالین (Adrenaline) می شود و شخص را از حالت عادی روانی و جسمی خارج می سازد.

همچنین، تجربه حالات "وَهْمِش" (Hallucination) نیز، بر اثر ایجاد اختلال در بخشهایی از مغز مانند لوب گیجگاهی (Temporal lobe) و سیستم آزاد سازی دوپامین

(Dopamine) به وجود می آید. در این صورت، یک شخص ممکن است حالات شبه روحی را تجربه کند.

علاوه بر این، بر مبنای "تأثیر نوسِبو" (Nocebo Effect)، باور منفی قطعی، یا انتظار داشتن دریافت آسیب، موجب تحقق علائم واقعی جسمی یا روانی آن امر منفی یا آسیب مورد انتظار می شود.

کلمه "Nocebo" در زبان لاتین، یعنی: "من آسیب می رسانم". این اصطلاح، توسط یک پزشک و پژوهشگر بالینی به نام والتر کِنِدی (Walter Kennedy) در سال 1961 میلادی به کار برده شده است.

یادآور می شود که امراض حاصله از باور به تأثیر گذاری امور مذکور که جسم انسان تحت تأثیر ذهن و القاءات روانی قرار می گیرد، به عنوان "بیماری روان تنی" (Psychosomatic illness) نامیده می شوند.

جادو، ازدیدگاه جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی

پدیده جادوگری و نسبت دادن رویدادها به سحر در جوامع رشد نیافته، نوعاً در راستای کسب قدرت و کنترل جامعه توسط مدعیان آن امر، صورت پذیرفته است.

همچنین، اعتقاد به سحر و جادو، در برهه‌هایی از زمان، به عنوان نوعی مکانیسم روانی در تعامل با هراس، دلهره و ناملایمات، به کار برده می‌شده است.

این پدیده در برخی از سرزمین‌های مختلف و دوران‌های گوناگون، بروز و ظهور چشمگیری داشته است.

به عنوان مثال، در دوران قرون وسطی و برهه‌ای از زمان افول دوران رنسانس، قاره اروپا نیز، شاهد رواج جادوگری در سطحی گسترده بوده است.

دوران افول عصر رنسانس، به یک بازه زمانی از نیمه قرن شانزدهم تا حدود سال 1650 میلادی گفته می شود، که جنگ های مذهبی و شورش های سیاسی و اجتماعی، و بحران های اقتصادی و مالی، زنگ خطر را برای اروپا به صدا درآورد.

این دوران که پر از تشنج، کشتار هم کیشان، ویرانی شهرها، اعمال خشونت، بی ثباتی دولت ها، بد رفتاری با بردگان، جنگ های داخلی، نبردهای خونین و طولانی میان حکومت های اروپایی، و خالی شدن خزانه کشورها بود، عواقب وخیمی را به دنبال داشت.

رواج گسترده جادوگری در میان مردمان اروپا در آن برهه اخیر از تاریخ رنسانس که منجر به محاکمه و اعدام جمع کثیری از متهمان گردید، نشانه بی اعتمادی عامّه مردم آن زمان، و سرخوردگی آنان از روش های عادی برای حلّ

مشکلات زندگی، و آشفته‌گی روحی عامّه مردم، محسوب می‌شود.

سحر و جادو در سراسر اروپا، شامل فرانسه، سوئیس، انگلستان، آلمان، هلند، و حتی بخش‌هایی از قاره آمریکا که به تصرّف اروپایی‌ها در آمده بود، گسترش یافت. سرانجام، با تشکیل دادگاه‌های مبارزه با ساحران، و شکنجه و اعدام و سوزاندن بسیاری از مردمانی که در این دام افتاده بودند، موج جادوگری در اروپا، تا سال 1650 میلادی، فرو نشست.

سوره بقره – آیه ۱۰۴ و ۱۰۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا
وَأَسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾ مَا يَوَدُّ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ
مِّن رَّبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ ﴿١٠٥﴾.

ترجمه

"ای کسانی که ایمان آورده اید! نگویید: "راعنا" و بگویید:
"انظرنا" و بشنوید. و برای کافران کیفری دردناک است.
کافران، اعمّ از اهل کتاب و مشرکان، دوست ندارند که هیچ
خیری از سوی پروردگارتان بر شما فرود آید. در حالی که

خداوند هرکه را بخواهد، به رحمت خود اختصاص می دهد، و خداوند، دارای فضل بزرگی است."

توضیح

این آیات شریفه، ادب سخن گفتن را به مسلمانان صدر اسلام می آموزد و به آنان فرمان می دهد تا از به کاربردن کلماتی که ممکن است دوپهلو باشند و معنای نامناسب دیگری غیر از معنای نخستین داشته باشند، خودداری کنند.

از اینرو، از آنان می خواهد که به هنگام مخاطب قرار دادن پیامبر (ص)، از کلمه "راعنا" که معنای نخستین آن عبارت است از: "ما را مراعات کن"، خودداری کنند و به جای آن، کلمه "أَنْظُرْنَا" را که به معنای "به ما توجه کن" است، به کار ببرند. زیرا واژه "راعنا" علاوه بر معنای نخستین آن، یادآور

کلمه نامناسبی است که در زبان عبری، به کار برده می شده است و گویا به مفهوم خباثت و یا حماقت، اشاره داشته است.

از آنجا که به کار بردن واژه های دوپهلوی که یکی از معانی آن می تواند ناخوشایند باشد، موجب توهین به دیگران است، قرآن مجید از مسلمانان می خواهد تا در خطاب خود، از آنها استفاده نکنند و آنها را با کلماتی جایگزین سازند که معنایی واضح، شفاف و مؤدبانه داشته باشند.

توهین به دیگران چنان زیانبار است که قرآن مجید در همان آیه، به صورت ضمنی، همگان را برحذر می دارد و مخالفت کنندگان را به کیفری دردناک، تهدید می کند و چنین می فرماید:

"و برای کافران، کیفری دردناک است".

از اینرو، به منظور تبیین خطرات توهین و زیان های ناشی از آن نسبت به جسم و جان انسان، مبحثی را تحت عنوان "آسیب های توهین از دیدگاه علم روز"، از نظر گرامی شما می گذرانیم.

بحث علمی

آسیب های توهین از دیدگاه علم روز

بر خلاف سخن برخی از عامّه مردم که توهین را صرفاً عبارت از الفاظ و کلمات می دانند و آن را "بادِ هوا" می خوانند، اما از نظر علوم و دانش های روز مانند روانشناسی، پزشکی و علوم اعصاب؛ توهین به افراد، تأثیر منفی بر سیستم مغز انسان بر جای می گذارد و موجب

آسیب‌های جدّی نسبت به جسم و روان می‌شود و می‌تواند روابط اجتماعی را خدشه دار سازد.

پژوهش‌های دانشمندان بر روی نتایج "fMRI" یعنی: "تصویربرداری تشدید مغناطیسی کارکردی" که نوعی تصویربرداری از مغز، هم در حالت فعال بودن و هم در حالت استراحت است؛ نشان می‌دهد که توهین، همان نقاطی از مغز را که به هنگام وجود یک امر درد آور فیزیکی و طبیعی متأثر می‌شوند، تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ نقاطی مانند اینسولا (Insula) و قشر کمربندی قدامی (Anterior cingulate cortex) در مغز.

بنا بر این، توهین کلامی، یا به اصطلاح "زخم زبان"، همان مناطق مغزی مشابه را همانند درد فیزیکی، فعال می‌کنند. این مباحث به صورت مستند و مفصّل در پژوهش‌های دو دانشمند به شرح ذیل، تبیین گردیده‌اند:

• نائومی آیزنبرگر (Naomi I. Eisenberger)، روانشناس و استاد دانشگاه کالیفرنیا و محقق برجسته در عرصه "علوم اعصاب شناختی اجتماعی" (Social Cognitive Neuroscience).

• متیو لیبرمن (Matthew D. Lieberman)، روانپزشک و پژوهشگر علوم رفتاری، و نویسنده کتاب ذیل در سال 2013 میلادی:

"Social: Why Our Brains Are Wired to Connect".
(اجتماعی: چرا مغز ما برای ارتباط برقرار کردن، سیم‌کشی شده است؟).

علاوه بر آنچه بیان شد، توهین‌های کلامی، از طریق تحریک بخش "آمیگدال" در مغز، موجب افزایش دهشت، ترس و خشم می‌شوند و ممکن است تبعات ناخوشایندی را در واکنش دفاعی حساب نشده، به دنبال داشته باشند.

از دیدگاه روانی، اهانت به دیگران، عزت نفس توهین شونده را خدشه دار می سازد و به دنبال آن، موجب اضطراب و افسردگی آنان می گردد.

توهین کلامی که موجب استرس مزمن شود و نشانگرهای التهابی را افزایش دهد، در طول زمان، به سلامت قلب و سیستم ایمنی و متابولیسم بدن، آسیب می زند.

بسیاری از پژوهشگران معاصر، مباحث یادشده را به صورت تفصیلی بیان کرده اند که به نمونه هایی از آنها اشاره می شود:

• **مارتین تایشِر**، (Martin Teicher)، استاد دانشگاه

هاروارد در رشته روانپزشکی. وی، دیدگاه های خود را

در اثر ذیل در سال 2006 میلادی، توضیح داده است:

"Childhood verbal abuse is associated with increased risk for psychopathology."

(آزار کلامی در دوران کودکی با افزایش خطر ابتلا به آسیب
شناسی روانی مرتبط است).

- **بروس مک‌ایون (Bruce McEwen)** ، متخصص برجسته
در زمینه "عصب زیست شناسی" (Neurobiology).
تحقیقات این دانشمند، تأثیر توهین در ایجاد اختلال
محور "HPA" را به اثبات می‌رساند که به تبع آن،
بسیاری از امراض جسمی و روانی بروز می‌کنند.
محور "HPA"، یعنی "محور هیپوتالاموس – هیپوفیز
– آدرنال" که یکی از مهمترین سیستم‌های پاسخ به
استرس است.
اختلال در سیستم مذکور بر اثر توهین مستمر،
موجب استرس مداوم می‌گردد و زمینه برای بیماری‌های
ذیل، فراهم می‌شود:
• اضطراب و افسردگی

- ضعف سیستم ایمنی
- بیماری های قلبی و عروقی

علاوه بر بروز بیماری های جسمی و روانی، در بُعد اجتماعی نیز، اهانت در صورتی که گسترش یابد، روابط اجتماعی و اعتماد متقابل را مختل می کند و سلامت نظام جامعه را مورد تهدید قرار می دهد.

فهرست موضوعات

3	سوره بقره – آیه ۲۵
5	بحث علمی
5	تجسم اعمال
8	زمان از دیدگاه "نسبیت"
9	نظریه جهان بلوکی
10	نتیجه
12	سوره بقره – آیه های ۲۶ و ۲۷
13	نکته اول:
17	نکته دوم:
20	بحث علمی

- 20 نقش الگوسازی از دیدگاه علم
- 22 سوره بقره – آیه های ۲۸ و ۲۹
- 23 نکته اول
- 25 نکته دوم
- 26 پاسخ به یک شبهه
- 31 بحث علمی
- 31 منظور از هفت آسمان چیست؟
- 33 نظریه اول
- 35 نظریه دوم
- 44 سوره بقره – آیه های ۳۰ تا ۳۳
- 46 هدف از آفرینش انسان
- 48 علم ملائکه به فساد انسان در زمین

معنای "اسماء"	50
بحث علمی	52
انسان نماهای ماقبل تاریخ	52
سوره بقره - آیه ۳۴ تا آیه ۳۹	58
سجده ملائکه برای آدم	65
نتیجه	74
بحث علمی	75
ارتباط میان تکبر و کفر از دیدگاه علم	75
دیدگاه روانشناختی	76
اثر دانینگ-کروگر	77
نتیجه:	80
سوره بقره - آیه ۴۰ تا ۴۴	83

89	بحث علمی
89	نقش "یادآوری نعمت ها"
90	دیدگاه روانشناسی مثبت گرا
93	نتیجه
94	دیدگاه زیست شناسی و علوم مغز و اعصاب
97	سوره بقره – آیه های ۴۵ و ۴۶
100	بحث علمی
100	نقش تاب آوری و نیایش در پیروزی
103	دیدگاه روانشناسی
105	نتیجه
108	سوره بقره – آیه های ۴۷ و ۵۰
110	نکته اول

110	 نکته دوم
113	 مبحث شفاعت
117	 نکته سوم
118	 بحث علمی
118	 نقش یادآوری بلاهای گذشته
122	 سوره بقره - آیه ۵۱ تا ۶۱
130	 بحث علمی
130	 خطر تحریف در فلسفه تاریخ
133	 عینیت و ذهنیت در تاریخ
148	 نتیجه
149	 سوره بقره - آیه ۶۲
153	 وجه تسمیه یهود

154	وجه تسمیه نصارا
155	وجه تسمیه صابئان
157	بحث علمی
157	خطر "خود حق پنداری" از دیدگاه علم
161	منطق قرآن
163	سوره بقره – آیه ۶۳ تا آیه ۷۳
167	نکته اول
168	نکته دوم
171	نکته سوم
175	بحث علمی
175	بهانه جویی و پرسش های غیر ضروری
179	سوره بقره – آیه ۷۴ تا ۷۷

185	 بحث علمی
185	 ممانعت قساوت قلب از خلاقیت و رشد فکری
185	 دیدگاه علوم مغز و اعصاب
188	 دیدگاه روانشناختی
190	 سوره بقره – آیه ۷۸ و ۷۹
192	 بحث علمی
192	 نقش دین در ساختار قدرت
197	 سوره بقره – آیه ۸۰ تا ۸۲
200	 بحث علمی
200	 "خود برتر بینی" از دیدگاه دانش روز
200	 دیدگاه روانشناسی و نورولوژی
204	 سوره بقره – آیه ۸۳ تا ۸۸

209	 بحث علمی
209	 نقش گشودگی فکری در پذیرش حقیقت
210	 دیدگاه روانشناختی
212	 دیدگاه معرفت شناسی و علوم شناختی
216	 سوره بقره – آیه ۸۹ تا ۹۳
221	 بحث علمی
221	 خطر "باور" بدون شکوفایی فکری
222	 دیدگاه روانشناسی
223	 دیدگاه جامعه‌شناسی
226	 سوره بقره – آیه ۹۴ تا ۱۰۱
232	 بحث علمی
232	 آسیب‌های "نژاد پرستی" از دیدگاه علم

238	سوره بقره - آیه ۱۰۲ و ۱۰۳
243	بحث علمی
243	حقیقت سحر و جادوگری
246	پدیده سحر از دیدگاه علم
248	تأثیرگذاری جادو از دیدگاه علم عصب شناسی
250	جادو، از دیدگاه جامعه شناسی و انسان شناسی
253	سوره بقره - آیه ۱۰۴ و ۱۰۵
256	بحث علمی
256	آسیب های توهین از دیدگاه علم روز